



مجله بررسی‌های تاریخی

شماره ۴
سال یکم
دی ماه - ۱۳۴۵

نشریه
سازمان بزرگ آرشستان
(اداره سوسم)

مجله تاریخی بررسی های تاریخی

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی
نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران - اداره سوم عملیات

آپتیه درین شماره داریم



نویسنده:	موضوع:	صفحه:
کام بخش فرد .	قلعه جمهور، جایگاه بابک خرم دین :	۳
استاد پورداد .	ورقی از تاریخ سلاح در ایران (زین - ابزار) قسمت ۳ :	۱۹
دانیل روپس .	دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی - ایران :	۲۹
مجید یکتائی .	مبانی تنظیم و تدوین تاریخ :	۴۵
ملکزاده بیانی .	تحقیقات تاریخی در باره سکه های - اردشیر بابکان :	۵۵
عباس پرویز .	ملوک نیمروز... :	۶۳
مجله .	آثار پراکنده تمدن و هنر ایران :	۷۱
دکتر باستانی پاریزی .	فداکاریهای تاریخی قسمت ۲ :	۷۹
سرهنگ مهندس جهانگیر	عشایر ایران :	۸۹
قائم مقامی .	طاق بستان :	۹۵
مهندس حاکمی .	ارزش تعلیمات جنگی در عصر - ساسانیان :	۱۰۱
امام شوشتری .	اسناد تاریخی :	۱۰۵
محسن مفخم .		

۱۱۱ ورود اسلحه آتشین بایران :
پروفسور سیوری - ترجمه

سر تیب امیری.

۱۲۱ فرمانروائی و قلمرو دیلمیان :
پروفسور مینورسکی -

ترجمه سر هنگ مهندس

قائم مقامی

پروفسور گیرشمن

ترجمه

سر هنگ ستاد احمد

بازرگان.

۱۲۹ تحقیقات علمی فرانسویان ...
(متن فرانسه و ترجمه فارسی)

قسمت دوم:

سر تیب عاطفی

۱۶۱ کتابهای تازه :

۱۶۸ مجلات تهران :

سر هنگ مهندس قائم مقامی.

۱۶۹ فهرست مقالات تاریخی :

ضمیمه:

سر تیب عاطفی

۱۸۷ ژئوپلیتیک

با این شماره ۱۱ گراورنگی و ۵۸ گراور و کلیشه

ساده خارج از متن همراه است .

(گراورها از گراورسازی ارتش)

قلعه جمہور

یا در بند

جایگاہ بابک خرم دین

بقلم

کام بخش بند

توضیح

همزمان با انتشار مقاله «خرم‌دینان و قیام بابک...» که بقلم محقق دانشمند آقای عباس پرویز در شماره ۲۱ مجله بررسی‌های تاریخی بچاپ رسیده بود، خبر کشف قلعه و جایگاه بابک خرمی در آذربایجان، در صفحات روز نامه های فارسی منتشر گردید و چون دیگر درج اطلاعاتی در آن زمینه برای مجله مقدور نمی بود. از وزارت فرهنگ و هنر خواهش شد هیأت اکتشاف و حفاری قلعه بابک، مقاله ای حاوی جامعترین اطلاعات در مورد دژ مزبور و چگونگی کشف آن برای درج در شماره بعدی مجله بررسی‌های تاریخی تنظیم و ارسال دارند.

اینک مقاله حاضر بر اثر همکاری وزارت فرهنگ و هنر بقلم فاضل ارجمند آقای کام بخش فرد «رئیس هیأت بررسی و حفاری اداره کل باستان شناسی در آذربایجان شرقی» که کشف و حفاریهای قلعه بابک خرم دینی زیر نظر مستقیم و راهنمایی های شخص ایشان صورت گرفته است از نظر خوانندگان میگذرد.

مجله بررسی های تاریخی ضمن سیاستگزاری از وزارت فرهنگ و هنر از این همکاری و همچنین تشکر از آقای کام بخش فرد بسیار خشنود است این کشف و تحقیق مهم که مربوط به پرارزشترین و عمیق ترین ادوار تاریخ ایران یعنی دوره نهضت های آزادی خواهی و مبارزات میهن پرستانه ایرانیان علمیه خلفا و دست نشاندهگان ایشان است، بدست محققان و دانشمندان ایرانی صورت گرفته است و امید است کاوش و کشف بقیه آثار تاریخی و گذشته درخشان ایران هم، چنانکه آرزوی هر ایرانیست، بدست خود ایرانیان بمرحله عمل در آید.

بررسی های تاریخی

بررسی های تاریخی

قلعه جمهوری یا دژ بند

جایگاه بابك خرم دینی

موقعیت جغرافیائی

قلعه جمهوری^۱ در ۵۰ کیلومتری شمال شهرستان اهر و در ارتفاعات غربی شعبه‌ای از رود بزرگ قره‌سو و در سه کیلومتری جنوب غربی کلیمبر^۲ واقع است. امروزه کلیمبر یکی از بخشهای معتبر شهرستان اهر است و سابق بر این اهر و کلیمبر هر دو از قصبات مشکین^۳ بوده‌اند.

در باب «تومان^۴ مشکین» در نزهت‌القلوب چنین آمده است:

«در این تومان هفت شهر است: مشکین و خیاو و اناده و اهر و

۱- نام جمهور احتمالاً مأخوذ از کوههای جمهور بایستی باشد. ارتفاعات شهرستان اهر باستاند فرهنگ جغرافیائی ارتش (جلد ۳۰۴) بقرار زیر است:

در قسمت جنوب خاوری این شهرستان کوه سبلان با ارتفاع ۴۳۰۰ متر از بهترین بیلاقات ایل مغان است و در امتداد آن بطرف باختری کوههای قوشه داغ و گویچه بیل و آغ داغ و پیرسغاء که در جنوب واقع شده و کوه جلاداغ در جنوب باختری و عموماً در فصل تابستان بیلاق ایل حاج علیلو و قره‌خانلو میباشد و کوه شیور واقع در شمال اهر و کوه بزرگی و هشت‌سر در شمال شرقی این شهرستان قرار گرفته و کوههای جمهور و کامتال از کوههای معروف منطقه قره داغ میباشد. رویهمرفته شهرستان اهر منطقه کوهستانی است.

۲- بفتح اول و کسر دوم و فتح چهارم - حدود کلیمبر: از شمال برودخانه ارس و بخش خدا آفرین و از جنوب بخش مرکزی اهر و از خاور به بخش هوراند و رودخانه «درآورد» و از باختر به بخش ورزقان محدود میباشد. (فرهنگ جغرافیائی ارتش ۳۰۳).

۳- در برخی از نسخ نزهت‌القلوب: پیشکین

۴- تومان یا تومن، قصبه‌ای را گویند که صدپاره ده تابع آن باشد (برهان قاطع - فرهنگ نفیسی)

۵- به ضم الف - در نزهت‌القلوب: انار ص ۹۵ چاپ دکتر دبیر سیاقی

و تکلفه و کلیمبر^۶ رودخانه مرزی ارس تقریباً از سی کیلو متری شمال کلیمبر میگذرد در شانزده کیلومتری جنوب خاوری آن کوهستان هشتاد و سه در بخش جنوبی آن کوهستان خرما یورت واقع است (ر. ک به نقشه جغرافیائی) بنای جمهور مر کب از قلعه و قصری است بر فراز قله کوهستانی بالغ بر ۲۳۰۰ تا ۳۶۰۰ متر بلندتر از سطح دریا. اطراف این قلعه را از هر طرف دره های عمیقی با ۴۰۰ تا ۶۰۰ متر عمق فرا گرفته است تنها از یکسو و باین قله راهی باریک و در اصطلاح «بزرو» وجود دارد. مسافت راه کلیمبر بقلعه با اینکه از ۳ کیلومتر تجاوز نمیکنند ولی صعب و دشوار است و بهنگام عبور، از گردنه ها و کتلما و انبوه جنگلها^۷ بایستی گذر کرد، و برای مسافر خسته ای که نفس زنان و با رنج فراوان پس از ۳ ساعت کوه پیمائی و با کوفتگی حاصل از سواری اسب و استر خود را بی پای باروهای استوار این دژ میکشاند و عظمت بنا را با دو چشم می بیند و از فراز آن ستیغ، دره ها و کوهها و قراء و قصبات را بس حقیر مینگرد، از رنجی که برده پشیمان نمیشود. (شکل ۲)

کیفیت ظاهری بنای جمهور

قبل از اینکه بدر وازه قلعه برسیم از معبری عبور میکنیم، (نقشه بنای دژ) این معبر بصورت دالانی است که از سنگهای منظم طبیعی شکل گرفته است. معبر فقط گنجایش عبور یک نفر را دارد و دو نفر بسختی میتوانند از آن بگذرند. فاصله معبر تا باروی قلعه در حدود ۲۰۰ متر و مقابل آن قرار دارد و از همین نقطه است که صعوبت راه و جلال و ابهت خاص این قلعه رفیع و موقعیت خیره کننده آن بیننده را

۶- نزهت القلوب ص ۹۴ نسخه دبیر سیاقی- کلیمبر مرکز بخش و همچنین دهستان کلیمبر از شهرستان اهر (شمال اهر) انتهای جاده شوسه اهر به کلیمبر واقع است. مختصات جغرافیائی آن عبارتست: طول ۳۰ درجه ۴۷ دقیقه عرض ۴۶ درجه ۵ دقیقه و ۳۸ ثانیه اختلاف ساعت با تهران ۱۷ دقیقه و ۳۲ ثانیه. آب از رودخانه کلیمبر و در رشته چشمه- محصول غلات و سر درختی و گردو و توت- شغل زراعت و گله داری و کسب- صنایع دستی گلیم جاجیم بافی- راه شوسه- قلعه خرابه بنام جمهور در باختر این قصبه روی تپه واقع شده است (فرهنگ جغرافیائی ایران جلد ۳ و ۴).

۷- در منطقه ارسباران فقط در دهستانهای کلیمبر- میشه پاره حسن آباد؛ جنگل وجود دارد که فقط برای تهیه زغال از آن استفاده میکنند و درخت صنعتی وجود ندارد (فرهنگ جغرافیائی ایران جلد ۳ و ۴).

دچار حیرت غرور آمیزی مینماید. معبر بدروازه قلعه مینگرد و ورود هر تازه وارد و سپاهی و غیره، کوهبانیها را که در دو برج طرفین دروازه موضع داشته اند متوجه میکرده است.^۸

جایگاه کوهبانیها در بلندی واقع است و بنا بر این بهر چیز و هر کس تسلط کامل داشته اند. این برجها یکی مخروطی و دیگری مدور و استوانه‌ای از سنگهای تراشیده با ملامت ساروج استوار شده اند. (شکل ۴)

برای نفوذ بداخل بنا بایستی حتماً از دروازه بگذریم و از کوهستان راهی برای ورود وجود ندارد. جهازات جنگی کهن از قبیل قلعه کوب، منجنیق، آتش افکن و نظایر آنرا بدینجا راهی نبوده و نه کارگر میافتاده است.

هنگامی که بار بار پشت سر میگذاریم برای ورود بقصر از راهی بازیک تا حدود یکصد متر ارتفاع از صخره بایستی صعود کنیم. از این گذرگاه فقط یک نفر میتواند پائین یا بالا برود و زیر این معبر و بر گرد این ستیج، دره‌ای است با جنگلی تنگ و ژرفائی تا ۴۰ متر که بصورت تیغه و دیواره تا قعر دره ادامه دارد. در تکیه گاههای طبیعی این دیواره‌ها و در چهار جهت بنا، چهار جایگاه برای دیده بانها بصورت نیمه استوانه ساخته شده اند. اینها مقر کوهبانیها و سر بازانی است که تا گردن خود استوار کرده و جنبنده را تا کیلومترها دورتر از فراز کتلها، دره‌ها و کوهپایه‌ها زیر نظر میگرفته اند. پس از صعود، از مدخل دیگری با پلکانهایی تقریباً نامنظم عبور می‌کنیم. ابتدا به بنای قصر که دو طبقه و سه طبقه است بر میخوریم. (شکل ۵). طرفین مدخل قصر بوسیله دو ستون کاذب مشخص شد، است و پس از آن تالار اصلی است که اطراف آنرا هفت اطاق فرا -

۸- در بررسی‌های تابستان سال جاری در شهرستان اهر و مشکین شهر: بنای دیگری مورد تحقیق اینجانب قرار گرفت. این بنا، قلعه داغ یا قلعه نودوز است در گردنه نودوز بین جاده مشکین شهر - اهر. باستاند نزه القلوب نودوز ماخوذ از، نوه زمی باشد: بر فراز ستینی در پیچ گردنه دو برج استوانه‌ای که بوسیله یک دیواره بیکدیگر ارتباط می‌یابند از سنگهای تراشیده و ملامت ساروج ساخته شده است. در دوره‌های بعد بر روی این بنای سنگی، بساخت خام تاسیساتی بنا شده که باران و برف آنرا بصورت ویرانه در آورده است. مسافرائی که از اهر به مشکین شهر گذر میکنند این بنا را بر فراز صخره کاملاً مشاهده میکنند.

دو برج مدور و استوانه‌ای قلعه جهود قابل مقایسه با این قلعه میباشند.

۹- ستون کاذب، نیمه ستونی را القاء میکنند که بدیوار تکیه داده است.

گرفته است، اطاقها بتالار مرکزی مربوط میشوند. در جبهه شرقی قصر تاسیسات دیگری مرکب از اطاقها و آب انبارها ساخته شده اند. سقف آب انبارها با طاق جناقی و گهواره ای استوار شده اند. (شکل های ۷ و ۶) محوطه داخلی آب انبارها بوسیله نوعی سیمان و ساروج غیر قابل نفوذ گردیده و بهنگام زمستان از برف و باران پر شده و در تابستان و هنگام مضایق و محاصره ها از آب آنها استفاده میشده است. در جبهه شمال غربی قصر از پلکانهایی سر تاسری که اکنون ویران شده و قسمت - هائی از آن بیرون از خاک است به بخش رفیع بنا صعود می کنیم که مدخل آنرا ردیف پلکانها بادوستون کاذب مشخص میکنند. در قسمت علیای این نیمه ستونها محلی برای دیده بانها جایی سازی (شکل ۸) شده و محدوده پس از آن که از چند بخش تشکیل شده احتمالا جایگاه سربازان محافظ بوده که بهمه چیز و همه جا تسلط کامل داشته اند.

از همین جا بوده است که بابک خرم دین قهرمان تاریخی ایران و یارانش بمدت بیست و چند سال عساکر عرب را که بقصد محاصره و سرکوب جنبش او آمده بودند در کوهها و کتلها سرگردان کرده و باشیخونهای خود آنها را از دم تیغ گذرانده و به هزیمت و ادارشان کرده و استقلال ایران را در قرون دوم و سوم هجری پایه گذاری نموده است. (شکل های ۹ و ۱۰)

ابوعلی بلعمی در ترجمه تاریخ طبری راجع بمکان بابک مینویسد:

« ماویگه او در کوههای ارمینیه و آذربایجان بود، جایهای سخت دشوار، که سپاه آنجا در نتوانستی رفتن، که صد پیاده در گذاری بیستادندی، اگر صد هزار سوار بودی بازداشتندی و کوهها و در بندها سخت بود اندر یکدیگر شده، در میان آن کوهها حصار کرده بود که آنرا «بذ» خواندندی و اوایمن در آنجا نشسته بودی، چون لشکری بیامدی گرداگرد آن کوهها فرود آمدندی و بدیشان راه نیافتندی و او آنجا همی بود تا روزگار بسیار بر آمد چون امن

یافتندی يك شبیخون کردندى و خلقى را هلاك كردى
 و سپاه اسلام را هزیمت كردى تا دیگر باره سلطان
 بصد جهد دگر باره لشکر گرد کردى و بفرستادى
 و بدین جملت بیست سال بماند و آن مردمان که در
 آن کوهها بودند از دهقانان ، همه متابع او بودند
 گروهی از تتبع و گروهی از بیم»

صاحب حبیب السیر در باره بابك و یارانش گوید : «پناه بقلاع و مواضع
 حصین بردند و هر لشکری که مأمون بجنگ او فرستاد منهزم باز آمدند...»

بلحاظ سوق الجیشی موقعیت استقرار بنا بر فراز قلعه بسته، طوریت که
 بیست نفر سپاهی قادر بوده اند يك سپاه صد هزار نفری را از پای در آورند و
 تلفاتی هم نداشته باشند چه تیرو کمان و اسلحه معمول زمان را بسر بازان
 و مستحفظانی که بر بلندی موضع میگررفته اند بجهت بعد مسافت کارگر
 نمیافتاده است. بدون اینکه قصد اغراق در بین باشد موقعیت مستحکم قلعه
 و قصر موصوف، آنچنان اعجاب انگیز است که از نبوغ نظامی و بصیرت کامل
 بنیان گذار آن حکایت مینماید و جای آن دارد که از طرف متخصصان و کار-
 شناسان ارتش شاهنشاهی ایران بمنظور ضبط وثبت افتخارات ملی و همچنین
 مطالعه در جنگهای قلعه ای مورد بررسی قرار گیرد .

بابك خرم دین و سر زمین وی از نظر جغرافیون و مورخان تازی و پارسی
 و تطبیق این نظرات با بنای جمهور :

مورخان جایگاه بابك را کوهستان «بند» نام برده اند و بعضی «بندین»
 مینویسند :

«بندناحیتی است در میان آذربایجان و اران که بابك خرمی در زمان
 معتصم از آن برخاست» ۱۰

احمد کسروی در کتاب شهر یاران گمنام از قول یعقوبی میگوید : «شهر
 بند که سپس بجهت خروج بابك خرمی در آنجا، معروف گردید ، در کنار رود

ارس از این سوی نهاده بوده و اکنون جایگاه درست آن پیدا نیست.^{۱۱} کسروی اضافه میکند، «از روی تحقیقی که ما کرده‌ایم [بذ] در خاک «قرجه داغ» کنونی، در شمال و بالا سر شهر اهر یا اندکی مایل بشرق نهاده بوده است»^{۱۲} جائی را که کسروی از قول خود و یعقوبی ذکر کرده با موقعیت فعلی کلیبر تطبیق میکند.

صاحب نزهة القلوب در مورد کلیبر میگوید:

«کلیبر قصبه ایست در میان بیشه افتاده و کوهستان بزرگ و قلعه نیکو دارد و در پای آن رودی روان است، هوایش معتدل است و آبش از رود مذکور و حاصلش غله و انگور و میوه باشد و مردمش از ترک و طالش ممزوج اند»^{۱۳} باستناد نزهة القلوب کلیبر بصورت‌های: «کلنبه - کلنبر - کلین - کلینیز - کلنز»^{۱۴} نیز آمده است، کل و کلن و کلان جزء اول این کلمه احتمالا مأخوذ از دهکده ایست بنام «کلان»^{۱۵} و یا «کلان و کلان»^{۱۶} در بخش خاوری و باختری کلیبر.

و یاقوت در باب «کلان روز» معنای آنرا رود بزرگ میدانند که در آذربایجان نزدیک «بذ» شهر بابک است و افشین هنگامیکه با بابک می‌جنگید در آنجا فرود آمد (بابک خرمی تألیف سعید نفیسی).

محتمل است که این رود نیز منسوب بقریه کلان باشد که یاقوت آنرا «کلانرود» آورده است (بنقشه رجوع فرمائید). و این کلانرود نزدیک شهر بذ بوده است. در باب جنگ‌های افشین با بابک در کتاب تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز تألیف شاهزاده نادر میرزا چنین آمده است: «... افشین

۱۱- بخش سوم ص ۲۴

۱۲- همان کتاب و همان صفحه

۱۳ - ص ۹۶

۱۴ - Calbaz

۱۵ - کلان: دهستان در ۲۱ کیلومتری شمال خاوری کلیبر از قراقرم راه گرمادوز

کلیبر است (فرهنگ جغرافیایی ایران)

۱۶ - کلان یا کلان - دهی است از دهستان اوزوندل بخش ورزقان اهر (فرهنگ

جغرافیایی ایران)

ازینووقعه بعزم گشادن بد از کلان رود با لشکری نامدار بجنبید و با هستگی همیرفت. معتصم بدو نبشته بود که چون شب آید سواران بترتیب بر نشان که همواره فوجی سوار و معد باشند که اگر خرمیان شیخون آرند دسته بمقاومت ایستند تا سپاه بر نشینند، لشکریان از بسیاری رفج بفریاد آمدند و با فشین گفتند که میان ما و دشمن چهار فرسنگ راه است... ۱۷

در وقایع سال سیصد و بیست و دو هجری گوید «معتصم جعفر خیاط را با سپاهی بمدد افشین بفرستاد و ایتاخ را باسی هزار درهم برای نفقات لشکر بفرستاد. ایتاخ بیامد، زر با فشین برسانید و باز گشت چون هوا نرم شد و زمستان پگذشت افشین بکلان رود شد آنجا کنده کرده، بوسعید را نامه کرد که از برزند بروستای کلان رود آید که تا معسکر افشین سه میل بود. افشین بکلان رود شد و پنجرور بماند... ۱۸

و ابن الفقیه در کتاب خود در باب برزند گوید: «برزند قریه ای بود و افشین در جنگ با بابک آنجا را لشکر گاه ساخت و دژی ساخت و ساختمان کرد».

با توجه بگفته نادر میرزا و ابن الفقیه بین قریه برزند و کلانرود فاصله بسیار نزدیکی در حدود (سه میل) وجود داشته است و امروزه قریه «برزند یق ۱۹» در ۱۹ کیلومتری جنوب کلبر واقع است و احتمالاً این همان «برزندی» است که ابن الفقیه بدان اشاره کرده است.

شواهد دیگری در این سامان موجود است که نشان میدهد محل شهر «بذ» با کلبر فعلی تطبیق میکند، از جمله این شواهد یکی، وجود کوهستان هشتاد سر در جبهه شرقی کلبر است.

نظام الملک در سیاستنامه در باب جنگهای محمد بن الطوسی سردار سپاه مأمون خلیفه عباسی با بابک مینویسد: «محمد بن حمید جمع کثیری

۱۷ - صفحه ۲۶

۱۸ - همان کتاب صفحه ۲۵

۱۹ - برزند یق: ده جز، دهستان میشه پاره بخش کلبر شهرستان اه - ر در ۱۹ کیلومتری جنوب کلبر.

سپاهیان داوطلب از شهرهای دیگر برداشت و از راههای تنگ و گردنها گذشت و چون از هر کتلی میگذشت کسانیرا از هم‌راهان خود در آنجا به یاسبانی می‌گماشت تا اینکه بمحل هشتادسر فرود آمد و خندقی کند و برای ورود بسرزمین بابک با کسان خود رأی زد. «۲۰»

نادر میرزا در تاریخ تبریز در این باب میگوید: «... بی‌گمانم این لشکر کثی محمدبن حمید از جائی است و ناحیتی که اکنون ملکی آباد است و قراچه داغ نامیم، سراسر کوهسار و بیشه‌های انبوه. هم اکنون که این کوهستان سراسر رساتیق آباد است و بیشتر بیشه‌ها بریده‌اند و درختها از بیخ و بن کنده و از هر سو راهها گشاده اند باز مضایق بسیار و راههای ناهموار از جبال راسیات و جنگلهای انبوه بسیار باشد و این هشتاد سر کوهی است سخت بناحیه «یافت ۲۱» در این مملکت که بومیان بغلط «هشته‌سر» گویند و من اینملک را سراسر دیده انتهی رجع چون محمد بن حمید بهشتاد سر رسید که تختگاه بابک بدانجا نزدیک بود با دانایان ملك مشاورت کرد که بدانشهر چگونه حمله افکند او را برای دلالت نمودند. «۲۲»

و طبری در باب جنگهای بوغای کبیر سردار سپاه معتصم بابابک مینویسد: «میان بابک و سپاه بوغای کبیر در سرزمین هشتاد سر جنگی در گرفت». درسطور فوق مذکور افتاد که کوهستان هشتادسر و یا بقول فرهنگ جغرافیائی ایران «هشت‌سر» در شانزده کیلو متری جنوب خاوری کلیبر واقع است و همچنین شواهد دیگری از قول نویسندگان متقدم و اوضاع جغرافیائی و طبیعی آن سامان نشان میدهد که محل شهر «بذ» یا «کلیبر» فعلی کاملاً تطبیق مینماید.

آثار و بقایای دوران اسلامی و شواهد عینی

بمنظور غمران و آبادی در حال حاضر محله‌های قدیمی کلیبر رازیرورو

- ۲۰- مادر سیاستناه، چنین مطلبی نیافتیم و ظاهراً آقای کام‌بخش در ضبط نام مدرک خود اشتباه کرده‌اند (بررسی‌های تاریخی)
- ۲۱- یافت در بخش خاوری کلیبر واقع است.
- ۲۲- ص ۱۹ تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز

میکنند. از گوشه و کنار صدای انفجار باروت که سنگها را میترکاند بگوش میرسد. در پای تپه های کناره رود کلیمبر که شعبه ایست از قره سو باغات سرسبزی گسترده شده است. بر فراز این تپه های بلند هنوز بقایای ابنیه ویران قدیمی وجود دارد. برای تعریض جاده ها و تبدیل کویهای قدیمی، گریدرها غرش کنان از این سوی بآن سوی در کندوکاو هستند.

در پای یکی از این تپه ها که تکیه بر کوه دارد برشی بمنظور احداث کارخانه برق زده شده و سه طبقه قبور دوران اسلامی را بر رویهم در یک عمق شش متری نشان میدهد. استقرار و تراکم قبور اسلامی بر رویهم نمایش یکدوران طولانی زندگی و حیات از اوایل اسلام تا قرن هفتم هجری در این منطقه میباشد. سنگ مزارات منقوشی از گل و گیاه و نوشته های کوفی و نقوش آلات و ابزار حرب از قبیل تیرو کمان و اسب و سوارکار اینجا و آنجا، در پای چشمه، پل، پله دکان و آستانه مسجد پراکنده است و این سنگ مزارات بیشتر مربرط بقرون دوم و سوم هجری است که از این ناحیه تادهکده صاحب دیوان و بنوشته و قول صاحب نزهة القلوب همان «بهلکان» و یا بهلقان^{۲۳} در کنار قره سو در حوزه مشکین غربی بخش و پلا است. بر سنگ یکی از مزارات ناحیه اخیر عبارت « هذا مرقد المرحوم امیر احمد بن محمد فی تاریخ ثلاث سبعین مائه »^{۲۴} رقم خورده است. این آثار پراکنده موجود، گواه صادقی است که روزگاری تلاطم و جنبش در این ناحیه در جریان بوده است.

نسب و مذهب بابک و خرم دینان.

مؤلف مجمل التواریخ و القصص، اصل بابک را از مزدک بن بامدادان مؤبد مؤبدان قباد میدانند. طبری نیز او را از تیره مزدک میدانند. صاحب الفهرست از قول و قد بن عمرو تمیمی گوید:

« پدر بابک از مردم مداین است و کارش روغن فروشی بوده و بمرز آذر بایجان

۲۳ - (بررسی های تاریخی)

۲۴ - آقای غلامحسین ساعدی مؤلف «خیابان مشکین شهر» آنرا خوانده است

آمد و در دهکده بلال آباد از بلوک میمد^{۲۵} اقامت نمود، و کوزه روغن رابه دوش میکشید، در آن دهستان دوره گردی میکرد ۰۰۰۰۰۰ و اقد گوید، در کوهستان بذ دومرد قوی زبردستی بودند که کسی بآنها راه نمیافت، و مال و منال فراوانی داشته و با یکدیگر در سر ریاست و تسلط بر خره میان ساکن آن کوهستان، در جنگ و ستیز بودند، یکی نامش جاویدان پسر شهرک و دیگری بکنیه اش، ابو عمران، معروف بود. این دو نفر تابستانها را بجنگ و جدال باهم میگذراندند و زمستانها ریزش برف و بسته شدن گردنه‌ها مانع از برخورد آنها بود. جاویدان که استاد بابک است بادو هزار گوسفند از جایگاه خود در آمده و بزنجان از شهرهای مرزی قزوین رفت و گوسفندان خود را فروخته و در مراجعت بکوهستان بذ، در بلوک میمد دچار برف و بوران شده و چون شب هم در رسیده بود راه خود را کج کرده ببلال آباد رفت و از دهبان آنجا منزلی درخواست نمود. دهبان برای تحقیر جاویدان، ویرا بخانه مادر بابک که تهی دست و فقیر بود جای داد و آن زن جز آتشی که برایشان روشن نمود، چیز دیگری نتوانست فراهم سازد. و بابک نیز بخدمت غلامان و چارپایان برخاسته و آنها را آب داده و جاویدان او را روانه داشت تا خوراکی و آشامیدنی برایشان و علف برای چارپایان خریداری نماید و در گفتگویی که با او نمود دریافت که هر چند حال و روز گاری تباه و زبانش در فارسی پیچیدگی دارد، باز بسیار زیرک و باشهامت است.

پس رو بمادرش کرده و گفت من از توانگران کوهستان بذ هستم و مال و منال فراوان دارم و باین پسرت نیازمندم، او را بمن بگذار تا با خود ببرم و هر ماه پنجاه درهم مواجب او را برای تو میفرستم و مادر بابک رضایت داد، در مراجعت به بذ جاویدان و ابو عمران طی جنگی با یکدیگر کشته شدند و زن جاویدان پیروانش را آواز داد که جاویدان وصیت کرده که روح او بکالبد بابک حلول کرده است و همگان فرمان او را گردن نهاندند.

۲۵ - میمد، نام کوه و شهری در آذربایجان است (معجم البلدان) و ناحیه ایست شهره و آبادان و بسیار نعمت و مردم. اهر قصبه میمدست و پادشاهی پسر رواد است (ص ۱۶۰ حدود العالم نسخه دکتر ستوده)

در باب مذهب بابك و خرم دینان سعید تقیسی در کتاب بابك خرمی میگوید «خرم دین نام عامیست برای پیروان دین تازه‌ای که در قرن دوم هجری در ایران آشکار شده و شاید بازماندگان مزدکیان زمان ساسانیان را در دوره‌های اسلامی بدین نام خوانده باشند که از روزگار ساسانیان در نواحی دور افتاده ایران و در کوهستانهای مرکز و مغرب و شمال غربی ایران پنهانی میزیسته اند و در این زمان دین خود را آشکار کرده و شاید اصلاحاتی در روش مزدك کرده باشند و شاید این کلمه تقلیدی باشد از ترکیب «به دین» که در باره دین زردشت می‌گفته‌اند.» ۲۶

کاوش در دژ بند .

تدارك کاوش هیئت ما بمنظور کشف آثاری از قرون دوم و سوم هجری از این بنا، در اواسط مرداد ماه با استقرار دو چادر و سکونت ده نفر کارگر حفاری در قلعه بند آغاز گردید. جائیکه هوایش همچون اوایل زمستان و متغیر است و وجود قلل و کوهستانهای رفیعش تله ایست برای گرفتاری مهی غلیظ و آبدار که از ارس و خزر برخاسته‌اند. و بهنگامی که مه آشکار شود بناچار بایستی آتشی افروخت و در جوار آن گرم شد. کاوش در اطاقهای A و B و C و D که بتالار مرکزی قصر مربوط میشوند انجام گردید. در اطاق C پلکانی از زیر خاک بیرون آمد که بتالار اصلی قصر کشیده شده است. در اطاق D سکوئی در وسط اطاق تعبیه گردیده و پلکانی بطور اریب بسالین مرکزی کشیده شده است. (ر. ک. به نقشه بنای دژ)

در این محل تکه‌هایی از آلات و ابزار حرب آهنی که هرور دهور آنها را پوکشاده بدست آمدند. سفالینه‌هایی منقوش و اما بخورده از دل خاکها بیرون آمد که یکدوره استقرار را تا اوایل قرن هفتم هجری نمایش میدهند. تعدادی سکه‌های مسی کشف شدند که پاره‌ای از آنها بعلت سائیدگی و زنگ فراوان غیر قابل خواندن است و در بین این سکه‌ها بعضی مربوط به

۲۶ - ما خوانندگان را در این مورد بمقاله معتم آقای عباس پرویز در شماره ۲۹۱

همین مجله حواله میدهم (بررسی‌های تاریخی)

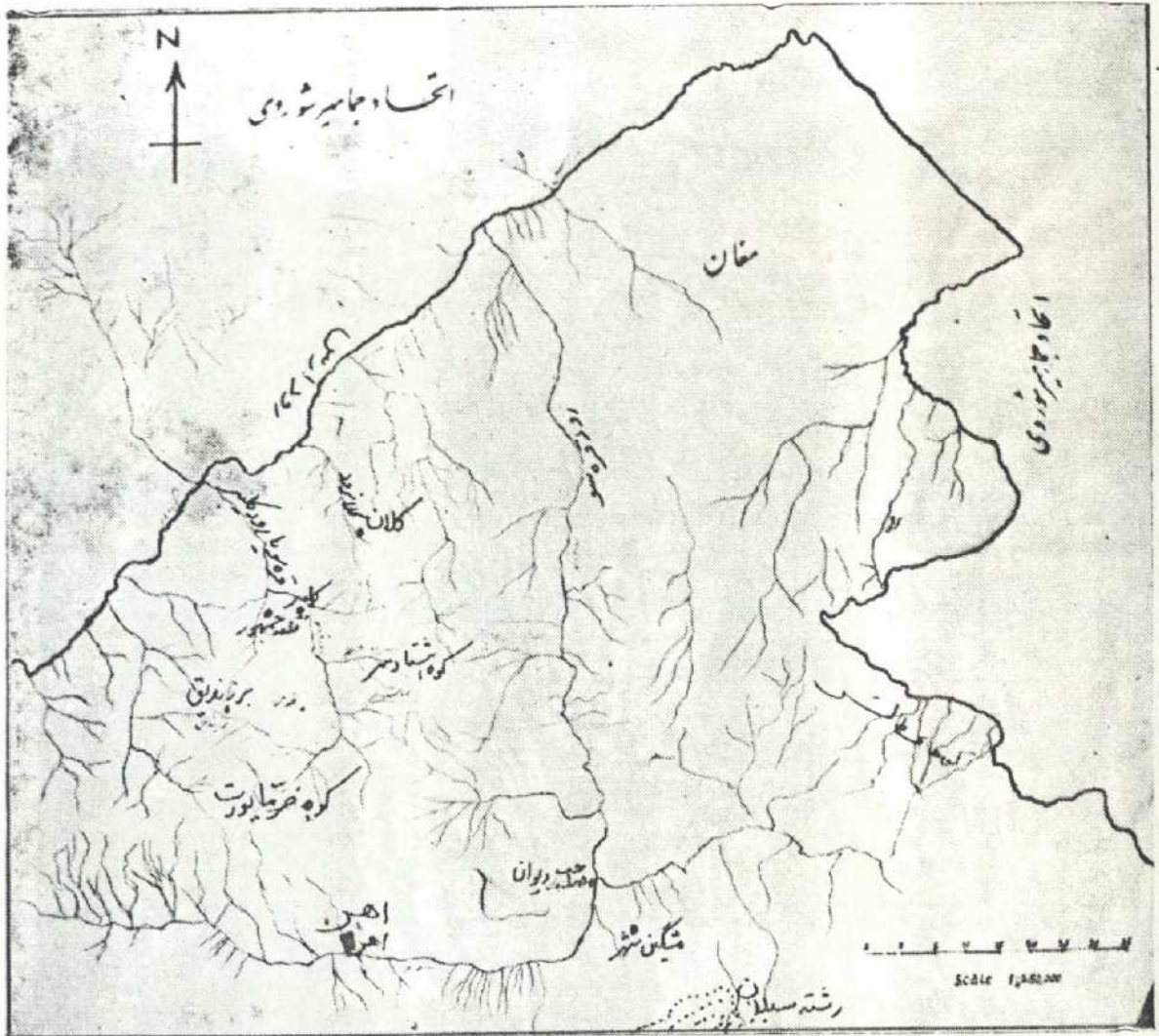
اتابکان آذربایجان و هزار اسپان^{۲۷} (قرون ششم و هفتم هجری) میباشند. بررسی و تحقیق در کیفیت ساختمان نشان داد که بخشهای فوقانی بنا یکبار دستخوش ویرانی شده و تعمیر و ساختمان مجدد آن در قرون چهارم و پنجم هجری انجام گردیده است. ساکنان این قرون برای اولین بار در کف بندی اطاقها آجر بکار برده اند، چه در بنای اصلی جز سنگ مصالح دیگری بکار نرفته است و علاوه بر کف در تعمیر و مرمت بنا از آجر استفاده شده است. ولی ساختمان قدیمی آنقدر استوار است و آنچنان ملاط سختی سنگها را به یکدیگر پیوند داده است که اگر قرار باشد خرابی حادث شود یک دیوار از پایه می افتد و بندرت اجزاء آن از یکدیگر جدا شده اند. بهمین جهت آجرهایی که در این قرون بکار برده شده قلیل و اندک است. قسمتهای تعمیر شده و دوباره ساز بعثت خیز و افت کاملاً خود را نشان میدهند.

بدیهی است ساکنان جدید که از کلیه قسمتهای این بنا استفاده کرده اند بر روی آثار قبلی مستقر شده و در نتیجه بیشتر مدارك سلف خود را از بین برده اند. بلحاظ کشف مدار کی از قرون دوم و سوم هجری، در دو اطاق D و A قسمتی از کف آجری برداشته شد و در زیر آن به تنور های متعددی برخورد شد با احداث گمانه های آزمایشی در اطاقهای دیگر همین نوع تنورها در زیر کف آجری آشکار شدند و مسلم گردید باز هم تعداد دیگری از این نوع تنورها در تأسیسات دیگر وجود داشته و بدیهی است در محاصره ها و مضایق این کوره ها همواره گرم بوده اند. در جوار دو تنور در اطاق D سفالینه های بسیار زیبایی که بظروف لك دار نوع نیشابور معروف میباشند برخورد گردید و این نوع سفالینه ها که بشقابها و کاسه های را القاء میکنند در کناره های لبه سوراخهایی دارند که سر بازان باریسمانی بترك اسب خود می بسته اند. با کشف این نوع سفالینه ها و همچنین مقدار دیگری که مربوط بقرن سوم هجری است و همچنین شواهدی که از نظر جغرافیائی و محل و احوال نویسندگان و مورخان تازی و پارسی در دست است هیئت ما بمقصد نائل آمد و مسلم گردید که

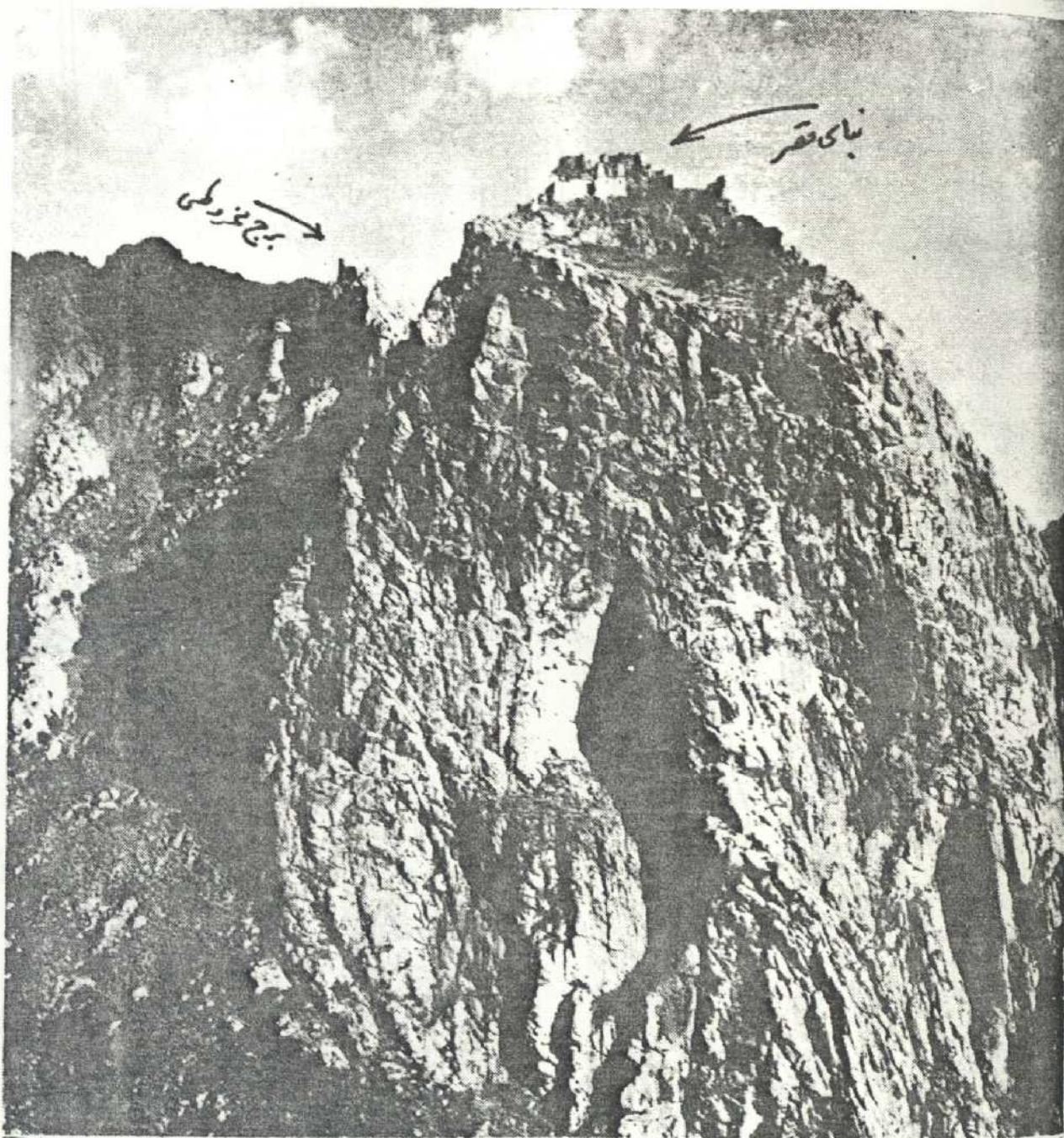
بنای موصوف «دژ بند» یکی از جایگاههای اصلی بابک خرم دین قهرمان ملی و دلاور آذربایجان است که در ۲۰۱ هجری بر علیه سلطه خلفای عباسی قیام و جنبش دامنه‌داری را هدایت کرد و بارها سپاه عظیم خلفای عرب را بشکست و هزیمت و اداشت تا بالاخره عباسیان با ایجاد نفاق بین او و افشین سردار و قهرمان دیگر ایران با خدعه و نیرنگ و خیانتی عظیم بر او دست یافتند و در ۲۲۳ هجری بوسیله یارانش او را دستگیر و در بغداد ابتدا بقطع دست و پایش پرداخته و سپس او را بطرز موحشی کشتند. معروفست بهنگامی که یکی از دستهایش را قطع کردند با بقایای دست بریده خون بچهره‌اش میمالید و در پاسخ معتصم که علت را جویا شده بود گفت: چهره خود را بخون می‌آلایم تا پریدگی و زردی رویم را حمل بروحشت و ترس نکنند.

پایان

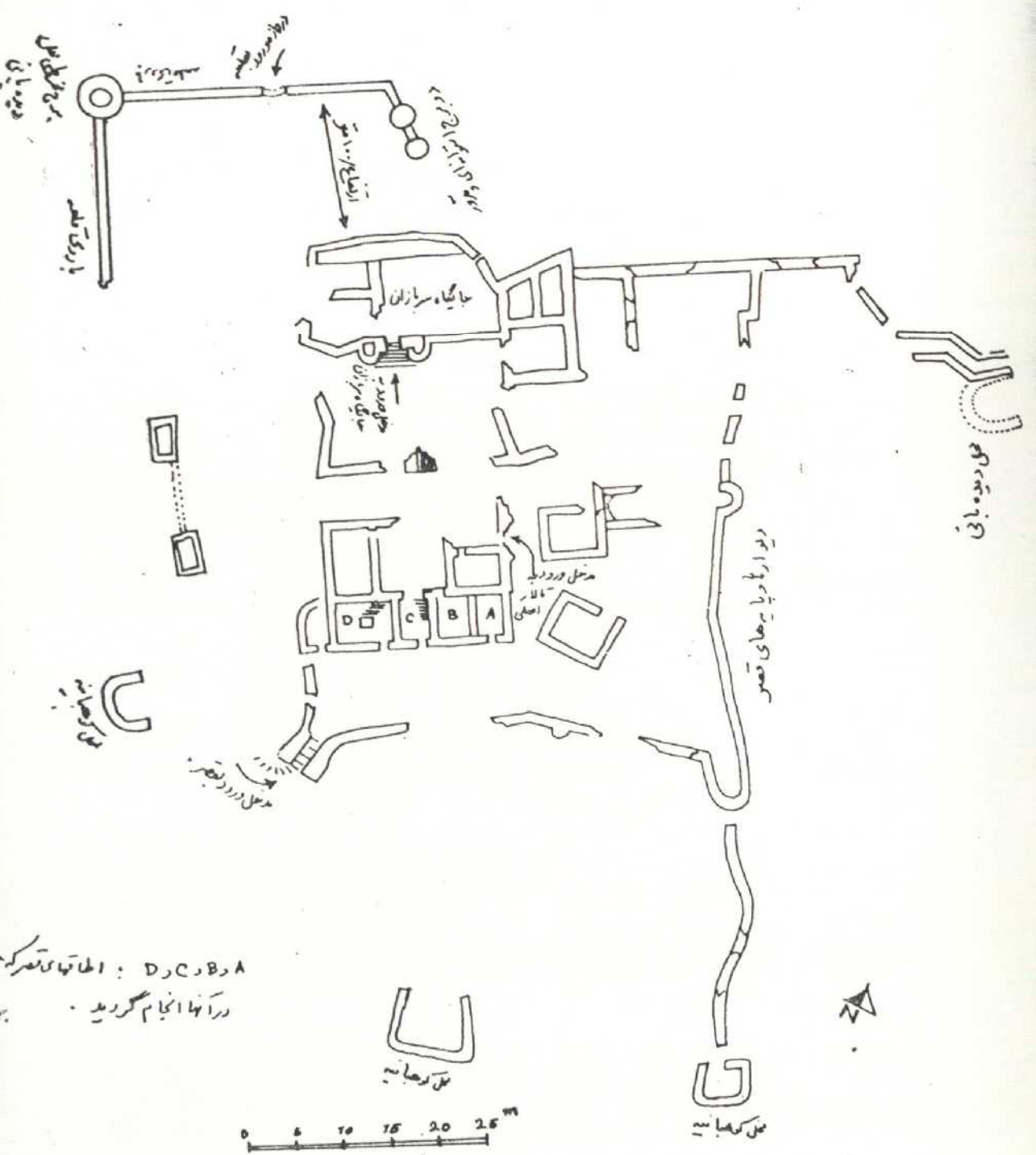




۱- نقشه جغرافیائی قسمتی از آذربایجان شرقی-محل بررسی و تحقیق هیأت باستانشناسی، موقع قلعه جمهور و منطقه ارسباران



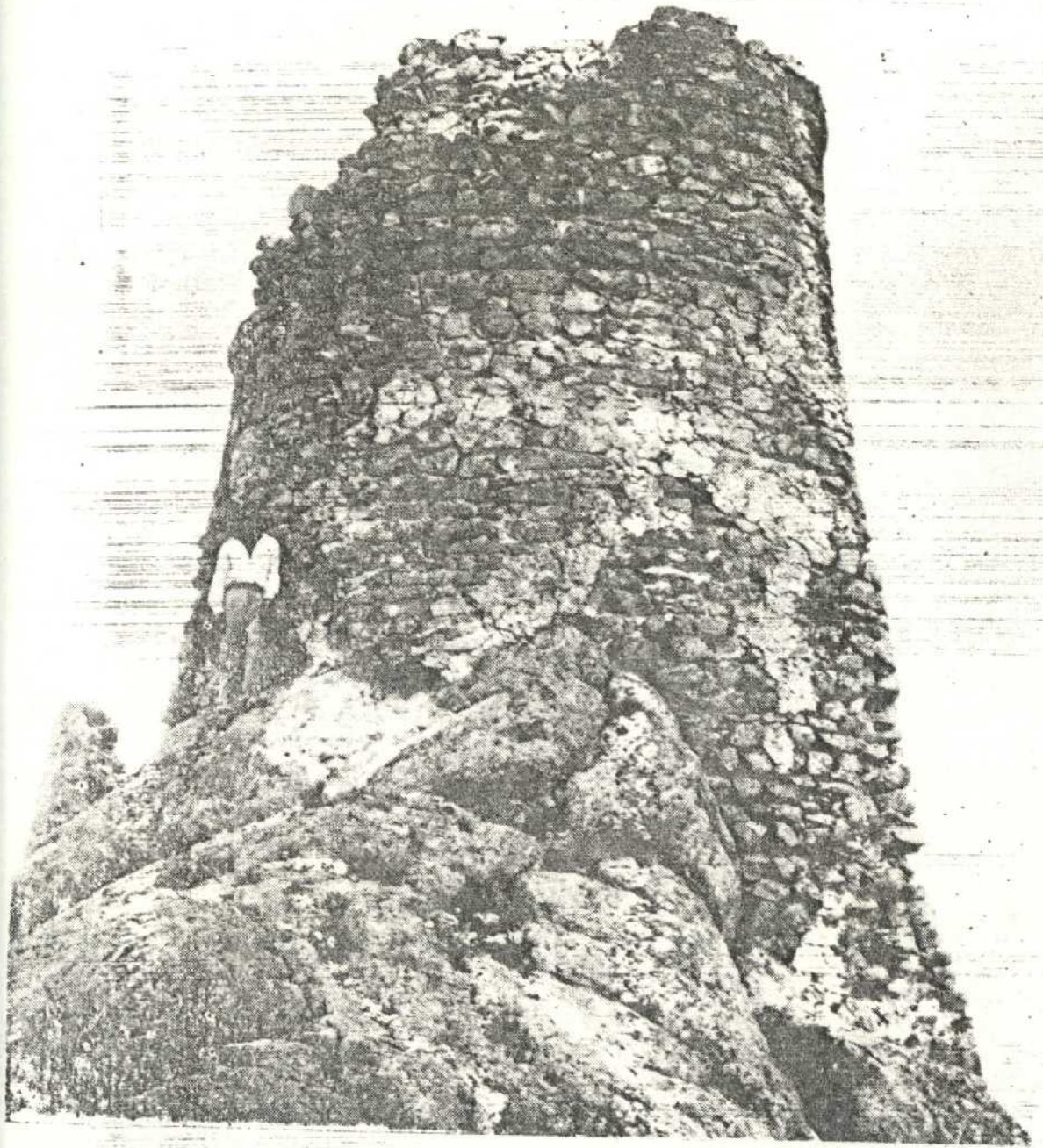
شکل ۲ - استقرار قصر جمهود یا دژ بند بر فراز قله جمهود



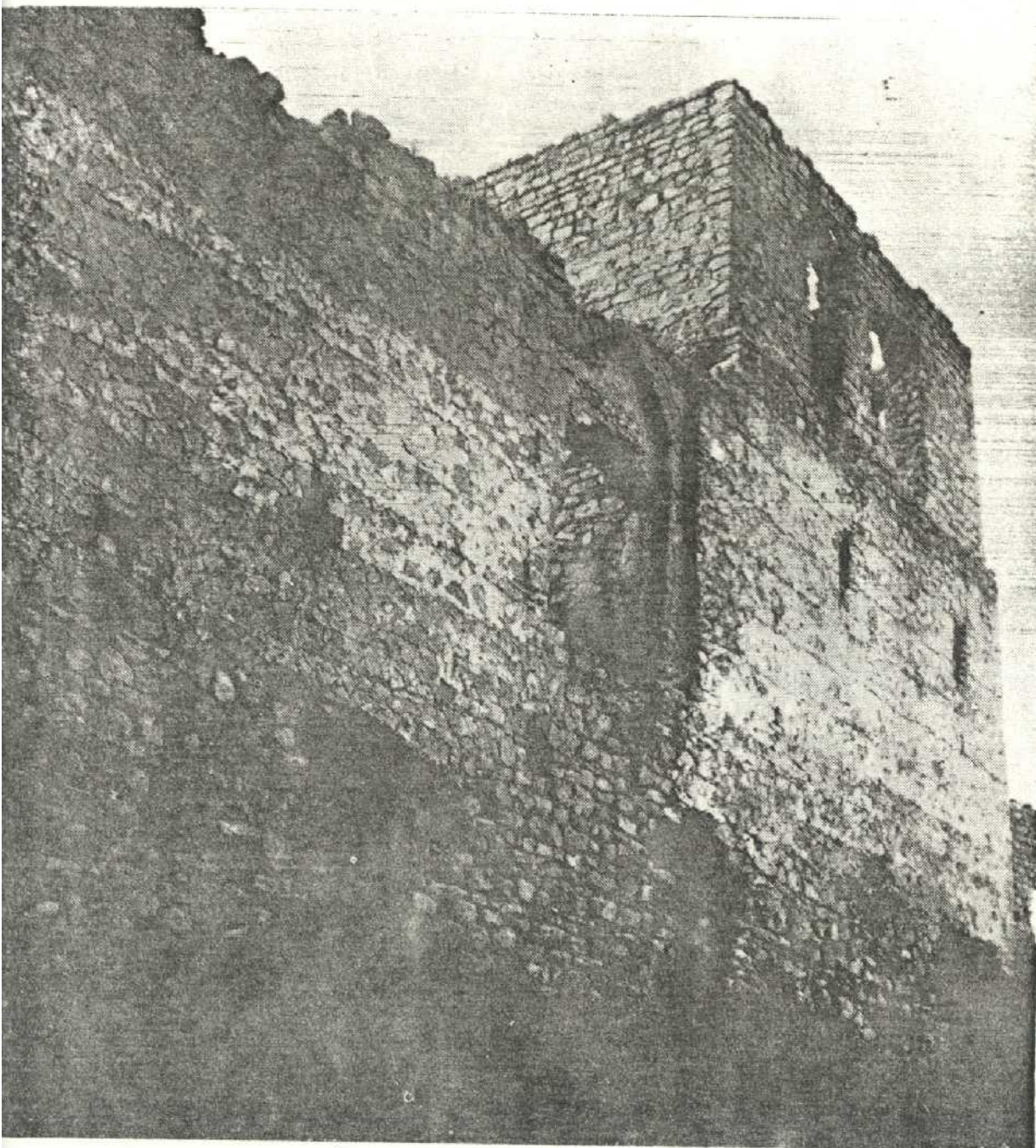
A, B, C, D : اطرافهای تشریحی
در آنها انجام گردید.

پلان اجامی - از طبع دفتر معماری یا در بابک خرم دین در سه کیلومتری گلپس

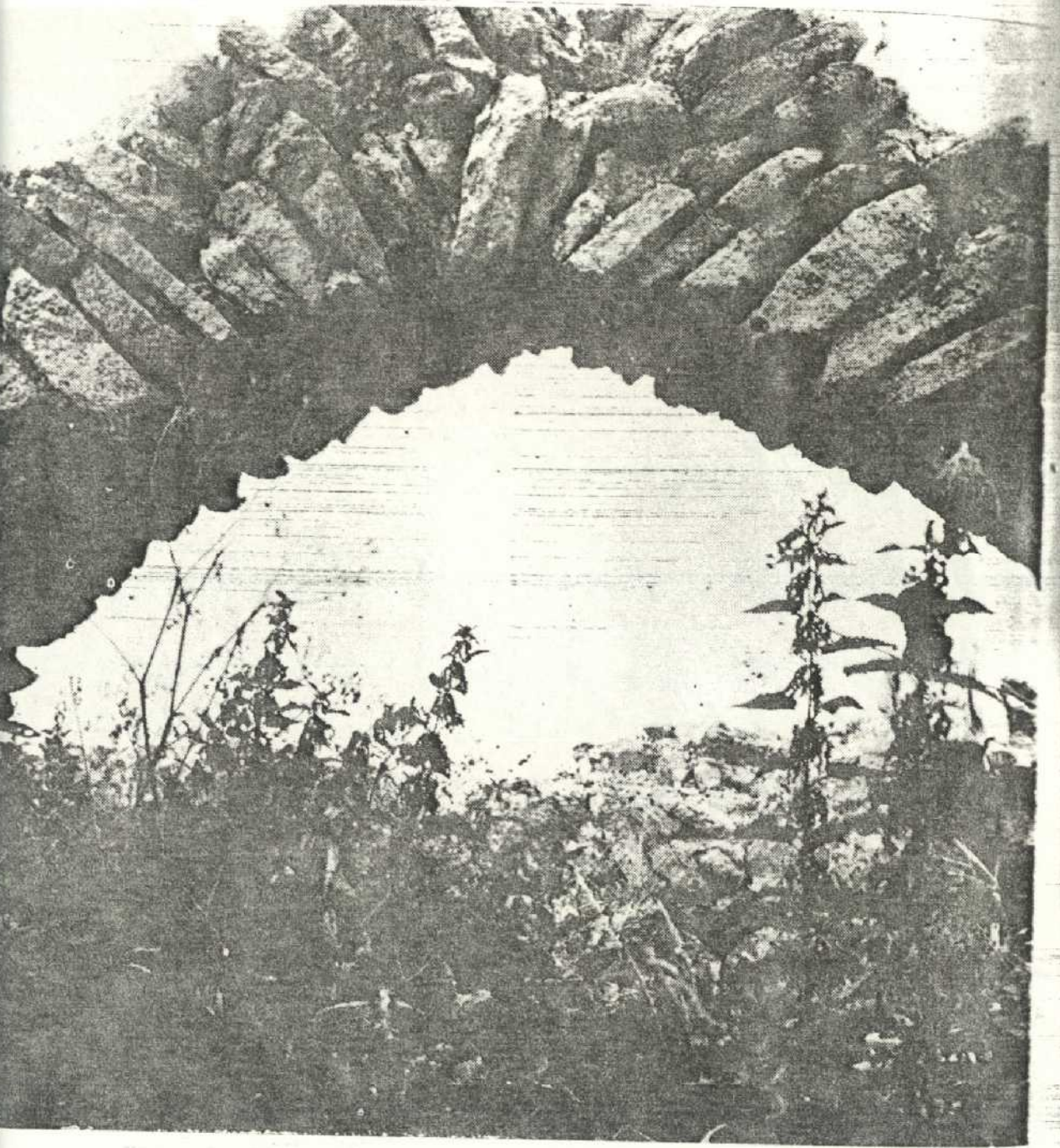
۳ - نقشه بنای دژ بابک خرم دین



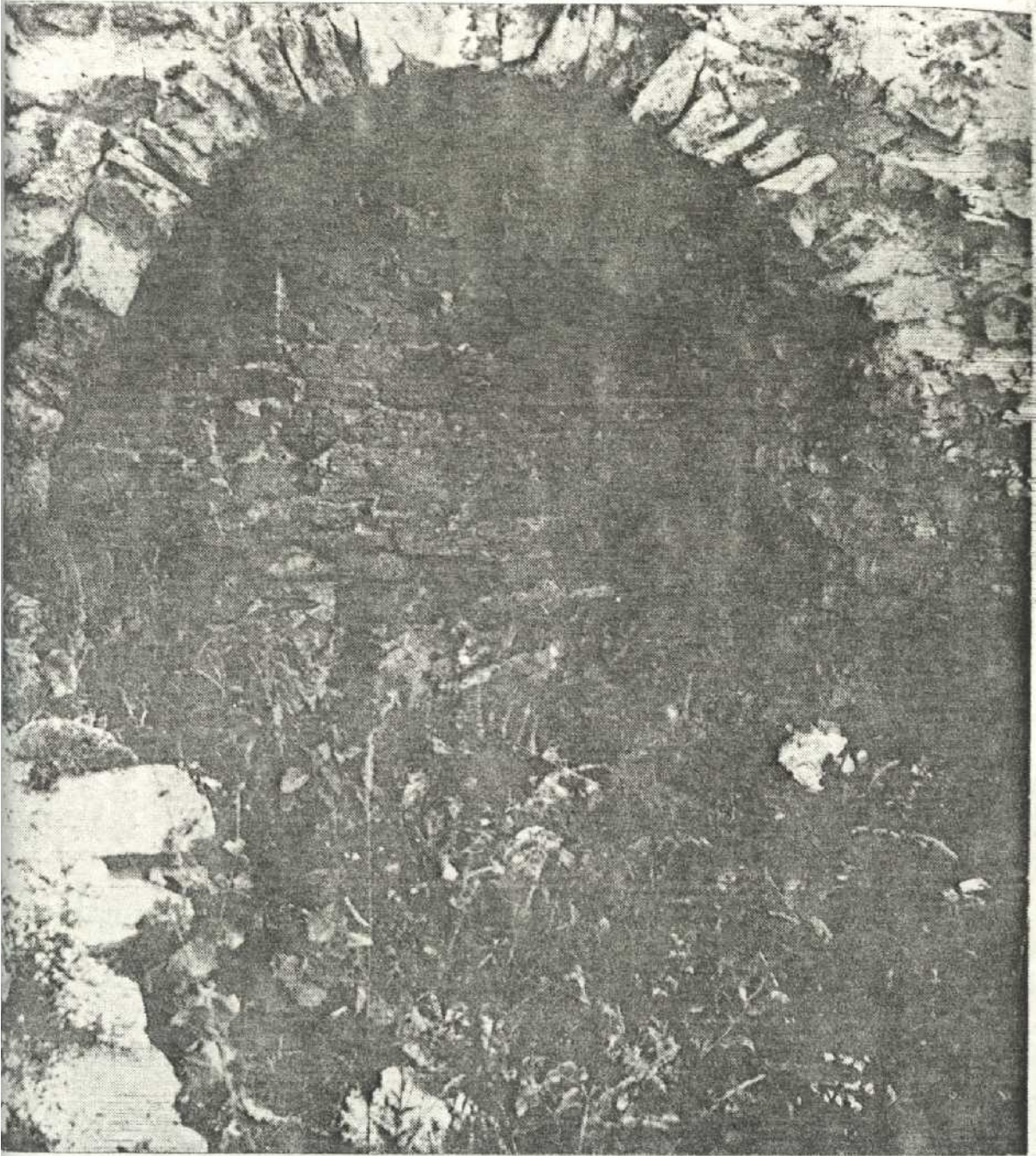
شکل ۴- برج مخروطی قلعه جمہور یا دژ بند - ارتفاع ۱۰ متر



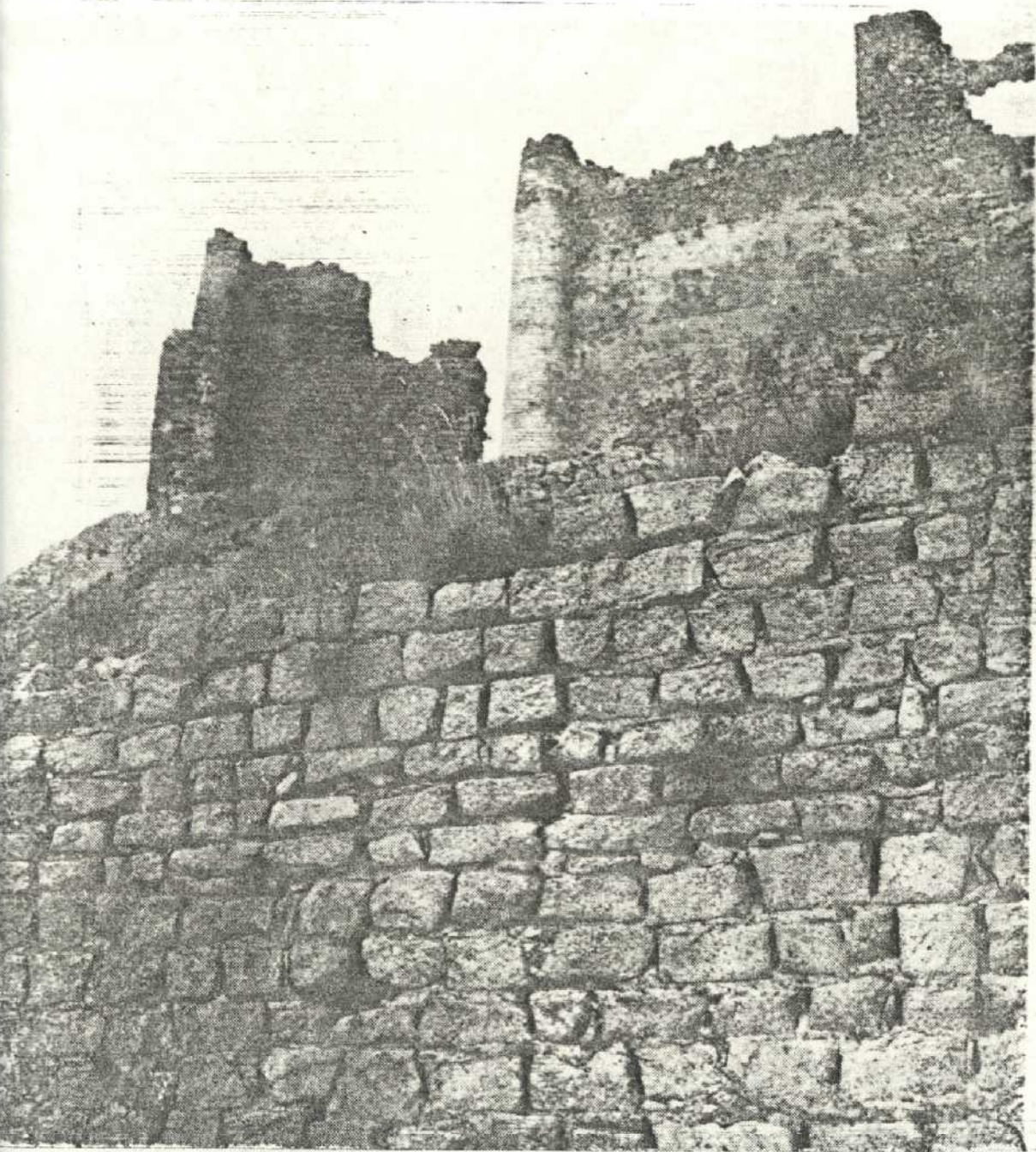
شکل ۵ - بنای دو طبقه و سه طبقه قصر جمشود یاد ژبند - جایگاه بابک خرم‌دین



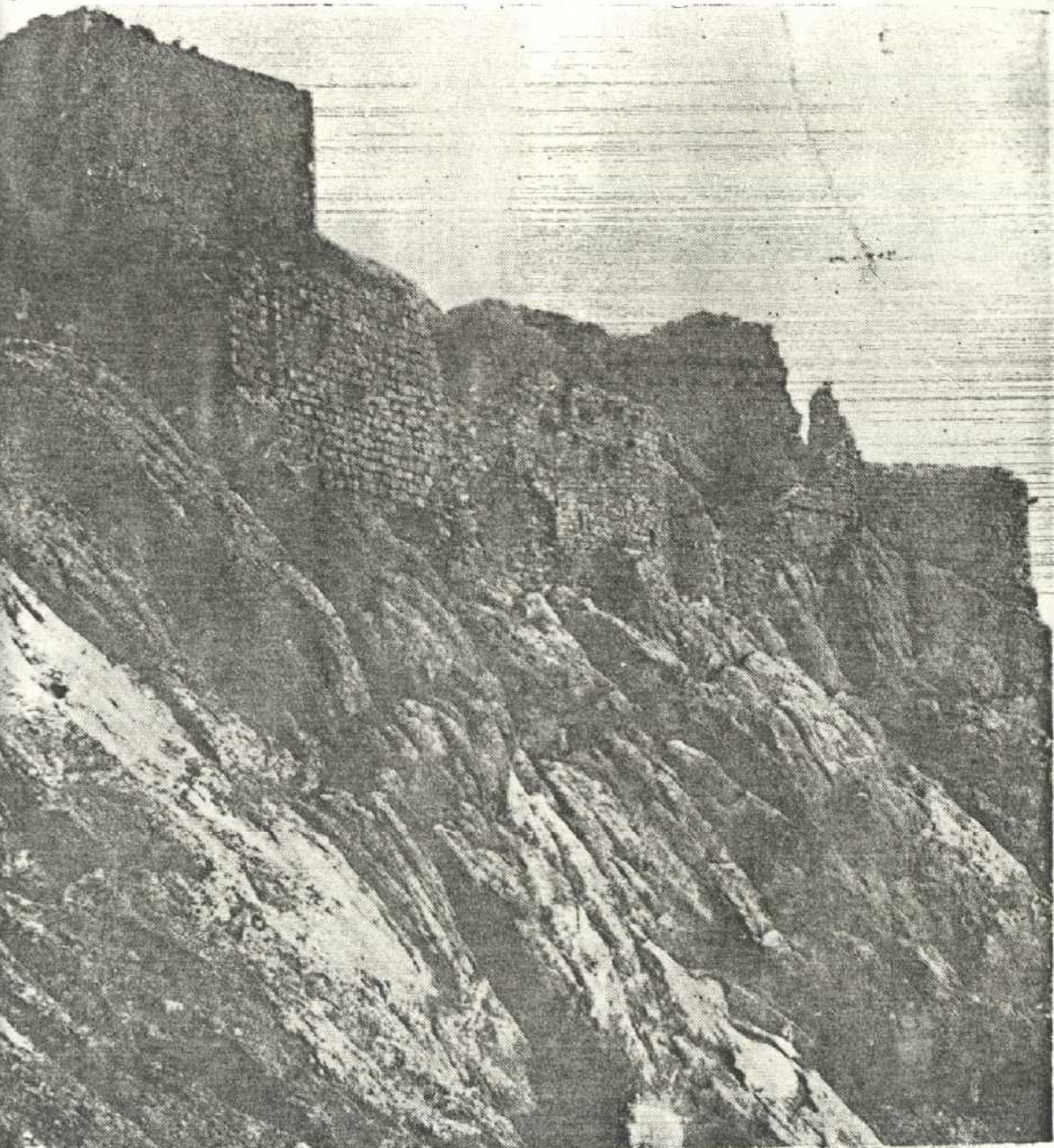
شکل ۶- نمایش طاق جناقی یک آب انبار در وزیر بنای قصر جمه‌ور بادشیند- جایگاه بابک



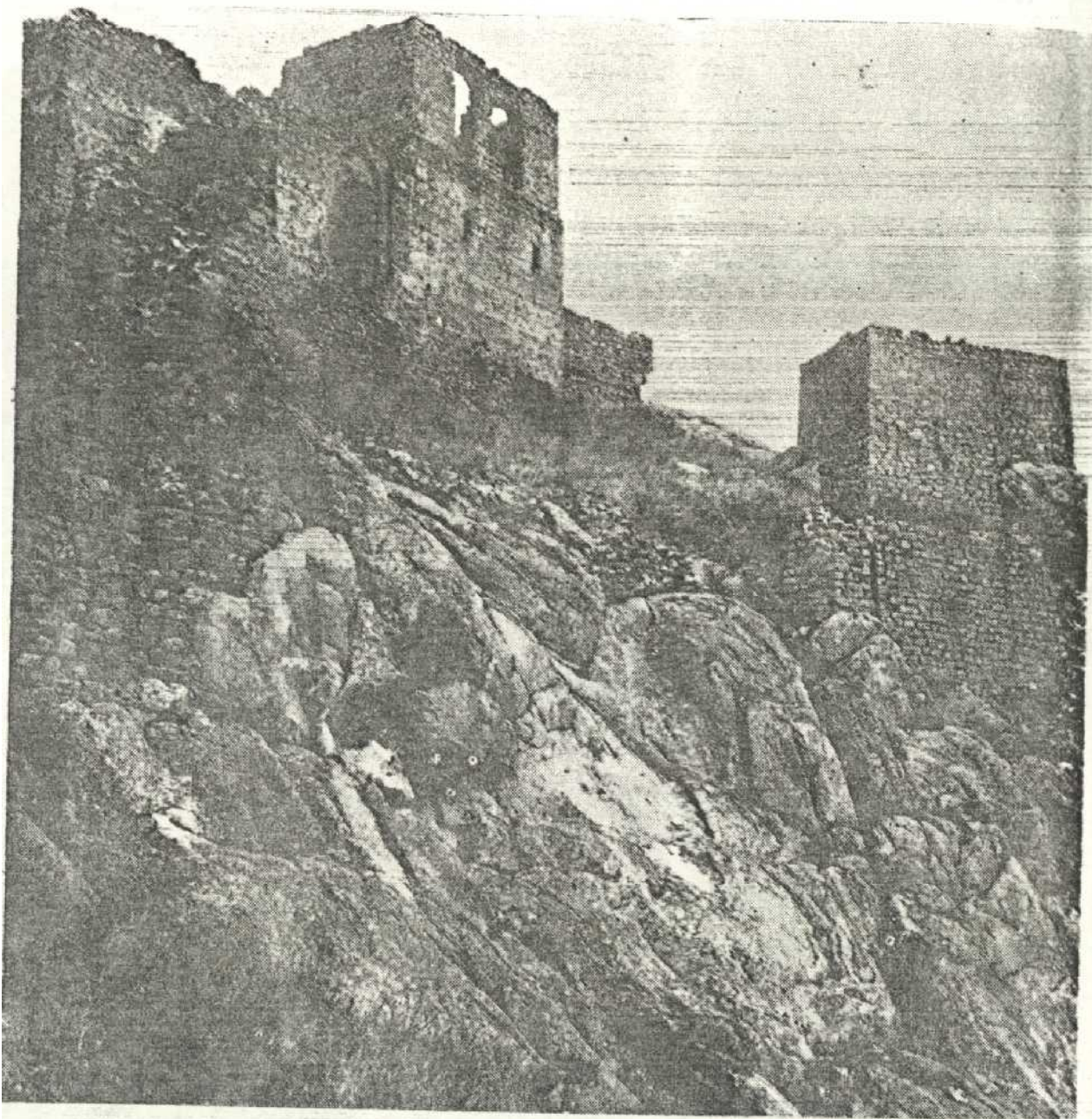
شکل ۷ - سقف هلالی یک آب انبار در زیر بنای قصر جمهور یا دژ بد



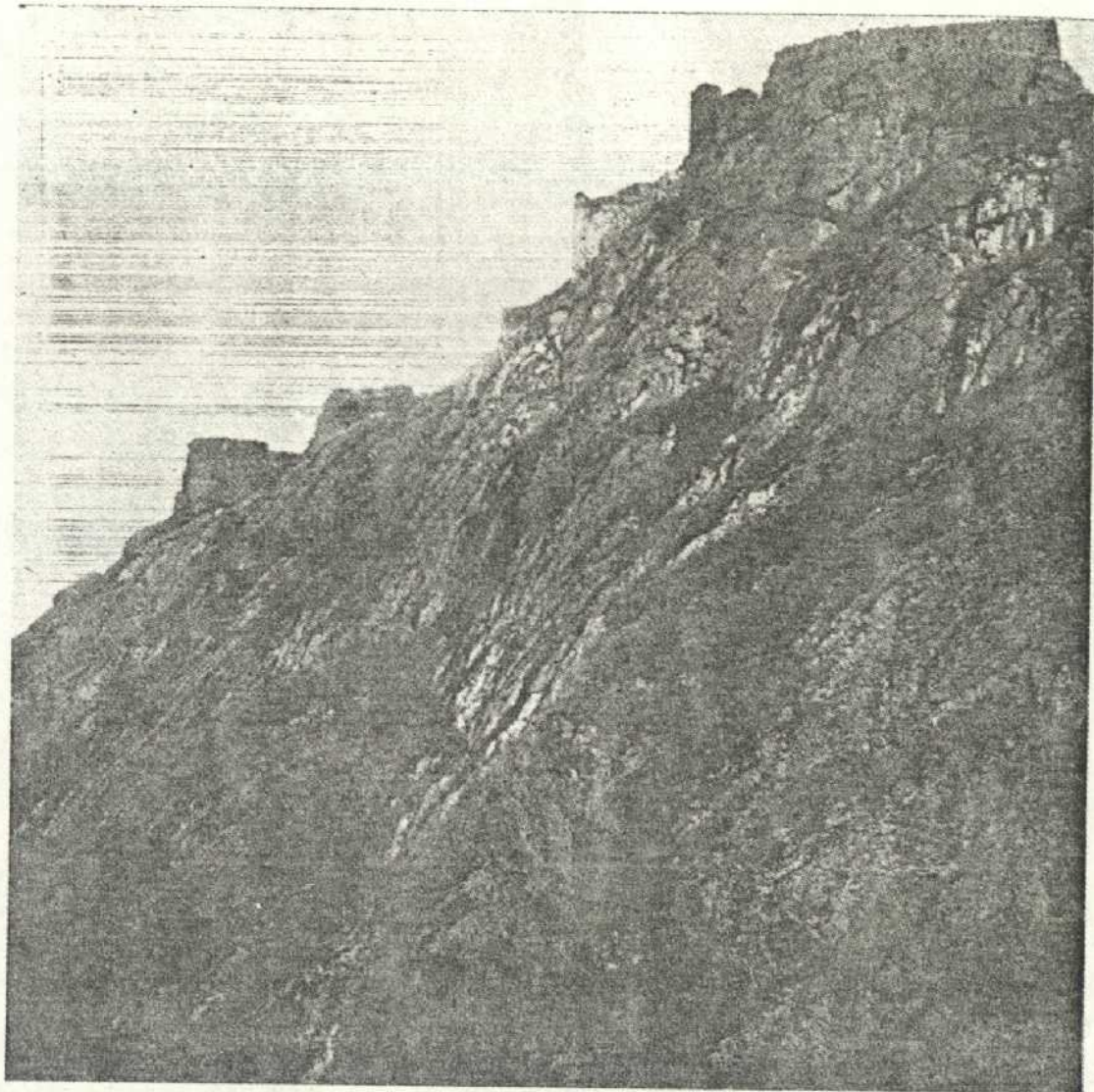
شکل ۸ - نمایی از مدخلهای قصر و پایه سنگی قصر جمهور یا دژ بند



شکل ۹ - نمایش کلی قسمتی از بنای جهور بر فراز صخره جهور



شکل ۱۰ - قسمتی از بنای قصر جمهور، دژ بابک خرم‌دین بر فراز صخره جمهور از جنبه جنوبی



شکل ۱۱- نمای کلی جمهور و در بند از جبهه شمالی بشکل پلکانی



شکل ۱۲ - نمایش دیوارها و اطاقهای طبقات فوقانی و پنجره‌های قصر جمهور

ورقی از تاریخ سلاح در ایران

(بقیه از شماره پیش)

زین ابزار

نقاشش :

استاد ابراهیم پورداوود

دیگر از نامه‌هایی که در آنها چند زین ابزار با هم برشمرده شده و در خور یاد آوری است تاریخ الامم والملوک جریر طبری است و ترجمه فارسی آن که به دستگیری بلعمی انجام یافت . طبری در سال ۲۲۴ هجری در آمد زائیده شد و در سال ۳۱۰ در بغداد در گذشت و در جایی که از انوشروان سخن میدارد گوید او را دبیری بود از خاندان دبیران بسزرگ نام او پاپک ، او فرمان شاه لشکریان را آنچنان که باید بیاراست ، ساز و برگ هر جنگاوری معین کرد که از داشتن آنها ناگزیر بودند . دینوری که در آغاز سده سوم هجری زائیده شد در کتاب خود اخبار الطوال از همین دبیر فرزانه

و بخرد نام میبرد و گوید اوست که خواست لشکریان خود را با همه ساز و برگ جنگی عرضه بدارند^۱

بلعمی که از وزیران دانشمند خاندان شهر یاری آل سامان بود و در سال ۲۸۲ در گذشت، تاریخ طبری را از عربی به فارسی گردانید و اینک در اینجا عبارت فارسی بلعمی و ساز و برگ را که جنگاوران که بداشتن آنها ناگزیر بودند می آویم:

دو هر سلاحی تمام باز خواه، از هر مردی زره پوشیده وزین او جوشن تمام بار کیب و بر سر خود و بر [خود بر] سلسله آویز [و بر] دو دست اندر ساعدین آهنین و بر اسب بز گستوان و با هر مردی یکی نیزه و یکی شمشیر و سپر و کمری [بر میان و بکمر اندر عمودی زده آهنین، و پیش کوبه زین تبر - زینی فرود آویخته و از پس کوبه زین اندر تیردانی اندر او سی چوبه تیر و از دست چپ کمان دانی و اندروی دو کمان، و بر کمانی یک زه و دوزه دیگر، تا اگر آن زهها بحرب اندر بگسلد باوی زه بود و بفرمای تا آن دوزه را گرد کند و از خود خود فرود آویز و از پس پشت تا تو بینی کین سلیحها به تمامی دارد ..^۲ در شاهنامه این سرداران و شروان، بابک موبد خوانده شده:

ورا موبدی بود بابک بنام هشیوار و بینادل و شاد کام

و گوید پاپک از خود شاه درخواست که مانند همه جنگاوران بی کم و کاست با ابزارهایی که باید، خود را عرضه بدارد شاه هم خندان پذیرفت:

بخندید و خفتان و مغفر بخواست	درفش بزرگی در افراشت راست
بدیوان بابک خرامید شاه	نهاده بسر برز آهن کلاه
فرو هشته از ترک رومی زره	زده بسر زره بر فراوان گره
یکی گرز گاو پیگر بچنگ	زده بر کمر چار تیر خدنگ
ببازو کمان و بزین بر کمند	میان را بزین کمر کرده بند

۱- نگاه کنید به اخبار الطوال چاپ قاهره ص ۷۳

۲- نگاه کنید به تاریخ بلعمی چاپ تهران ۱۳۴۱ ص ۱۰۴۸

بر انگیخت اسب و بیفشاردان بگردن بر آورده گرز گران^۱
گفتیم بسیاری از جنگ ابزارها در اوستا یاد گردیده آنچه آنکه این نامه
که نسال رامیتوان گنجینه ساز جنگ یا انبار زین ابزار و یا زرادخانه نامید
و این در راستایی است که ما امروزه در دست داریم و پس از تاخت و تاز تازیان و
یورش مغول به ما رسیده است. ناگزیر در اوستایی که نیاکان ما در روزگار ساسانیان
در دست داشتند بیش ازین زین ابزارها یاد شده بود. (شکل ۱)

در چند جایی که در اوستای کنونی بنامهای این زین ابزارها بر میخوریم این است:

و ندیداد ، فرگرد چهاردهم پاره ۹

د فرگرد هفدهم پاره ۱۰

هرمز دیشت پاره ۱۸-۱۹

مهر یشت پاره ۳۹-۴۰

د پاره ۱۲۸-۱۳۲

فروردین یشت پاره ۷۱-۷۲

در جاهای دیگر اوستا نیز، پراکنده ، بنام برخی از این ابزارها بر میخوریم .
در گزارش پهلوی اوستا که زندخوانند نامهای این ابزارها بزبان پهلوی
که زبان رایج گزارندگان اوستا در روزگار ساسانیان بوده ، نیز بجای مانده
است و پس از اوستا و سنگبسته های هخامنشیان ، گزارش پهلوی اوستا (= زند)
که نترین سندی است که نامهای ساز و برگ جنگاوران ایران را در بردارد .
در فرگرد چهاردهم و ندیداد ازین سخن رفته که اگر کسی سگ آبی را که نزد
ایرانیان جانور سودمند و بی آزاری است و کشتنش روا نیست کشت ، از برای
توزش (کفار، جبران) این گناه باید به اتر بانان (پیشوایان دینی) ابزارهایی که
از برای ستایش و نیایش بکار آید، بدهد: چون پنم - خرفستر گن (حشره کش) -
میزددان - تشت هوم - برس و جزاینها و بکشاورزان ابزارهایی که از برای
کشت و کار بکار آید بدهد: چون خیش - یوغ بند - گواز و جزاینها و در
پاره ۹ گفته شده باید بچنگاوران این دوازده زین ابزار را ، بدهد: نخست
نیزه، دوم کارد (= تیغ) سوم گرز، چهارم کمان، پنجم تر کش باسی تیر آهنین ناوک،

ششم فلاخن زه بازو باسی سنگ فلاخن هفتم زره هشتم سپر، نهم کژا کند (خفتان) دهم خود، یازدهم کمر و دوازدهم يك جفت رانین (= ران بند).

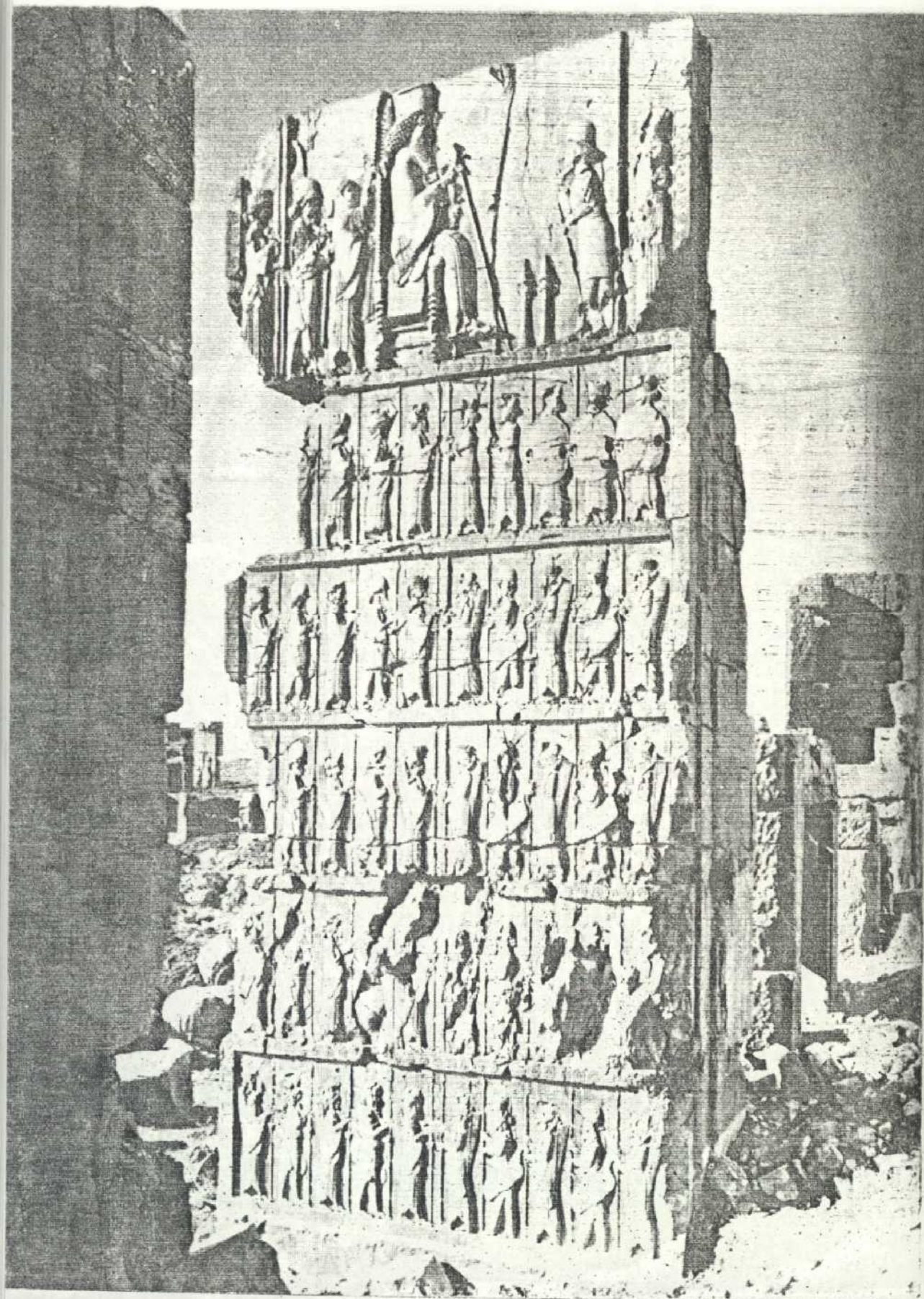
اینک از هر يك از این زین ابزارها جداگانه یاد میکنیم و از ابزارهای دیگر جنگی که در جاهای دیگر اوستا آمده سخن میداریم و تا باندازه‌ای که بتوانیم، واژه‌های پارسی باستان و پهلوی آنها را، بیاد خواهیم آورد.

نیزه: نخستین زین ابزاری است که درباره نهم از فرگرد (فصل) چهاردهم و نندیداد یاد گردیده است. در سخن از ساز و برگ پادشاهان ساسانی دیدیم که نیزه و شمشیر بیش از ابزارهای دیگر بر گزیده آنان بود.

نیزه در اوستا ارشتی Arshiti خوانده شده، در پارسی باستان هم که زبان روزگار هخامنشی است همین واژه در سنگنبشته‌های آنان بکار رفته است. در زبان سانسکریت که خواهرزبانهای اوستایی و پارسی باستان است، Rshiti آمده است. در اوستا چندین بار بجای ارشتات Arshât واژه ارشتی Arshiti آمده و آن نام یکی از ایزدان یا فرشتگان مزدیسناست و در فارسی اشناد گوئیم و او نیز نگهبان روز بیست و ششم هر ماه است. ارشتات = ارشتی که بمعنی راستی و درستی است، پیوستگی با واژه ارشتی بمعنی نیزه ندارد. در پارسی باستان هم ارشتا Arshât بمعنی درستی است.

ارشتی بمعنی نیزه، گذشته از پاره ۹ فرگرد ۱۴ و نندیداد درباره ۹ از فرگرد ۱۷ و نندیداد با چند جنگ ابزار دیگر چون کارد و کمان و تیر به پر شاهین در نشانده و سنگ، فلاخن یاد گردیده است و در مهر پشت پاره ۲۰-۲۱ نیز بآن بر میخوریم و درباره‌های ۳۹-۴۰ همان یشت باز ارشتی (= نیزه) با تیر به پر شاهین در نشانده که به چاپکی از زه کمان رها شود و با سنگ فلاخن و کارد و گرز با هم آمده است.

در فروردین پشت پاره ۷۲، ارشتی با نیزه و کارد و گرز و تیرو فلاخن یاد گردیده است. در هر جای اوستا که واژه ارشتی بکار رفته در گزارش پهلوی (= زند) که در روز کار ساسانیان انجام گرفته، به ارشت Arshiti گردانیده شده است و در توضیح پاره ۹ از فرگرد ۱۴ و نندیداد، افزوده شده نيزك Nêzak و نيزك همان است که در فارسی نیزه گوئیم. (شکل ۲)



شکل ۱ - تخت جمشید: کتیبه اورنگ، شاهنشاهی داریوش و نقش سربازان ایران با سلاحهای ایشان



شکل ۲ - تخت جمشید : سربازان جاویدان پارسی و ماد، با نذمه دادان (هنر ماد و میانه) (کتابخانه ملی)



فریز شوش : سربازان هخامنشی

واژه نژه Naôza خود جداگانه در اوستا آمده، آنچه‌آنکه در بهرام
یشت پاره ۳۳، اما درینجا بمعنی نوک یا سر سوزن (سوکا Sukâ) گرفته شده،
نه نیزه.

در پهلوی نیچک بسیار آمده و همین‌راژه را عرب کرده، نیزک یا نیزق
گفته‌اند و جمع آن نیازک است.

نیازک در عربی بمعنی شهاب یا ستاره دنباله‌دار است، ستاره‌ای که در
پهلوی «موش پر» شده و در بندهش بکاررفته است.

نیزه کوتاه در فارسی ژوبین گفته میشود و واژه خشت هم بهمین معنی
گرفته میشود:

برفتند آنگاه ژوبین و ران ابا جوشن و خشتهای گران

فردوسی

خشت که بمعنی آجرخام است، در اوستا ایشتیة Ishiya آمده و پیوستگی

باخشت بمعنی نیزه ندارد.

ناگزیر واژه ژوبین با چوبین یکی است، چه برخی از جنگ ابزارها
را با چیزهایی که ساخته میشده نامیده‌اند.

دانشمندانی گمان برده‌اند، نیزه را هم که از «نی» می‌ساختند، چنین

خوانده باشند

از دارو Dâru که در اوستا يك گونه گریزی است (از واژه دار، درخت)

و از خدنگ که نام درختی است و در فارسی گاهی از آن تیر اراده میشود در
سخن از گرز و تیر یاد خواهیم کرد.

گفتیم در پارسی باستان نیز نیزه را ارشتی میگفتند، در کنده گریهایی که

از پادشاهان هخامنشی بجای مانده بسا باین نیزه و ران بر میخوریم بویژه

نیزه و ران خوزی که روی کاشیهای شوش دیده میشوند و اکنون در موزه لوور

نگاهداری میشود، شاهکاری است ده‌هزار جنگاوران «جاودانی» که از میان پارسها

و مادها و خوزیها بر گزیده می‌شدند، همه نیزه دارو کمانگیر بودند. (شکل ۳)

در سنگنبشته نقش رستم پیکری کنده گری شده بنام گاو برووه Gaub:ruv

او نیزه بر یا ارشتی بر Arshiti-bara داریوش یاد شده است.

نیزه داری یا نیزه بری (= نیزه وری) یکی از بلندترین پایه وری ها بود. کسانی که باین پایه رسیده ، پشت سر شاه با نیزه برافراشته می ایستادند و باین کار سرفراز میشدند ، بایستی از خاندان بزرگ و از دودمان آزادگان باشند . خودداریوش در لشکر کشی کمبوجیه بمصر در سال ۵۳۵ « نیزه بر » این دومین شاهنشاه هخامنشی بود . داریوش سومین شاهنشاه این خاندان پس از آنهمه کشور گشایی و پیروزی در سنگنبشته همان نقش رستم بخود بالیده گوید : بنگر به پیکرهای کسانی که تخت مرا [بدوش] برداشتند تا دریابی که چگونه نیزه یک مرد پارسی بجای دور رسید ، پس آنگاه خواهی دانست که یک مرد پارسی دور از سرزمین پارسی [دشمنان را] شکست داد . (شکل ۴)

پسین شاهنشاه ماد که در سال ۵۵۸ از کورش هخامنشی شکست دید و شاهنشاهی کشورهای پهناور او بایرانیان جنوبی رسید ، در نوشته های یونانیان استیناز (Astyages) یاد گردیده ، ناگزیر نامی است که بهیئت یونانی در آمده و درست آن باید در پارسی باستان ، ارشتی و یگه Arshiti vaiga باشد ، لفظاً یعنی نیزه انداز یا نیزه باز : مرکب از واژه ارشتی + و یگ ، انداختن .

کارد : دومین زین ابزاری است که در پاره ۹ از فرگرد ۱۴ و ندیداد یاد گردیده است در اوستایی کرت Karet خوانده میشود از مصدر کرت Karet که بمعنی بردن است ، در آمده است ، همین واژه است که با جزء (پرفیکس) « فرا » ، فرگر یافر گرد گوئیم که بمعنی فصل است و بی این جزء هم « کرده » بهمین معنی است . نزد باغبانان یک کرته پاره ایست از زمین باغ که بریده شده و جدا گردیده ، از برای نشاء کرده یا فرگرد درست در مفهوم مانند Section لاتین و فصل عربی است .

کارد چندین بار در اوستا با زین ابزار های دیگر یاد گردیده . آنچنان که در پاره ۹ از فرگرد ۱۷ و ندیداد و پاره های ۴۲ و ۴۰ و ۷۲ و ۱۳۱ مهریشت در بهرام یشت پاره ۲۷ گفته شده که « بهرام ، ایزد پیروزی مزدا آفریده به پیکر جنگاور شکوهنده و زیبا ، کاردی زر کوب و پر نقش و نگار در بردارد » در هر مزدیشت پاره ۱۸ آمده : « کسی که بیست و یک نام از نامهای اهورا

مزد را از بر خواند، از گزند چکش و تیر و کارد و گرز و سنگ فلاخن دشمن بر کنار ماند، و در همین پاره یکی دیگر از زین ابزارها «اکو» akava یاد شده که بدرستی دانسته نشده چگونه زین ابزاری است. همچنین درین پاره و در پاره ۱۳۱ مهر پشت چکش Caku8h یکی از ابزارهای جنگی است، شاید آن یک گونه گرز یا تبر زین بوده که بسوی همورد پرتاب میکردند، در آن جا چکش با صفت دوتیغه (bi-taêgha) آورده شده است. خود واژه تیغ صفت است بمعنی تیز، جز همین یکبار که با جزء «بی» (= bis لاتین) آمده دیگر در اوستا دیده نشده است.

گذشته از اینکه واژه تیغ در فارسی بجای مانده و از آن کارد و دشنه یا شمشیر و هر چیز برنده دیگر اراده کنند، هیئت دیگری از آن، واژه «تیز» است. در فارسی، تیغ بمعنی سره کوه یا کوه سر و قله در نظم و نثر بسیار رایج است. واژه شمشیر در اوستا و پارسی باستان نیامده، در گزارش پهلوی (زند) از فرگرد ۱۴ و ندیداد، واژه اوستایی کرت Kareta گردانیده شده به کارت و در توضیح افزوده شده شمشیر، همین واژه است که در بسیاری از زبانهای اروپایی در آمده، از آنهاست scimitarra در ایتالیایی و cimeterre در زبان فرانسه که از ایتالیایی گرفته شده است.

بسا هم واژه اوستایی در گزارش پهلوی، در هزوارش به سکینا gakkina (سکین در عربی) گردانیده شده است. در اوستا، پزشک جراح، کارد پزشک خوانده شده: در فرگرد (= فصل) هفتم و ندیداد پاره ۴۴ از سه گونه پزشک یاد گردیده یکی ماثرو بئشنز Mathro - baêshaza پزشکی است که با گفتار یادعا درمان بخشد، دوم اور وروبئشنز urvaro - baêshaza پزشکی است که با دارو و گیاه چاره دهد؛ سه دیگر کرتوبئشنز Kareto - baêshaza پزشکی است که با کارد چاره بخشد.

در کننده گریهایی که از پادشاهان هخامنشی بجای مانده، همه جنگاوران از کارد بر خور دارند، کارد خود داریوش که از سوی راست بکمر آویخته، در هنر کننده گری و سنگتراشی، شاهکاری است. در کننده گریهای دیگر، (شکل ۵)

که داریوش کارد را به تهیه گاه جانوری اهریمنی فرو میبرد ، یادگار زیبایی است از آن شاهنشاه. شاید این جانور شگفت انگیز ، نماینده بدیها و زشتیها باشد که باید برانداخته شود. (شکل ۶)

هرودت در سخن از لشکر کشی خشایارشن در بهار سال ۴۸۰ پیش از مسیح بسوی یونان که یاد کردیم گوید (VII, 54): «لشکر یان در بامداد، آنگاه که خورشید بر آمد، روی براه نهادند، روی پلی در هلسپنتوس که بایستی از روی آن بگذرند، برگ مورد پاشیدند، خشایارشن آشامی از یک جام زرین در آب فرو ریخت و خود آن جام را در دریا افکند و خورشید را بستود همچنین او یک شمشیر ایرانی که آن را Akinaks خوانند چون پیشکشی در آب انداخت» آنچنانکه میدانیم نزد ایرانیان گیاه مورد مقدس است و آن آشامی که با آب ریخته شده باید فشرده «هوم» باشد امانام کارد یا شمشیر Akinaks در نوشته های ایرانی چون اوستائی و پارسی باستان و پهلوی و پارسی بمانر سیده است. در شاهنامه که نمایشگاه همه این ابزارهای جنگی است بیش از چهار بار واژه کارد دیده نمیشود. در سخن از خسرو پرویز گفته شده که یک پیر سالخورده ترك بنام قلون، بهرام چوبینه را با کارد (= دشنه) کشت:

قلون رفت با کارد در آستی پدیدار شد کثری و کاستی

همی رفت تا راز گوید بگوش بز ددشنه و زخانه بر شد خروش

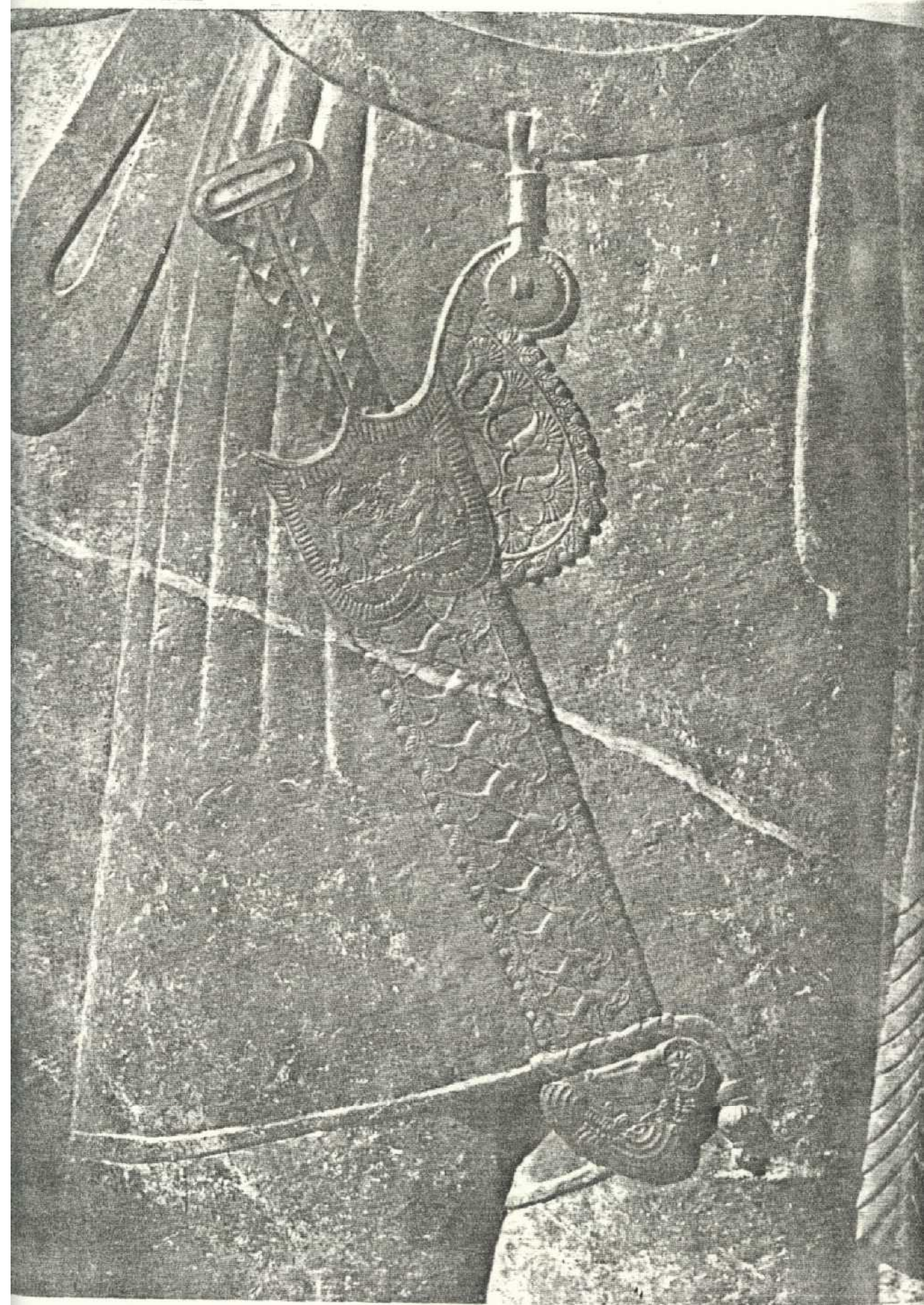
دشنه که نام دیگری است از برای کارد یا یک گونه کارد، باید فارسی باشد هر چند که نگارنده ریشه و بن آن را نیافت.

واژه دشنه نزدیک به بیست بار در شاهنامه بکار رفته است همچنین خنجر عربی بجای کارد و دشنه بسیار آمده. در میان این ابزارهای برنده، تیغ و شمشیر بیش از همه در نوشته های فارسی رایج است و جای کارد را گرفته است.

خود کارد امروزه بیشتر برای ابزار خوالیگری بکار میرود. قمه که آنهم یک گونه کارد دودمه است، ندانستم از کجاست و ریشه و بن او چیست، در شاهنامه هم دیده نمیشود. اما غداره (قداره) که آنهم در شاهنامه راه



شکل ۴- نقش رستم : تصویر نمایندگان مللی که اورنگ شاهنشاهی داریوش را بردوش دارند.



شکل ۵ - تخت جمشید : نقش حجاری شده يك دشنه سلطنتی (هنرایران : آندره گدار)



شکل ۶ - تخت جمشید : تالار صدستون . نقش حجاری نبرد با شیر بوسیله دشنه
(هنر مادی و مینامنشی . گره شمن)

نیافته، از زبان سانسکریت از سرزمین هند بهمارسیده است. در این زبان کهنسال برادران آریائی ما، کتاره Kathāra میباشد. چون در فارسی تغییر یافتن «راء» به «لام» بسیار رایج است، کتاره شده کتاله و در بسیاری از فرهنگهای فارسی یاد گردیده و گفته شده که یکی از ابزارهای جنگی هند است:

در این خانه چهارستت مخالف کشیده هر یکی بر تو کتاره
(ناصر خسرو)

در تاریخ بیهقی آمده: «شش تن مقدمترایشان خویشتن بکتاره زد چنانکه خون در آنخانه روان شد»... «و این خبر بامیر رسانیدند گفت این کتاره بکرمان بایست زد» ۱

بلارك که بلالک و پلالک هم یاد گردیده در هیچیک از فرهنگهای فارسی درست تعریف نشده و آنرا نوعی فولاد جوهردار یا شمشیر و یا پیکان تیر گرفته اند. در صحاح الفرس در جایی آمده: بلارك پیکان تیر است شیخ گنجه گفته:

در زمین ز آهن بلارك تیر گاه آهو فکند و گه نخچیر
در جای دیگر آمده:

بلارك و پلالک جنسی از فولاد گوهر دار است. عنصری گفته:

چه چیز است آن رونده تیر خسرو چه چیز است آن بلالک تیغ بران ۲
در مجمع الفرس سروری آمده: بلارك نوعی است از فولاد که بغایت جوهر دار باشد. خلاق المعانی گوید:

تیغ بلارك ارچه ز گوهر توانگرست

پیوسته هم ز پهلوی کلکت کند تراش
و بر شمشیری که آن از فولاد ساخته باشند نیز اطلاق میشود.
خاقانی گفته:

۱- نگاه کنید به تاریخ بیهقی با اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض تهران ۱۳۲۴ ص

۴۳۱-۴۳۲

۲- در دیوان عنصری چاپ قریب آمده: چه چیز است آن دونده کلک خسرو

روضه آتشین بلارك تست باوجودی شکافت ناوك تست (۴)

در دیوان عثمان مختاری در صفت شمشیر آمده :

بلارك نام یاقوتیست آن الماس در مینا

بهیجاز مردین شاخی که باشد میوه مرجانش^۱

در سخن از نیزه گفتیم که برخی از جنگ ابزارها را با چیزهایی که ساخته
میشده، نامیده اند، بلارك که بمعنی شمشیر گرفته شده از همانهاست زیرا از
از اشعار گویندگان ما پیداست که بلارك (بلارك : بلالك ، پاللك) يك گونه
پولاد است که با آن شمشیر میساختند.

چاقو = چاكو که يك گونه کاردی است، چنین مینماید که همان چاکوش
= چاکوچ = چکش باشد که یاد کردیم و گفتیم در اوستا یکی از زین -
ابزارهاست. شاید هم چاکو از واژه چاك باشد، ابزاری که میشکافد، آنچنان
که «نیشتره» از جزء «نی» (پرفیکس ni) و مصدر «در dar» که بمعنی دریدن
است ساخته شده و آن ابزاری است که از هم میدرد.

در پایان گفتار کارد یادآور میشویم که این زین ابزار در کننده گریهای
هخامنشیان بسیار دیده میشود و در همه جا ابزار کوتاهی است و راست، همان
است که پس از آن بابلندی و خمیدگی، بنامهای گوناگون دیگر چون شمشیر
ودشنه و جز اینها خوانده شده است. (شکل ۷) (ناتمام)

۱- نگاه کنید به دیوان عثمان مختاری باهتمام ج. همایی تهران ۱۳۴۱ ص ۲۴۱
استاد همایی معنی شمری را که از عثمان مختاری یاد کردیم چنین نکاشته : « یعنی
شمشیر او در غلاف یاقوتی است بلارك نام، و در جنگ زمردین شاخی است که میوه او مرجان
یعنی خون دشمنانست »

دوهزار و پانصدمین سال کوروش کبیر

و شاهنشاهی ایران

در مقاله محققانه دریشه‌های تاریخی روابط ارتش و مردم ، که بقلم تیمسار سرتیپ میر حسن عاطفی در شماره سوم این مجله بچاپ رسید قسمتهائی از مقاله ویاسخن رانی محقق فرانسوی پرفسور دانیل روپس نقل شده بود که مورد توجه خاص و امعان نظر بسیاری از خوانندگان مجله قرار گرفت و از ما خواستند در صورت امکان ، عین مقاله مزبور را بعنوان ارائه يك تحقیق تاریخی و مستدل درباره کوروش بزرگ ، در مجله بررسی‌های تاریخی درج نماییم. بدون تردید در میان صدها مقاله و رپورتاژ و سخن-رانی که درباره کوروش بزرگ و دوهزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران در مجلات و جراید خارجی و فارسی انتشار یافته است ، مقاله پرفسور دانیل روپس

Daniel - Ropes عضو آکادمی فرانسه^۱ از بهترین و محققانه ترین آنهاست و برآستی دانیل روپس در این مقاله حقی را که کوروش بزرگ که در راه آزادی بشر بر جامعه اسرائیل و عالم مسیحیت دارد بنحو کامل و بهترین وجه ادا کرده است.

این مقاله نفیس و محققانه با آنکه يك بار در سال ۱۳۳۹ بوسیله مؤسسه اطلاعات بفارسی ترجمه و در شماره سی ام بهمن ماه همان سال روزنامه مزبور چاپ شده است، معینا انتشار مجدد آنرا بسبب اهمیت موضوع و ارزش تحقیقاتی آن، بعنوان ارائه و ضبط يك اثر تحقیقی و مستدل، ضمن تشکر از مؤسسه روزنامه اطلاعات که تقدم این خدمت فرهنگی با آن مؤسسه محترم است ضروری دانستیم.

۱ - هانری پتیو **Henri Petiot** معروف به دانیل روپس، ادیب و استاد تاریخ و داستان نویس فرانسویست که بسال ۱۹۰۱ در شهر کوچک ایپینال **Epinal** واقع در استان وژ **Vosges** (در ۳۶۱ کیلومتری شرقی پاریس) متولد شده و اینک عضو آکادمی فرانسه است. آثار متعدد و مقالات بسیاری در زمینه های فلسفی، انتقادی و تاریخی دارد و از تألیفات تاریخی و تحقیقی او تاریخ مقدس (۱۹۴۳)، مسیح در زمان خود (۱۹۴۵) و کلیسا در دوره بربرها (۱۹۵۱) را باید نام برد.



شاهنشاه آریامهر در برابر آرامگاه کوروش کبیر

« اگر آن مهری که بدست کز روش در پای منشور »
« آزادی اسرائیل نهاده شد : نهاده نشده بود ، اگر این سند »
« آزادی بخش ، این نخستین منشور آزادی تاریخ امضای »
« او را در زیر آن نداشت ، قومی که مسیح را بوجود »
« آورد برای همیشه در بابل می ماند و تدریجاً نابود »
« میشد و مزرعه ای که در آن مسیح واقعی میتوانست ریشه »
« کند برای ابد خشک می ماند . این است آنچه ما و تمام »
« دنیا و تمدن بشری به کورش کبیر ، شاه شاهان و »
« قهرمان قهرمانان و به سرزمینی که وی بنیانگذار وحدت »
« و شاهنشاهی آن بود مدیونیم و نباید هرگز آنرا »
« فراموش کنیم . »

دانیل روپس عضو آکادمی فرانسه

اعلامیه آزادی حقوق بشر

« منم کوروش، شاه شاهان، شاه بزرگ، شاد فیرومند،
شاه بابل، شاه سومرو آکد، شاه چهار مملکت، پسر
کمبوجیه شاه بزرگ، نواده کوروش شاه بزرگ، از
شاخه سلطنت ابدی که سلسله اش مورد مهر خدایان و
حکومتش بدلتها نزدیک است. »

« هنگامیکه بی جنگ و جدال وارد بابل شدم، همه
مردم قدوم مرا با شادمانی پذیرفتند. در قصر پادشاهان
بابل بر سریر سلطنت نشستم. مردوک [خدای بابلی] دل
های نجیب مردم بابل را متوجه من کرد، زیرا من او را
محترم و گرامی داشتم. لشکر بزرگ من بآرامی وارد
بابل شد. نگذاشتم صدمه و آزاری بمردم این شهر و این
سرزمین وارد آید. وضع داخلی بابل و امکانه مقدسه
آن قلب مرا تکان داد. فرمان دادم که هیچکس اهالی شهر
را از هستی ساقط نکند. خدای بزرگ از من خرسند شد.

و بمن که کوروش هستم و به پسر کمبوجیه و بتمامی لشکر
من از راه عنایات، برکات خود را نازل کرد. پادشاهانی
که در همه ممالک عالم در کاخهای خود نشسته اند از
دریای بالاتادریای پائین و پادشاهان غرب تماماً خراج سنگین
آوردند و در بابل بر پاهای من بوسه زدند.

« فرمان دادم که از بابل تا آشور و شوش و اكد
و همه سرزمینهایی که در آن طرف دجله واقعند و از ایام
قدیم بنا شده اند معابدی را که بسته شده بود بگشایند .
همه خدایان این معابد را بجایهای خود بر گرداندم تا همیشه
در همانجا مقیم باشند . اهالی این محل ها را جمع کردم و
منازل آنها را که خراب کرده بودند از نو ساختم و خدایان
سومروا کد را بی آسیب بقصرهای آنها که شادی دل نام
دارد باز گرداندم . صلح و آرامش را بتمامی مردم اعطاء
کردم »

برپا کردن یاد بود يك واقعه
تاریخی که ۲۵ قرن تمام از آن
میگذرد، کاری نیست که برای
هر کشور و ملتی امکان داشته
باشد. شك نیست که امروزه
بسیاری از معاصرین ما این واقعه
بزرگ را فراموش کرده اند. مع هذا
میان تمام وقایع تاریخ جهان
این خاطره از هر خاطره ای برای
آنکه از زوایای فراموشی بیرون
کشیده شود شایسته تر است. این
کاری است که هم اکنون در تهران
اعلی حضرت شاهنشاه ایران و دربار
شاهنشاه و کارشناسان تمدن و
فرهنگ ایران بدان همت گماشته اند.
واقعه ای که من از آن سخن
میگویم گذشتن ۲۵۰۰ سال از
بنیان گذاری امپراطوری ایران

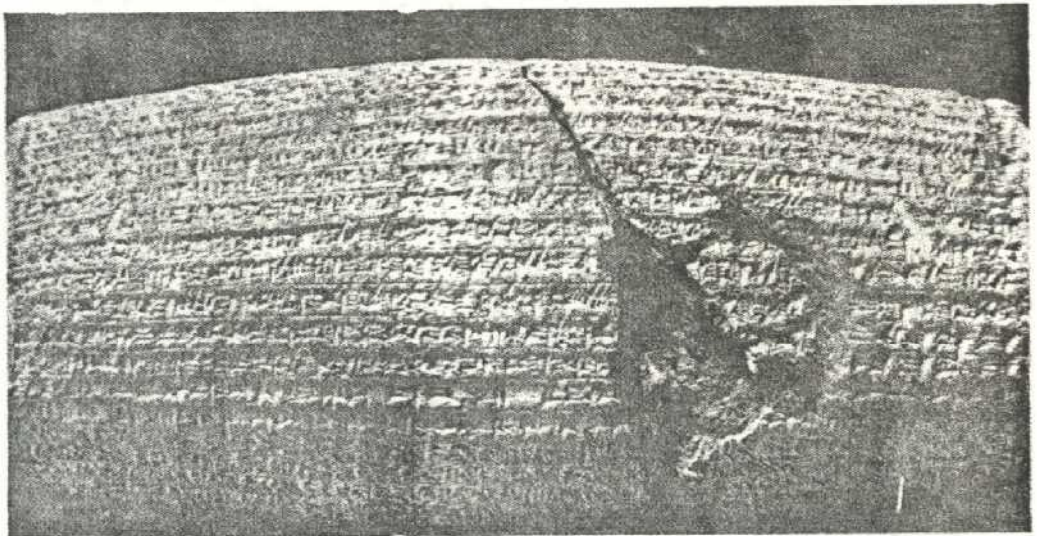
کوشش کبیر

بزرگترین آزادی بخش تاریخ

بقلم

دانیل راپس

Daniel - Rops



استوانه بابلی که بخط بابلی و در سال ۱۸۷۹ در کاوشهای شهر بابل
بدست آمده است

این استوانه از گل پخته و حاوی متن اعلامیه کوروش بزرگ، مبنی
بر آزادی حقوق بشر است و اصل آن اکنون در بریتیش
میوزیوم در لندن ضبط میباشد

است که میبایست اثرات معنوی آن عمیقا در تمام تاریخ جهان باقی بماند و مقام بزرگی در تحول مدنیت بشری داشته باشد .

شاید بعضی ها بگویند که این مسئله در درجه اول يك موضوع علمی و باستانشناسی است و فقط کار مورخین است که سعی در شناسائی بیشتر يك واقعه فراموش شده گذشته کنند .

ولی در این مورد بخصوص این منطق بهیچوجه صحیح نیست ، زیرا که این واقعه مستقیما با تاریخ و حیات و موجودیت مسیحیان جهان مربوط است . برای اینکه اهمیت خاص این موضوع را درک کنیم باید تذکر داد که که اگر کورش کبیر ، شاه شاهان ، پا بصفحه تاریخ جهان نگذاشته بود امروز نه از مسیحیت بصورت کنونی آن نشانی بود و نه تاریخ مذهبی ما بدان صورت که امروز در انجیل و تورات میخوانیم وجود داشت .

ماجرای يك قرن طلائی

تاریخ این واقعه قرن ششم پیش از میلاد مسیح است که میتوان آن را قرن خلاقه و زاینده و قرن طلائی تاریخ گذشته جهان خواند . این قرنی بود که در مسیر تکامل جامعه بشری و تحول معنوی و مدنی انسان غربی مقام و تأثیری منحصر بخود داشت . در این قرن بود که بقول هرودوت « در زیر زیباترین آسمان جهان » شهرهای یونانی در سواحل مدیترانه زمینه پیدایش و رشد ذوق هنری ادبی را که میبایست بزودی در آتن بحد اعلای شکفتگی خود برسد فراهم ساختند ، در همین قرن بود که در لیدی ، کروزوس پادشاه معروف نام خود را برای همیشه مرادف با ثروت مندگی کرد و در مصر سلسله بیست و ششم فراغه بصورت سرمشقی از خردمندی و دانش درآمد . در ناحیه « گل » شهر « ماری » بدل به کانون فروغ شد و کارتاژ لقب ملکه دریا ها گرفت و در اواخر همین قرن بود که در روی هفت تپه در قلب ایتالیا دهکده ای بنام « رم » ساختند که تقدیر برای آن آینده ای بی نظیر خواسته بود .

در این زمان در بین النهرین و در تمام آسیای نزدیک و میانه و حتی در

نواحی دور تر از آن يك نام پسر طنطنه همه اسامی دیگر را تحت الشعاع خود قرار داده بود. این اسم « بابل » عروس شهرها و ملکه سرزمینها بود. از قرن ها پیش از آن که پادشاهان این سرزمین ارتش وحشتناک آشوری را که مایه رعب و هراس جهان بود بزیر فرمان خود در آورده بودند، بابل پایتخت واقعی جهان و پادشاه آن **بخت النصر** علی الاطلاق فرمانروای مقتدر روی زمین بود. این شهر محصور در حصارى چنان عظیم بود که برای دور زدن آن ۱۵ ساعت راه پیمائی ضرورت داشت و ارتفاع این حصار چنان بود که بلند ترین نردبام ها جز به نیمی از آن نمیرسید و در همه جا این نکته جزء بدیهیات بود که بابل تسخیر ناپذیر است. باغهای معلق این شهر مایه اعجاب و تحسینی بود که هرودوت و دیودور و استرابن و گنت کورس ما را با آن آشنا ساخته اند. در زیر نگاه پر از حمایت ایشثار آلهمه بابل مردم این دیار شهر خود را جاودانی میدانستند.

ولی در همین هنگام در آنسوی کوهستانهایی که از سمت شرق چون دیواره ای در برابر جلگه زرخیز بین النهرین قد بر افراشته بودند و سلسله **جبال زاگروس** نام داشتند، ماجرائی آغاز شده بود که سرنوشت نژاد سفید و در درجه اول آینده بابل و امپراتوری آن بدان وابسته بود. دو یا سه قرن پیش از آن، قسمت اصلی آریائی ها از زادگاه خود بدین سرزمین سرازیر شده و در همین هنگام دسته های دیگری از ایشان نیز رو به هندوستان و اروپای غربی و جنوبی آورده بودند.

این جنگجویان تازه نفس که با سلاحهای آهنین آشنا بودند و از فن اسب سواری بخوبی خبر داشتند **فلات ایران** را که از سرزمینهای متصرفی ولی سرکش و نا آرام پادشاهان آشور بود پایگاه خود قرار دادند و بزودی خود را تقریبا بطور کامل از یوغ نینوا و حکومت جابرانه آن آزاد کردند. از اوایل قرن هفتم پیش از میلاد يك دسته از این آریائی ها که بنام قبیله « ماد » خوانده میشدند تقریبا همه سرزمینی را که امروزه ایران خوانده میشود بزیر فرمان خود آوردند و در دوران پادشاهانی بنام « فرااورته » و

« هووخشتر» پایتخت آنان که هگمتانه (اکباتان - همدان) نام داشت از شهرهای نامی مشرق زمین شد و ایشان حتی نیمی از آسیای صغیر را از چنگ آشوریان بیرون آوردند و ضمیمه قلمرو خود کردند.

کوروش فرمانروای آسیا

ولی در همین هنگام در جنوب امپراتوری مادها زمینه کاری بسیار بزرگتر و پردامنه تر فراهم میشود. پارسها که مانند مادها قبیله ای آریائی نژاد بودند استیلای ایشان را که جنبه ای خودخواهانه داشت و همه امور را در پایتخت اکباتان متمرکز کرده بودند بسختی تحمل میکردند. ایشان جنگجویان مغرور و گردنکشی بودند که هنگام سواری بصورت سلحشورانی شکست ناپذیر در می آمدند. آخرین پادشاه ماد آستیاگ مردی متلون المزاج و تندخو و سنگدل بود. بدینجهت در نواحی جنوبی کشور او اندک اندک اتحادیه ای علیه وی طرح ریزی شد که محور اصلی آن خاندان پارسی «هخامنشی» بود و وقتی که از این خاندان مردی پا بوجود گذاشت که میبایست یکی از نوابغ سراسر قرون و اعصار بشمار آید، سرنوشت امپراتوری ماد و در دنبال آن سرنوشت تمام دنیای آن روز معین گردید.

این نابغه پارسی «کوروش» نام داشت. وی از سمت مادری نواده آستیاگ بود ولی این موضوع او را از مبارزه با پادشاه زورمند اکباتان باز نداشت. در سال ۵۵۸ پیش از میلاد مسیح، وی با تهور و جسارتی که بعد از آن همواره بکار برد بحمله به نیروی عظیم دولت ماد پرداخت و در طول هشت سال این پیکار را ادامه داد تا وقتی که شهر طلائئی اکباتان را با هفت حصار آن به تصرف خویش در آورد (۵۴۷ ق م) و دوران حکومت مادها را برای همیشه پایان داد و ذخایر عظیم زرو سیمی را که در این شهر انباشته شده بود به پایتخت تازه ای که پاسارگاد نام داشت (و بعدها جای خود را به تخت جمشید داد) منتقل کرد. بدین سان بود که سلسله آریائی ماد جای خود را بسلسله آریائی نیرومندتری بنام پارس داد. ولی این پیروزی فقط حلقه اول از زنجیر خارق العاده ای از پیروزی های پیاپی بود، زیرا که این «نابلهون» دنیای کهن تا هنگام مرگ خود، شکست

ناپذیر باقی ماند. پس از بنیانگذاری وحدت ایران وی به سارد پایتخت قلمرو پرثروت و زورمند لیدی حمله برد و طی جنگ معروفی که وی در آن برای نخستین بار شترهای ارتش ایران را بدل به سواره نظام گرزوس کرد، نیروی لیدی را درهم شکست و آنگاه به سمت شمال و شرق ایران رفت و در طول شش سال همه قبایل و ملل آریائی را در خوارزم و باختر یعنی از ترکستان امروزی روسیه تا افغانستان را بفرمان خویش درآورد.

پس از این فتوحات کورش بجانب غرب بازگشت و از دیوار عظیم کوهستان زاگروس گذشت و به بابل روی آورد، زیرا این بار مصمم شده بود که کاری را که در سراسر جهان باور نکرده بود بشمار میآورد انجام دهد، یعنی دوران حکومت بابل را که مایه وحشت و هراس همه سرزمین ها بود پایان بخشد. برای همه مردم آنروز این کار دیوانگی محض بود، اما کورش جزو این مردم نبود. او میدانست چه میخواهد بکند و چگونه باید اینکار را بکند.

در سال ۵۴۸ پیش از میلاد مسیح یعنی درست ۲۵۰۰ سال پیش بود که پرچم کورش بر فراز حصار عظیم بابل باهتر از درآمد و شاهنشاهی ایران در این شهر پا بوجود نهاد.

يك قهرمان بشری

ولی هر قدر که در تاریخ جهان اهمیت نظامی این سردار جنگی شکست ناپذیر زیاد باشد، هیچ تفسیر و تعبیر تاریخی اشتباه آمیزتر و غیر منطقی تر از آن نیست که به وی فقط بصورت يك جنگجو و مسلح شور بزرگ نگاه کنیم زیرا او در درجه اول يك «مرد» و يك «بشر» بود.

کورش در جمع فرمانروایان مطلق العنان ستمگرو سنکدل مشرق زمین ناگهان شخصیت و قیافه تازه ایرابجهانیان عرضه داشت که تا بدان روز هیچکس نظیر آنرا ندیده بود. وقتی که سارد پایتخت لیدی بتصرف او درآمد کزروس پادشاه این کشور که با تجربه از سر نوشت پادشاهان مغلوب آشور و بابل و دیگران می دانست چه وضعی در انتظار اوست کوشید تا خود را بدست شعله های آتش بسپارد، ولی سر بازان پارسی او را نجات دادند و بدر بار پادشاه فاتح بردند



تصویر حجاری شده گوروش کبیر در پاسارگاد

ووی در آنجا با کمال شگفتی دریافت که فرمانروای پیروزمند پارسی نه فقط قصد ندارد او را بدست مرگ بسپارد بلکه وی را مناورمخصوص خویش قرار داده است و با آخرین پادشاه بابل نیز که حقا شایسته مرگ بود بهمین صورت رفتار شد. عجیب تر آنکه کلیه خدایان مغلوبین که فاتح پارسی با اعتقاد مذهبی یکتاپرستی خود نمی توانست جز با نظری اعتنائی و نفرت بدانها نگاه کند از نظر اینکه طرف پرستش دسته ها و اقوام مختلف بودند مورد احترام او قرار گرفتند. وی اجازه داد که معابد همه آنها را بکشایند و آنها را بشهرهای اصلی خود به پرستشگاههایی که بابلی ها ویران کرده بودند باز گردانند.

با استیلای پارسی ها نه تنها معابد مغلوبین خراب نشد و نه تنها روحانیون و کاهنین بدست مرگ سپرده نشدند بلکه بالعکس معابد ویران دوباره ساخته شد و کاهنان احترام خود را باز یافتند و اگر در نظر بگیریم که این روش در عصری اجراء شد که مغلوبین زنده زنده پوست کنده میشدند و از سرهای اسیران هرم ها ساخته میشد و اگر به الراح کهن مراجعه کنیم که در آنها پادشاهان فاتح با غرور تمام از تعداد کسانی که زنده در آتش سوخته شده اند و زنان آنها که بدست آنها بریده شده و زنان و دخترانی که بدست سربازان فاتح داده شده اند یاد میکنند می توانیم بفهمیم که چرا اینطور هاله عظمت و جلال و معنویت بلافاصله چهره این فاتح بشر دوست و این پیروزمند صلح طلب را میان گرفت.

شك نیست که بنیادگذار شاهنشاهی ایران فقط سردار بزرگی از سرداران تاریخ جهان بوده، بلکه گذشته از اینکه یک مرد و انسان واقعی بود، در درجه اول یک مدیر و یک سازمان دهنده، یک عامل اتحاد و پیوستگی و بخصوص یک مبشر صلح و «همزیستی» بود که برای ولین بار در تاریخ جهان سنن دیرینه سنگدلی و خشونت را که بمنظور ایجاد رعب و وحس اطاعت از طرف پادشاهان اعمال میشد و اندک اندک جزو رسوم و عادات رایج همه مردم درآمده بود نقض کرد و خواست حکومت و فرمانروائی او برای همه صورت «حمایت» و نه مفهوم قدرت قاهره داشته باشد.

روشنی تازه ای که او در امر جهاننداری بنیاد نهاد و جانشینان وی یعنی «شاهنشاهان» (پادشاه پادشاهان) در سرزمین پهناوری از سند تا جیحون داز

چین تا مدیترانه اعمال کردند باعث شد که در طول دو قرن ونیم صلح و آرامش بیسابقه ای بر این قلمرو عظیم حکومت کند که حاصل آن رفاه و سعادت ملل و اقوام فراوان این امپراطوری بود.

شاید گفته شود که کوروش سیاستمدار زبردستی بود. البته چنین بود ولی شکی نیست که وی بدانچه کرد اعتقاد داشت هیچکس نمیتواند کارهای بشری بدین بزرگی کند مگر آنکه واقعا بشردوست باشد اگر وی خود را سرمشق اغماض و آزاد منشی و جوانمردی نشان داد برای آن بود که حقیقه بخشنده و جوانمرد و آزاده بود.

کاروان تیره روزان

میان همه مردمی که در بابل و بین النهرین بدست کوروش آزاد شدند قوم کوچکی وجود داشت که سرنوشت او در تمام مدت اسارت با اشک و ناله درآمیخته بود. تقریبا نیم قرن پیش از آنکه کوروش شاهنشاهی ایران را پی افکند، یعنی در سال ۵۸۶ پیش از میلاد مسیح، بخت النصر پادشاه مطلق العنان بابل در صدد برآمده بود قلمرو کشور خویش را تا سواحل مدیترانه یعنی سوریه و فنیقیه و کنعان توسعه دهد و در راه این پیشرفت خود به ملت کوچک ولی سرسخت و مبارزی برخورد کرده بود که مذهب یکتاپرستی داشت و نامش اسرائیل بود. قلمرو، کوچک «یهودا» در برابر این فرمانروای مقتدر مشرک و بت پرست پایداری کرد و هیچگاه ماه تمام طول کشید تا محاصره اورشلیم بدست بخت النصر، مدافعین این شهر را از پای درآورد. این پایداری لاجوجانه بقدری فاتح بابلی را خشمگین ساخت که بلافاصله پس از تصرف شهر، آتش خشم و غضب خویش را بر سر ساکنین آن فروریخت. چندین روز و شب سپاهیان بابلی هر که را دیدند از دم تیغ گذراندند، خانه ها را آتش زدند و معابد را درهم کوفتند و بناموس همه زنان و دختران تجاوز کردند و بقول تورات حتی به صورت پیران سیلی زدند بخصوص معبد بزرگ اورشلیم را که از نظر یهودیان خانه یهود و قلمرو خداوند بود بتاراج دادند و سپس آتش زدند. وقتی که بابلی ها رفتند از شهر مقدس بجز توده خاکی باقی نمانده بود آنگاه کاروان

بی پایان اسیران تیرم روز بادیة الشام تحت اداره سربازان تازیانه بدست بابلی که کلاه خودهای آهنین وزره های پولادین داشتند براه افتاد. قدم بقدم این اسیران زخمی و گرسنه بر زمین میافتادند و در زیر تازیانه های قراولان جان میدادند و کاروان اسیران راه خود را بسمت دیار تبعید ادامه میداد.

بند ۱۲۹ مزامیر داود که امروز بصورت ضرب المثل در آمده مربوط به همین واقعه است که در آن میگوید «ای خداوند از اعماق تیره روزی و ناتوانی صدای مرا بشنو. استغاثه مرا بپذیر. ای خداوند بارغم مرا سبک کن و گرنه از پای در خواهم افتاد.»

از آن زمان بعد این تیره روزان و این بازماندگان قوم خدا در دشت وسیع فرات پراکنده بودند و در دیار غربت با بدبختی و عسرت و بارنج روحی چون کسانی که دیگر وطن و خانه ای ندارند لقمه نانی تحصیل میکردند و حتی آنها هم که اندک اندک زندگانی نسبتاً مرفهی برای خود دست و پا کرده بودند با فکر زاد و بوم خویش اشک در دیدگان میآوردند.

بند صدوسی و هفتم مزامیر داود که یکی از لطیفترین این مزامیر است این احساس پراز رنج و نومیدی را چنین توصیف میکند:

« در کنار ساحل رودخانه های بابل نشسته بودیم
و میگریستیم، ارغنون های خود را بشاخه های درختان
بید آویخته بودیم و یسار دیوار خویش می کردیم.
زندانبانان ما از آوازهای شادی بخش می خواستند
اما آخر چطور ما در سرزمین بیگانه می توانستیم
آواز یهوه را بخوانیم و چگونه دور از وطن نغمه شادی
سر دهیم؟

ای اورشلیم زبانم لال و کامم خشک بادا گر هرگز
ترا فراموش کنم. دستم فلج بادا اگر هر نفسی را بایاد
تو بر نیآورم.»

در این حال و با چنین روحیه ای فقط شیوخ و انبیای بزرگ یهود مانند

دانیال و اشعیاء می‌توانستند با مواعظ و پیشگوئی‌های خود آتش امید را در این دل‌های افسرده روشن نگاه دارند.
فرمان آزادی بخش

... و همین‌طور هم بود، زیرا این اشعیاء نبی پیغمبر بزرگ اسرائیل بود که در همین دوران اسارت و غربت از جانب خداوند پیش‌بینی کرد که بزودی نجات دهنده‌ای خواهد آمد و همه اسیران را آزاد خواهد کرد. وی حتی نام این نجات دهنده را در پیشگوئی‌های خود ذکر کرد. متن گفته او این است:

« خداوند دست کوروش پادشاه پارس را خواهد گرفت و همه جاپیشاپیش او خواهد بود تا همه دروازه‌ها برویش گشاده شوند و همه حصارها و باروها در برابرش فرو ریزند.»

و همین‌طور هم شد. جای دیگر اشعیاء از زبان خداوند گفت:

« کوروش شبان من است. هر آنچه او کند این است که خداوند خواسته است. او به اورشلیم خواهد گفت دوباره ساخته شود و به معبد خداوند خواهد گفت دوباره ترا بنا کنند»

وقتی که یهودیان از درون حصارهای بابل آوازه پیروزی‌های پی‌سپی شاه شاهان را شنیدند دریافتند که مردی که خداوند بدانان مرثه‌ظهورش را داده بود پا بمیدان نهاده است..

در سال ۵۳۸ پیش از میلاد، سال اعلام شاهنشاهی^۱ ایران «شاه بزرگ» فرمانی صادر کرد که بموجب آن دستور تجدید بنای معبد اورشلیم را داد. کتاب آسمانی در دو جا متن این فرمان شاهنشاه را برای ما عیناً ضبط گردیده است. (کتاب عزرا باب اول)

۱ - منظور نویسنده سالیست که کوروش پادشاهی خود را بر بابل اعلام کرده زیرا می‌دانیم کوروش در سال ۵۵۰ تمام ماد را و در سال ۵۴۷ تمام لیدی را فتح کرده و شاهنشاهی خود را اعلام کرده بود. (بررسی‌های تاریخی)

از تورات (کتاب اشعیا نبی)

« منم (خداوند) که او را (کوروش) از جانب مشرق برانگیختم تا عدالت را در روی زمین برقرار کند. من امتها را تسلیم وی میکنم و او را بر پادشاهان مسلط میگردانم و ایشان را مثل غبار به شمشیر وی و مثل کاه که پراکنده شوند به کمان او تسلیم میکنم.»

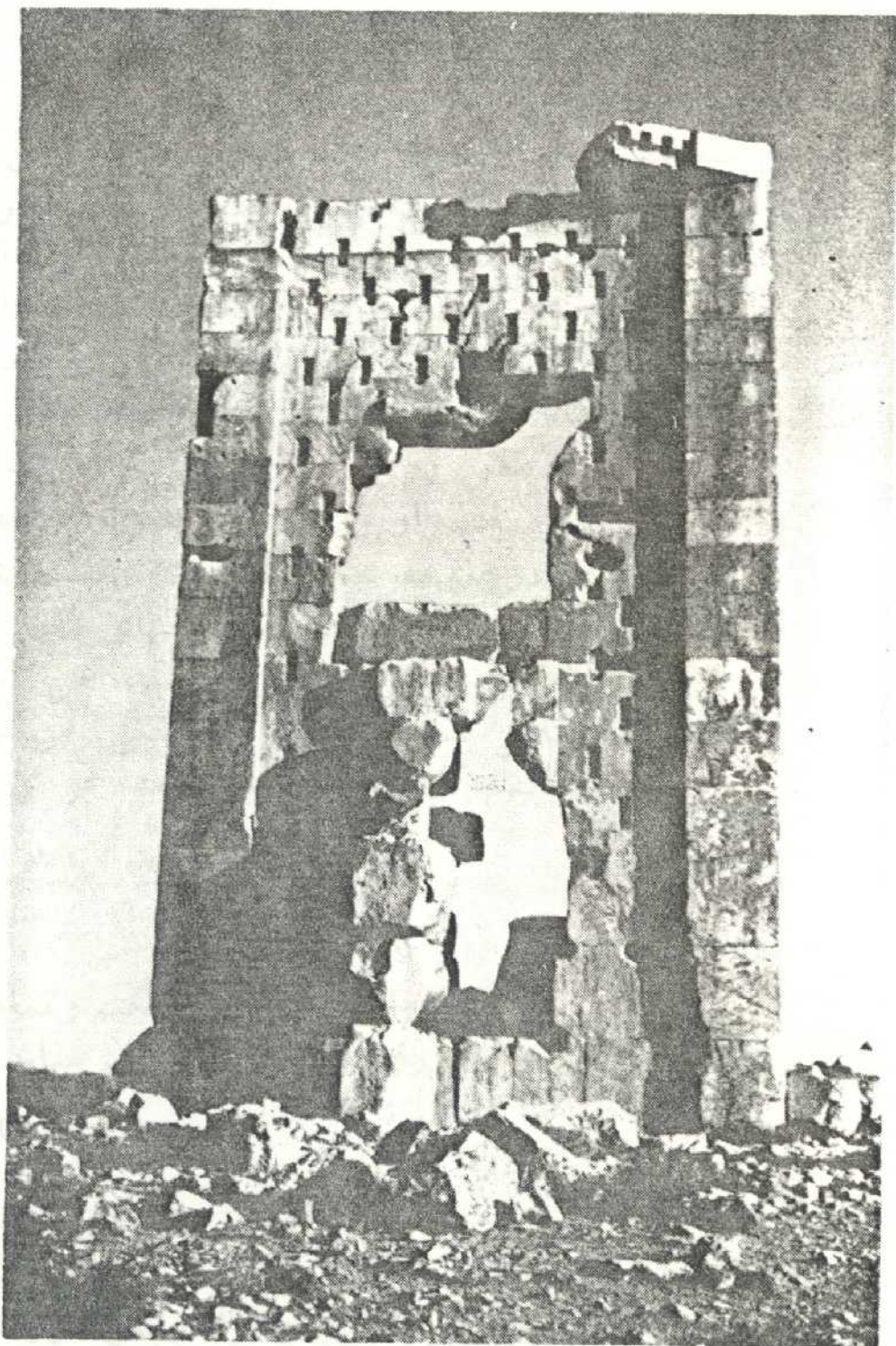
(باب چهل و یکم)

« من (خداوند) روح خود را بر او مینهم (کوروش) تا انصاف را برای امتها صادر کند. او فریاد نخواهد زد و آواز خود را بلند نخواهد نمود. نئی خورد شده را نخواهد شکست و فتیله بی ضعیف را خاموش نخواهد ساخت تا عدالت را بر استی صادر گرداند.»

(باب چهل و دوم)

« کوروش شبان من (خداوند) است و هر آنچه او کند آن است که من خواسته ام.»

(باب چهل و چهارم)



درگاه باقی مانده از معبد پاسارگاد

دکتر آوردی

«این سخنیست از خداوند بمسیح خویش کوروش :
«من (خداوند) دست راست او را (کوروش)
گرفتم تا بحضور وی امت هارا مغلوب سازم
و کمر های پادشاهان را بگشایم، تادر هارا
بروی او باز کنم و دروازه ها دیگر بسته
نشوند.

من به پیش روی تو خواهم خرامید و
جایهای ناهموار را برویت هموار خواهم
ساخت و درهای مفرغین را شکسته و پشت بند
های آهنین را خواهم برید و گنجهای ظلمت و
خزائن مخفی را بتو خواهم بخشید. من کمر
ترا هنگامی بستم که مرا نشناختی، من ترا
بنام خواندم که هنوز بدنیا نیامده بودی»

(باب چهل و پنجم)

«من کوروش را بعدالت برانگیختم و تمامی
راههارا در پیش رویش استوار خواهم ساخت»

(باب چهل و پنجم)

«منم که شاهین خویش (کوروش) را از
جانب مشرق و مشاور خود را از جای دور فرا
میخوانم و دوران عدالت را نزدیک آوردم»

(باب چهل و هشتم)

با صدور این فرمان، فریادی از شور و حقیقت‌شناسی از گلوی هزاران اسیر اسرائیل در سرتاسر شهرها و دهکده‌های بابل برخاست. بشارت‌های خداوند یکایک عملی می‌شد، پیغمبران ایشان در مژده ظهور نجات دهند بخطا نرفته بودند... و بدین سان این قوم رنج‌دیده تیره‌روز و این بخت‌برکشتگان و قربانیان دوباره در پیش‌روی خود آینده‌ای می‌دیدند.

... و این بار کاروان اسیران دوباره راه *بادیه‌الاشام* را میان *بابل* و *اورشلیم* در پیش گرفت. اما در این مرتبه دیگر توشه آهن‌اناله و اشک نبود زیرا امیدانستند «بزودی این دشت غرق نرگس خواهد شد و بزودی کرنل و لبنان بانگ شادی برخواهند داشت. خداوند، آیا ما خواب میبینیم یا بیداریم لب‌های ما جز بخنده گشوده نمی‌شوند از دل‌هایمان جز زمزمه شادمانی بر نمی‌خیزد»

... و در طول هفته‌ها راه پیمائی در این صحرای سوزان خاموش، هزاران بار نام «کوروش» نجات‌دهنده کورش آزادی‌بخش از دهان هزاران نفر اسیر آزاد شده برخاست و هزارها دست برای دعا بدو به آسمان بلند شد.

کوروش «مسیح» خداوند

... و از این جهت بود که در کتاب‌ها، از «شاه شاهان» با چنان ستایش و هیجانی نام برده شد که نویسندگان روحانی و آسمانی فصول این کتاب، آنرا در هیچ جای دیگر و در مورد هیچ مرد دیگر بکار نبرده‌اند ولی عجیب‌ترین عنوانی که در این کتاب بدو داده شده کلمه *خارق‌العاده‌ای* است که «اشعیا» نبی در اولین بند فصل *چهل و هشتم* از کتاب خود بدو اطلاق می‌کند یعنی ویرا «مسیح خداوند» نام مینهند.

چه راز عجیبی! لقب «مسیح» برای یک سردار بزرگ، یک جنگجوی شکست‌ناپذیر، یک قهرمان آزادی‌بخش، ولی غیر از قوم اسرائیل؛ پیغمبر یهود از جانب خداوند بدین قهرمان میگوید: «من آنروز ترا برگزیدم که هنوز مرا نشناخته بودی، آنروز کم‌تر ترا بستم که هنوز بدنیای نیامده بودی» و در طول قرن‌ها همواره بزرگان یهود و مسیح در این باره فکر کرده‌اند که چگونه ممکن است برای یکبار و به صورت منحصر بفرد چنین عناوین

خارق‌العاده‌ای، چنین صفات « مسیح » « کمر بسته خدا » « شبان پروردگار » و « برگزیده الهی » به يك پادشاه خارجی داده شده باشد؟

ولی اگر از نظر تاریخی فکر کنیم که واقعا این بازگرداندن قوم اسرائیل به ارض موعود چه مفهوم و معنائی داشته و اگر در نظر بگیریم که بدون این بازگشت تجدید استقرار این آئین در ارض موعود امکان نداشت و در نتیجه عیسی مسیح نیز نمی‌توانست ظهور کند و آئین خویش را به جهانیان عرضه دارد، آنوقت در خواهیم یافت که چرا کوروش کبیر تنها فرزند بشری است که شایستگی دریافت چنین عنوانی را در کتاب آسمانی یافته است و چرا جهان بشریت بدو این اندازه حقشناسی و تکریم مدیون است - اگر آن مهری که بدست کوروش در پای منشور آزادی اسرائیل نهاده شد نهاده نشده بود، اگر این سند آزادیبخش، این نخستین منشور آزادی تاریخ، امضای او را در زیر خود نداشت، قومی که مسیح را بوجود آورد برای همیشه در بابل میماند و تدریجا نابود میشد و مزرعه‌ای که در آن مسیح واقعی میتوانست ریشه کند برای ابد خشک میماند. این است آنچه ما و تمام دنیا و تمدن بشری به کوروش کبیر، شاه شاهان و قهرمان قهرمانان، و به سرزمینی که وی بنیان‌گذار وحدت و شاهنشاهی آن بود مدیونیم، و نباید هرگز آن را فراموش کنیم.

مبانی تنظیم و تدوین

تاریخ

فرق قصه و افسانه با تاریخ

افسانه و قصه ادبیات ابتدائی بشر است و در افسانه و قصه زمان و مکان درست رعایت نمی شود و ممکنست شخصیت ها وجود خارجی نداشته باشند اما در تاریخ باید زمان و مکان و اشخاص مشخص باشد و اگر زمان و مکان درست نباشد اما اشخاص وجود خارجی داشته باشند آن وقت افسانه های تاریخی خواهد بود.

تاریخ امروزی مانیز بیشتر با افسانه ها و سرگذشت ملتها و کارهای قهرمانی جنگجویان که برخی از آنها ساختگی است آمیخته شده است.

برخی از گذشتگان عقیده داشتند که تاریخ خارج از حیطه

اراده و اختیار آدمی است و خواهی نخواهی سیر خود را در پیش دارد و برخی دیگر مثال زده‌اند که تاریخ مانند یک ماشین خودکار و خودرو است که حتی بی‌راننده و قهرمان به پیش میرود. ژان پل سارتر بر خلاف این نظر می‌گوید: «تاریخ یک ماشین خودکار و بی‌راننده نیست و بطنهائی استقلالی ندارد و بلکه هر چه ما بخواهیم تاریخ همان خواهد شد.»

اساس این دو نظر متکی بر همان فلسفه جبر و اختیار است که برخی عقیده دارند تاریخ زادهٔ ارادهٔ ماست و برخی دیگر می‌گویند جبر تاریخ اجتناب‌ناپذیر است.

اینکه گروهی عقیده دارند تاریخ مانند سرنوشت مقدر است بعقیدهٔ من این عقیده ناشی از معتقدات خرافی گذشته است که اساس و مبنای علمی ندارد

پس تاریخ چیست؟

اگر بخواهیم بگوئیم تاریخ چیست با آنچه در گذشته دربارهٔ تاریخ گفته و نوشته‌اند فرق می‌کند و بسیاری از تاریخهای بظاهر معتبر را باید بآب افکند.

منظور از تاریخ در گذشته بیشتر زندگانی شاهان و جنگاوران بود و برخی ملت‌های ضعیف برای جبران این نقیصه کوشیده‌اند برای خود مردان نیرومند و پر قدرت تاریخی بسازند و یکی از گرفتاریهای امروز جهان آن است که این قهرمانان ساختگی را شناخته و از متون تاریخ جهان کنار بگذارند. در گذشته وجود تاریخ و شناختن آن و داشتن مردان جنگجو و دلاور وسیله‌ای برای تفاخر و مباهات اقوام و ملل بوده است ازینرو آنها که نداشته و نمیدانسته‌اند، بوسائل گوناگون برای خود نسبت‌نامه‌ها و قهرمانان داستانی و مردان دلاور و جنگجو ساخته‌اند چنانکه فیلیپ سن‌لوئی پادشاه فرانسه گفته: «کشوری که تاریخ ندارد آن کشور بمنزله مرده است.» مفهوم این عقیده در میان ملل و اقوام گوناگون از دیرباز وجود داشته و آنها که تاریخ و قهرمان نداشته‌اند کوشیده‌اند برای خود قهرمانان تاریخی بسازند و ازینرو موجبات آشفستگی تاریخ جهان را فراهم ساخته‌اند.

وجود افسانه‌های قهرمانی و جنگاوران برای ملت‌ها در گذشته باندازه‌ای مهم بوده که آنها که داشته‌اند بدان فخرها کرده و رجزها گفته‌اند و آنها که نداشته‌اند احساس ضعف و حقارت کرده و ناگزیر گشته‌اند برای خود بسازند. روی همین اثر مهم است که اگوست گنت گفته است: «مردگان برزندگان حکومت میکنند» و بسیاری از پادشاهان بزرگ و جنگاوران پس از مرگ نیز برفکار و دل‌های مردم حکومت داشته‌اند. ولتر میگوید: «تاریخ کتاب شاهان است». اما دیدرو میگوید: «تاریخ پادشاهان اساطیرشناسی ملل است» و برای همین منظور در گذشته، زندگانی شاهان ایران را بطور منظم در روز نامه‌ها و خداینامه‌ها و شاهنامه‌ها ضبط می‌کرده‌اند.

آنا تول فرانس میگوید: «تاریخ عبارتست از بیان و توصیف کتبی حوادث و اتفاقات گذشته». البته مقصود من این نیست که این طرز تاریخ نویسی را بیاموزم بلکه منظور آنستکه تاریخ شناخته شود و شرایط و مفهوم یک تاریخ و خوب دانسته گردد.

چنانکه باز آناتول فرانس میگوید: «اگر می‌بینید تاریخ نویس تنها بمدارك و اسناد موثق اعتماد دارد نه از آنستکه بخواهد بتاریخ جنبه علمی دهد بلکه تاریخ نوعی صنعت است و رجوع و اعتماد بمدارك موثق از آنجهت است که پیروزی در نوشتن يك واقعه تاریخی آن وقت پیدا میشود که بتخیلات و تصورات نسبت داده شود و اگر این تخیلات با مدارك درست و متقن همراه باشد نکته سنجان زبان بانتقاد نویسنده نمی‌کشایند».

علامه محمد بن آملی صاحب نفایس الفنون فی عرایس العیون در تعریف علم سیر و تاریخ چنین می‌گوید: «علم تاریخ و سیر دو علمند یکی مخصوص به کمیت اعمار و مده دولت و انبیاء و ملوک و ارباب ملک و ملت دوم مخصوص بکیفیت احوال و طریقت هر يك، اما بنا بر آنکه بحسب شهرت مجموع را تاریخ خوانند و همه را در يك سلك کشند و مقصود از این دو علم پند و اعتبار است نه استحضار قصد و اخبار تا اولوالابصار بدانند که این حشمت و مال و نعمت و اقبال از بزرگان بسیار و سروران بیشمار یادگار است».

بیشتر مورخان اسلامی تاریخ ملوک را با تاریخ انبیاء یکی نوشته اند و این مطلب میرساند که دین شناسی از تاریخ جدا نبوده و ملل و نحل را به یکجا بحث کرده اند. اما امروز تاریخ مفهوم و سیعتری یافته و گذشته از زندگی ملت‌ها و مذاهب و سرگذشت پیغمبران و فرمانروایان و جنگجویان، سیر تحول زبان و خط و دین و دانش و هنر بشری نیز شایان توجه است و بگفته صاحب نفایس الفنون تاریخ تنها برای پند و اعتبار و آگاهی از سیر ملوک و انبیاء نیست بلکه برای شناسائی سیر دانش و دانائی و بینش بشری نیز هست.

آیا منظور از این همه تاریخ که نوشته شده چیست؟

تاریخ، امروز بیشتر جنبه افسانه‌ای و قهرمانی و رجز گوئی پیدا کرده است چنانکه سرگذشت داریوش و دارا و اسکندر و شاپور و چنگیز و تیمور از نظر هر ملت یکسان نیست.

برخی تاریخ گذشته را برای پرورش روح پهلوانی و جنگجویی یا اقناع حسن کینه توزی و انتقامجویی نوشته و پرداخته اند و گاهی ملتی برای خود قهرمانی مانند رستم و اسکندر ساخته و درست کرده است اینست که باید گفت تا هدف تاریخ روشن و آشکار نباشد درستی و مفهوم آن پدیدار نمیشود.

شاید علم تاریخ واقعی هنوز پدید نیامده باشد زیرا وقتی بتاریخ میتوان علم گفت که مطلق باشد نه نسبی یا بگفته دیگر در همه جای دنیا و هر کجا نسبت بآن یکسان بیاندیشند و درباره وقایع گذشته همه کس یکسان داوری کند. زیرا در علم انتفاع اشخاص و ملت‌ها ملحوظ نیست بلکه در تاریخ امروزی ملت‌ها و دین‌ها انتفاع مییابند و متأسفانه اغراض نژادی و ملی و دینی و سیاسی مانند پرده‌های تاریک و ضخیمی روی حقیقت حجاب افکنده است.

ابومعشر چنین گوید: «که بیشتر تواریخ فاسد است از جهت آنکه روزگار دراز آنرا دریافتست و چون از لغتی و نوشته‌ای بادیگر لغت تحول کرده اند

و تفاوت افتاده است و ناقلان سهو کرده اند چون جهودان را کهه بایکدیگر اختلاف است^۱.

ولتر میگوید: « برای آکنه بتوان تاریخ خوب نوشت باید در یک کشور آزاد زندگی کرد. منظور آنست که نویسنده تاریخ نباید از نظر دوستی و دشمنی کشور خویش حتی با تاریخ حب و بغض داشته باشد. آیا تاریخ هر ملتی را باید خود آن ملت بنویسد تا قابل اعتماد باشد؟ نه خیر، پس باید دشمنانش بنویسند؟

چه بهتر است که تاریخ را آنانکه بینا و آگاه و بی غرض هستند بنویسند چه خودی و بیگانه. امامت آسفانه غالب تاریخ نویسان غرض داشته اند و یک منظور من آشنائی با اغراض آنانست

از اینرو در تاریخ باید بینا بود و تحقیق نمود و تنها به نقل قول نباید اکتفا کرد.

گنت دو گووینو یک فرانسوی بی غرض بود که تاریخی برای جهان و نابرابری نژادهای انسانی نوشت که حقایقی بزبان کشور او داشت و هم میهنان وی از گووینو خوششان نیامد و آثار او را در همان زمان تحریم کردند. همچنین ولتر مطالبی علیه کلیسا و یهود و نکاتی در باره دین زرتشت روی بی نظری نوشت که موجب طعن و لعن کلیسا شد.

برعکس بسیاری از کسان تاریخ نوشته اند که بظاهر بی طرف بوده و غرض خود را پنهان کرده اند اما منظور آنان گنجاندن مقاصد و اغراض خاص در تاریخ بوده است.

آیا اصلا تاریخ برای بشر لازم است؟

گرفتن تاریخ از ملتها مانند آنست که گذشته را از آدمی بگیرند وضع آدمی که گذشته را از او بگیرند از لحاظ روانی امروز سنجیده شده است و گرفتن گذشته از ملتی، وضعی مشابه برای آن ملت خواهد داشت. اما گاهی این عقیده در میان ملت‌هایی که تاریخ کهن ندارند دیده شده که تاریخ لازم نیست؟

(۱) نقل از مجمل التواریخ و القمص باب اول اندر تاریخ و اختلاف که اندر آن رود

پس تاریخ راجه کسانی باید بنویسند .

باز میتوانیم از عقاید دیگران استفاده کنیم . ار نست همینگوی نویسنده معاصر امریکائی میگوید : «نویسنده واقعی آنستکه پیش از آنکه مردم را را خوب بشناسد خود يك آدم واقعی باشد» .

بنابراین نویسنده تاریخ باید آگاه و بیناوبی غرض باشد . تاریخ نگار باید مانند عکاسی باشد که از مناظر واقعی و طبیعی عکس بردارد نه از آنچه صحنه سازی شده است .

گوستاو لوبون میگوید : « کسیکه ثمرات اخلاقی و روحی ملت را نداند تاریخ آن ملت در نظرش يك مشت حوادث پریشان و وقایع بی ترتیب جلوه میکند » .

هنوز غالب تاریخ نویسان نمی دانند مبانی تاریخ چیست و چگونه باید تاریخ نوشت و مجازاتی برای گمراه کنندگان تاریخ تا کنون در کار نبوده است . تاریخ های گذشته یا فرمایشی و برای خوشایند کسان و فرمانروایان نوشته شده و یا روی غرضهای شخصی یا آنکه کسانی ندانسته آلت اجرای مقاصد خاصی در نوشتن تاریخ قرار گرفته اند .

برخی تاریخ را برای شخصیت های بزرگ نوشته اند و برخی دیگر کوشش کرده اند مردان تاریخی و توانا بسازند و گروهی از جماعات مرده و بی زبان هم گذشت نگرده اند . گذشته از تاریخ حتی امروز در نمایشنامه ها و سناریوهای تاریخی و دینی هم تحریف و تخریب رواداشته اند بنابراین تاریخ چون آئینه تمام نمای احوال و حوادث اعصار و قرون است که موجب آگاهی بگذشته و تنبیه برای آینده گردد .

باید گفت شاخ و برگ برای تاریخ لازم است چنانکه هیچ صحنه طبیعی یا ساختگی بی شاخ و برگ نمی تواند باشد اما این شاخ و برگ تا اندازه ای لازم است که قلب ماهیت نکند و اصل وریشه را از میان نبرد چنانکه اگر در يك صحنه عکسبرداری بوته گلی باشد بسیار زیباست اما اگر این بوته گل

جلوی چهره کسی را که از او عکس گرفته‌اید بگیرد آن عکس فاقد ارزش خواهد شد.

این شاخ و برگ همان مطالبی است که گاهی برای تزئین در تاریخ نگاری بکار می‌رود و آنرا *Embellir d'une histoire* گفته‌اند و همانست که تاریخ را بکام ما شیرین میکند.

اما فرق است میانه افسانه و شاخ و برگ و تزئینات با جعل و ساختن تاریخ. وانگهی اگر قرار باشد که تاریخ بسازیم چرا اینکار در انحصار عده‌ای خاص یا مذهب و ملت و مردم و شخصی تنها باشد و دیگران که صلاحیت بیشتر دارند چنان نکنند؟ حرف سر آنست که اینکار اصولاً زشت و نارواست.

نوشتن تاریخ برای يك ملتی از عهده یکی دو نفر بیرون است. این کار را باید هیئت‌های صلاحیتدار با بی‌غرضی انجام دهند و زمان و وسائل و آگاهی بسیار می‌خواهد و بر جویندگانست که بدنبال حقایق بروند و به ماخذ و مدارك معتبر دست یابند.

میشله میگوید: «برای آنکه تاریخ تا ابد دروغ باشد کافیست که یک نفر حقایق را کتمان کند.» وقتی همه کتمان کنند و قلب ماهیت نمایند آنگاه تاریخ چه خواهد شد؟

لوتر میگوید: «دروغ مانند برف است هر چه آنرا بگردانند بزرگتر میشود.»

بنا بر این نداشتن و ندانستن تاریخ آنقدر مهم نیست که ساختن و پرداختن

تاریخ غلط و گمراه کننده.

این نکته تنها در باره تاریخ ایران نیست بلکه در باره تاریخ جهان نیز صادق است زیرا تاریخ ایران با تاریخ جهان بستگی دارد و تاریخ و تمدن گذشته جهان بویژه با تاریخ و تمدن ایران و هندوچین ارتباط دارد، چنانکه تاریخ و تمدن جدید با تاریخ و تمدن اروپا و امریکا مرتبط است. پس بهتر است اول تاریخ را بشناسیم.

اما باید دانست هرگز در گذشته مردم تاریخ را بعنوان يك علم ثابت و جامع

نمیدانستند. بلکه بسیاری از نویسندگان و ملتها آنها تنها پدیده قصه و سرگذشت و افسانه دیده‌اند و برای سرگرمی و اشغال خاطر آنها ضبط و نقل کرده‌اند. حال اگر در برخی از کتابهای کهن و اصیل عصری با عصر دیگر اشتباه شده یا تاریخ حکومت سلسله‌ای بنام شخصی بطور اغراق آمیز ضبط شده یا وقایع تاریخی منظم و مسلسل ضبط نگاشته یا اشخاص دوره‌ای در دوره دیگر آمده و سلسله‌ای با سلسله دیگر اشتباه شده و پس و پیش گشته پس نباید موجب شکفتی گردد و یکباره روی اینگونه اسناد تاریخی خط بطلان کشیده و آنها را یکباره افسانه و داستان محض دانست.

شاید توجه پیدا شود که شاهنامه فردوسی نیز چنین است.

مقصود آنستکه در تاریخ‌نگاری توجه باین مطلب لازمست و نمی‌توان گفت اگر در یک اثر اصیل و کهنسال چنین آشفتگی باشد دلیل نادرستی مندرجات آن میتواند باشد، چنین اثری را نمیتوان بکلی طرد کرد و کنار گذاشت. بنابراین باید گفت افسانه در تاریخ‌نگاری خود نقشی دارد و یکی از مآخذ تاریخی گذشته تا اندازه‌ای افسانه و روایات است. اما این مسأله دشوار است که مفرضان آنها را که تاریخ نوشته‌اند، روی چند اشتباه از اینگونه، میگویند افسانه است اما خود که افسانه نوشته‌اند اصرار دارند که بگویند تاریخ است. درباره تاریخ‌نگاری آناتول فرانس میگوید: «باید دید چگونه تاریخ-نگار در میان هزاران واقعه برخی را برمیگزینند و برخی را فرومیگذارد.» و جای دیگر مینویسد: «تاریخ‌نگاری چون نقاشی ماند که نگارنده همه جا سلیقه شخصی و ذوق هنری خویش را مقدم میدارد...»

مقصود من از نقل این عقاید و ذکر این سخنان آنستکه مفهوم تاریخ-نگاری در گذشته و حال در نظر روشن شود.

پس معلوم شد که در گذشته بیشتر تاریخ را از جنبه افسانه و قصه و سرگذشت نگاه میکردند و اگر تاریخی باین صورت نوشته شده باشد و اصیل باشد میتواند مورد استفاده باشد.

با آنچه درباره تاریخ نگاری گفته شد در گذشته میگفتند که سال‌ماری^۱ و جغرافی دو چشم تاریخ است و اگر این دو نباشد تاریخ با قصه و افسانه اختلافی نخواهد داشت.

این عقیده نویسندگان پیشین بود ولی بعقیده ما این دو کافی نیست بلکه دور کن دیگر باید بر آن افزوده شود یکی زبان‌شناسی و دیگری دین‌شناسی تا ارکان چهار گانه تاریخ کامل گردد.

اگر زمان و مکان تاریخی درست نباشد آن تاریخ قصه و افسانه است.

در تحلیل وقایع تاریخی، زمان و مکان دو عامل مهم بشمار میرود اما اگر در اثری این دور رعایت نشده باشد و از جهت زبان‌شناسی نیز آن اثر ساختگی نباشد از اینگونه نوشته‌های تاریخی هم گاهی میتوان استفاده کرد،

آیا فایده زبان‌شناسی در تاریخ چیست؟

فایده زبان‌شناسی در تحقیق تاریخ و اصالت اسناد بسیار است. زبان مانند يك میزان دقیق و درست برای سنجش مطالب تاریخی است چنانکه ما از روی واژه‌ها و جمله‌بندی کتب میتوانیم بزمان و اصالت و قدرت نوشته‌های تاریخی پی ببریم یا با شناسایی ریشه واژه‌ها و وجود اصطلاحات، تاریخ فرهنگ و علوم را در میان ملل بررسی کنیم.

چنانکه اگر مردمی واژه‌ای را نداشته باشند معلوم است که آن چیز یا علم را نداشته‌اند. بطور مثال يك ایرانی یا ترك و تازی نمیتواند بگوید تلگراف. تلفن و تلویزیون از اختراعات اوست برای آنکه حتی واژه آنرا نداشته است و اگر واژه نویسی برای آنها وضع کند باز از نظر قدمت و صحت مورد تردید واقع میشود. گاهی وجود يك واژه در زبانی از وجود آثار و خرابه‌های باستانی بیشتر به روشن شدن تاریخ دین و دانش و خط و هنر و فرهنگ کمک میکند و این مطلب در شناسایی تاریخ گذشته جهان اهمیت بسزا دار و از ارکان مسلم تاریخ بشمار است،

پس فایده دین شناسی در تاریخ جهان چیست؟

دین شناسی نیز مانند زبان شناسی یکی از ارکان تاریخ است امروز بسیاری از مفروضات تاریخ کوشیده اند مجرای تاریخ را از مجرای تعصبات دینی ساخته و پرداخته سازند و این غرض بعد از زرتشت پدید آمد و کسانی که میخواستند از بشارتهای او استفاده کنند تاریخ را از لحاظ زمان شناسی دستخوش اغراض خود ساختند. مانی کسی بود که با تغییر در مبداء تاریخ و زمان از بشارت استفاده کرد و نویسندگان و کسانی که خواسته اند مبنای آفرینش و خط و زبان و تمدن را روی احادیث دینی و پیشگوئیهای مذهبی بگذارند از این گروهند در بسیاری از تاریخهای دیده میشود که آخوند یا کشیش متعصبی کوشیده است اساس وقایع و حوادث تاریخی را بر حدیث یا نقل قول جبرئیل و امام و پیغمبری گذارد و حتی مبداء تاریخ پیدایش خط و زبان و ملل و اقوام را.

پس اگر غرض دینی نویسندگانی بر ما معلوم نباشد رد و قبول نوشته های او بر ما دشوار است و حقایق تاریخی را با احادیث و اخبار نباید تعریف کرد بلکه باید کوشید که از این جهت دچار گمراهی نشویم.

از اینرو بی غرضی نویسندگانی از جهت تعصبات دینی و ملی نیز در صحت و اصالت تاریخ اثر بخش است و بطور کلی برای درستی تاریخ باید ارکان چهارگانه آن درست باشد، و چنانکه گفته شد تاریخ تنها شرح زندگانی جنگجویان و شاهان و فرمانروایان نیست بلکه تاریخ زبان و خط و هنر و دین و دانش و هنر و قوم اساس تاریخ آن قوم است و در تاریخ نگاری توجه به تاریخ پیدایش خط و هنر و دین و فرهنگ و دانش مهمتر از حوادث و وقایعی است که جنگجویان پدید آورده اند. بنابراین آگاهی از تاریخ فرهنگ و علم و دین گذشته و تاریخ معاصر مهمتر از آگاهی از تاریخ بابل و کلمه و آشور است و نباید تاریخ ملل چون مرده ریگ گذشتگان به نسلهای آینده منتقل شود بلکه تاریخ باید حاوی اطلاعاتی از نهضت های فکری و معنوی و دینی بشری باشد.

من بطور مشروح نظرات خود را در این زمینه در کتابی بنام «تاریخ شاسی» تشریح کرده ام و اینجا با این پیام کوتاه اکتفا میکنم.

تحقیقات تاریخی
در باره سکه های دوره اشاهی

و شاهنشاهی
لردشیر باستان

نشر

بانو گلزار اویشیانی
استاد دانش تهران

سکه های پادشاهان ایران
برای تحقیق و مطالعه بسیار از
مسائل مختلف تاریخی و اجتماعی
مؤثر و لازم بنظر میرسد زیرا سکه
هر زمان معرف هنر، فرهنگ،
تمدن، مذهب و اقتصاد و اجتماع
آن دوران است.

در مورد سکه های شاهنشاهان
ساسانی این نظر بطور کامل صدق
میکند زیرا در این دوران طولانی
که در حدود چهار قرن و نیم دوام
داشت شاهنشاهان متعددی سلطنت
نمودند که مدت سلطنت بعضی از
آنها از چند ماه تجاوز ننمود و
برخی مانند خسرو اول
(انوشیروان) زمانی طولانی یعنی
چهل و هشت سال سلطنت نمودند
و سکه های مختلف متنوعی ضرب

پس فایده دین شناسی در تاریخ جهان چیست؟

دین شناسی نیز مانند زبان شناسی یکی از ارکان تاریخ است امروز بسیاری از مفروضان تاریخ کوشیده اند مجرای تاریخ را از مجرای تعصبات دینی ساخته و پرداخته سازند و این غرض بعد از زرتشت پدید آمد و کسانی که میخواستند از بشارتهای او استفاده کنند تاریخ را از لحاظ زمان شناسی دستخوش اغراض خود ساختند. مانی کسی بود که با تغییر در مبداء تاریخ و زمان از بشارت استفاده کرد و نویسندگان و کسانی که خواسته اند مبنای آفرینش و خط و زبان و تمدن را روی احادیث دینی و پیشگوئیهای مذهبی بگذارند از این گروهند در بسیاری از تاریخها دیده میشود که آخوند یا کشیش متعصبی کوشیده است اساس وقایع و حوادث تاریخی را بر حدیث یا نقل قول جبرئیل و امام و پیغمبری گذارد و حتی مبداء تاریخ پیدایش خط و زبان و ملل و اقوام را.

پس اگر غرض دینی نویسنده ای بر ما معلوم نباشد رد و قبول نوشته های او بر ما دشوار است و حقایق تاریخی را با احادیث و اخبار نباید تعریف کرد بلکه باید کوشید که از اینجهت دچار گمراهی نشویم.

از اینرو بی غرضی نویسنده از جهت تعصبات دینی و ملی نیز در صحت و اصالت تاریخ اثر بخش است و بطور کلی برای درستی تاریخ باید ارکان چهار گانه آن درست باشد، و چنانکه گفته شد تاریخ تنها شرح زندگانی جنگجویان و شاهان و فرمانروایان نیست بلکه تاریخ زبان و خط و هنر و دین و دانش و هنر و هر قوم اساس تاریخ آن قوم است و در تاریخ نگاری توجه به تاریخ پیدایش خط و هنر و دین و فرهنگ و دانش مهمتر از حوادث و وقایعی است که جنگجویان پدید آورده اند. بنابراین آگاهی از تاریخ فرهنگ و علم و دین گذشته و تاریخ معاصر مهمتر از آگاهی از تاریخ بابل و کلدان و آشور است و نباید تاریخ ملل چون مرده ریگ گذشتگان به نسلهای آینده منتقل شود بلکه تاریخ باید حاوی اطلاعاتی از نهضت های فکری و معنوی و دینی بشری باشد.

من بطور مشروح نظرات خود را در این زمینه در کتابی بنام «تاریخ شاسی» تشریح کرده ام و اینجا با این پیام کوتاه اکتفا میکنم.

تحقیقات تاریخی
در باره سکه های دوره شاهنشاهی

و شاهنشاهی
از دوشیر با بکاف

نشر

بانو ملکه زاده بیانی
استاد دانش تهران

سکه های پادشاهان ایران
برای تحقیق و مطالعه بسیار از
مسائل مختلف تاریخی و اجتماعی
مؤثر و لازم بنظر میرسد زیرا سکه
هر زمان معرف هنر، فرهنگ،
تمدن، مذهب و اقتصاد و اجتماع
آن دوران است.

در مورد سکه های شاهنشاهان
ساسانی این نظر بطور کامل صدق
میکند زیرا در این دوران طولانی
که در حدود چهار قرن و نیم دوام
دانت شاهنشاهان متعددی سلطنت
نمودند که مدت سلطنت بعضی از
آنها از چند ماه تجاوز ننمود و
برخی مانند خسرو اول
(انوشیروان) زمانی طولانی یعنی
چهل و هشت سال سلطنت نمودند
و سکه های مختلف متنوعی ضرب

زدند که هر يك بنوبه خود بسیار جالب توجه میباشد. مطالعه سکه هر يك از شاهان ساسانی میتواند بدون تردید بسیاری از وقایع آن زمان را روشن نماید و از عالم تصور و تصنع خارج سازد و بطور صحیح و یقین در دسترس محققین و مورخین قرار دهد، مانند تحقیق در باره ضرابخانه های مختلف و نام شهرهایی که ضرابخانه داشته است.

مطالعه و بررسی دقیق و کامل درباره هر قسمت مانند: تغییر و تحول از ابتدا تا انتهای آن دوره، نوشته و القابی که هر يك از شاهنشاهان بکار بردند، شکل و قیافه و لباس و تزیینات تاج و کلاه و آرایش مو و ریش، انواع آتشدانها و نگهبانان آنها، علامات و ترتیب اوزان، تاریخ گذاری^۱ روی سکه و خلاصه جنس فلزی^۲ که برای سکه زدن بکار رفته است، بخشی مفصل و جداگانه میباشد و آنچه در این مختصر مورد نظر ماست تحقیق درباره سکه های آخرین شاه پارس و اولین شاهنشاه ساسانی یعنی اردشیر (بابکان) ساسانی است که زمانی شاه پارس و سپس شاهنشاه مقتدر و بزرگ ایران زمین و مؤسس سلسله ساسانی بوده است. سکه های اردشیر اول ساسانی مانند زندگی او بدو دوره متمایز تقسیم میشود: دوره اول یا دوره شاهی او، و دوره دوم که دوره شاهنشاهی او میباشد.

سکه های ردیف اول از اردشیر پنجم شاه پارس^۳ میباشد که بترتیب سکه های

- ۱- تاریخ گذاری در روی سکه های ساسانی از زمان سومین سال سلطنت پیر و شاهنشاه ساسانی (۴۵۷-۴۸۳ میلادی) معمول و متداول گردید و از این دوره با در دست داشتن سکه های شاهنشاهان ساسانی مدت سلطنت آنها بطور صحیح مشخص و معین میشود.
 - ۲- سکه های ساسانی از جنس طلا و نقره و مس و مسوار (POTIN) بوده است.
 - ۳- پارس در دوره هخامنشی موقعیت خاص و بسیار مهمی داشته است زیرا شاهنشاهان هخامنشی علاوه بر سکونت در پایتختها با مراکز بزرگ شاهنشاهی مانند شوش بابل و اکباتان، اعیان و مدتی از سال رانیز در کاخهای مجلل تخت جمشید میگذرانند. بدین مناسبت پارس بواسطه سکونت شاه و نیز از لحاظ مذهبی وضع خاصی داشته و فرمانروایی این ناحیه از دوره هخامنشی در دست شاهزادگان این خاندان بوده است.
- این شاهزادگان در دوره سلوکی و حتی دوره اشکانی فرمانروایی اجدادی و سلطنت

آخرین شاهان پارس ضرب شده است و از حیث نقش شباهت زیادی با سکه های اشکانی دارد

در طول مدت فرمانروائی شاهان پارس نقش سکه ها بسیار متفاوت و مناسب با وضع زمان بوده است سکه های اولین فرمانروایان با نقش تصویر شاه است که کلاه پارسی فرمانروایان هخامنشی را بسر دارد و در پشت سکه در وسط آتشگاه قرار دارد که یک طرف آن درفش ۲ پارسی و طرف دیگر شاه که ریاست مذهبی را دارد در حال نیایش در مقابل آتشگاه ایستاده است. نقش سکه های پارس از زمان فراداد دوم (۱۳۳ - ۸۸ قبل از میلاد) که در دوران شاهنشاهی مهرداد دوم اشکانی فرمانروائی داشته، تحت تأثیر سکه های اشکانی قرار گرفته است. بدین لحاظ سکه های اردشیر پنجم پارس و بابک پدرش که جزو آخرین سکه های این دوره می باشد از حیث نقش و آرایش سرو تاج نزدیکی و شباهت زیادی با سکه های آخرین شاهان اشکانی دارد.

→

معلی را بواسطه حسن تدبیر و موقع شناسی حفظ نمودند و قدرت مذهبی را مانند گذشته در دست گرفته، حافظ و نگهبان سنن و آداب و عادات ملی شدند. شاهان پارس بواسطه استقلال و آزادی که در امور داخلی داشتند بضرط سکه پرداختند و این سکه ها علاوه بر آنکه نمونه بارزی از سنن و مذهب وضع آن دوران است چند تن از شاهان را که در نوشته های کهن نامی از آنان نیست معرفی مینماید. قدیمترین سکه های پارس از شاهان سلسله بغدات هاست که در حدود اواخر قرن سوم قبل از میلاد دوره سلطنت آنها شروع گردیده است.

بغدات اول پسر بغ کرت در حدود سال ۲۲۰ قبل از میلاد بسلطنت رسیده است و تا زمانی که اردشیر پنجم پسر بابک بسلطنت پارس رسیده (۲۱۰ قبل از میلاد) در حدود سی نفر از شاهان در این منطقه فرمانروائی داشتند و اگر زمانی هم قدرت آنها بسیار محدود و کم بوده معینا در این مدت طولانی که ۵ قرن دوام داشت از هم گسیختگی و پراکنندگی واقعی روی نداد و کانون و مهد ایرانی برپا ایستاد تا با قدرت بیشتری توأم یابد و بصورت تازه ای با قدرت و عظمت بیشتری تجلی یابد.

۲ - نقش این درفش که بر روی سکه های شاهان پارس نقش شده است بطور یقین درفش خاص ایرانیان می باشد که معرف و نشانه پیروزی و تسلط است و آنطور که بسیاری از مورخان عقیده دارند همان درفش معروف کاویانی می باشد که شرح آن بطور کامل در شاهنامه فردوسی آمده و آن شاهر گرانقدر و بلند مرتبه آرایش و زینت آن چرم پاره را بصورت مهیج و دل انگیزی وصف کرده است

اولین سکه‌های اردشیر با تصویر پدرش بابک همراه است. در روی سکه، تصویر نیم‌رخ بابک می‌باشد با کلاه مخصوص و ریش بلند و موی نسبتاً بلند که از زیر لبه کلاه در دوردیف بیرون آمده است.

پشت سکه تصویر تمام‌رخ اردشیر با ریش بلند و موی مجعد که در چهار ردیف از زیر لبه کلاه بیرون آمده و بترتیب باریک‌شده در طرفین صورت بشکل مثلث درآمده است. تاج پدر و پسر هر دو بسبک اشکانی و مزین به جواهر و مروارید می‌باشد و در وسط تاج ماه و ستاره یا بالای تاج طرح ستاره مانندی قرار دارد. در اطراف تصویر هر یک از آنها نام و عنوان شاه (ملکا) بخط پهلوی نوشته و نقر گردیده است. روی سکه: ارتخشتر ملکا = اردشیر شاه و پشت سکه: بغی پاپک ملکا = خدایگان بابک شاه (ش ۱). سکه‌های دیگری از این دوره سلطنت اردشیر نیز موجود است که تصویر او در یک طرف سکه و آتشدان مشتعلی در طرف دیگر قرار دارد. البته این سکه‌ها در حدود سال ۲۱۰ تا سال ۲۲۶ میلادی که آغاز شاهنشاهی اردشیر^۱ می‌باشد ضرب گردیده است و در دو طرف سکه نوشته نام او نقر است: ارتخشتر ملکا = اردشیر شاه

۱ - بابک در ابتدا پسر ارشد خود شاهپور را نامزد فرمانروایی پارس نمود و اردشیر را در دارا بگرد مقام بزرگ نظامی داد (در حدود سال ۲۱۰) ولی اردشیر از سمت خود خوشدل نبود و میل داشت که شاه پارس شود لذا پس از مرگ پدر و در گذشت برادر که بطور ناگهانی روی داد توانست بلامنازع فرمانروای پارس گردد. اردشیر شاه پارس با داشتن صفات عالی فرمانروایی و نبوغ نظامی، از ضعف دولت اشکانی استفاده نمود و از سال ۲۱۲ تا ۲۱۴ که سال کشته شدن اردوان پنجم است بسیاری از سرزمینهای ایران را بتصرف درآورد و پس از بدست آوردن پایتخت اشکانی (تیسفون) رسماً تاجگذاری کرده و عنوان شاهنشاه گرفت.

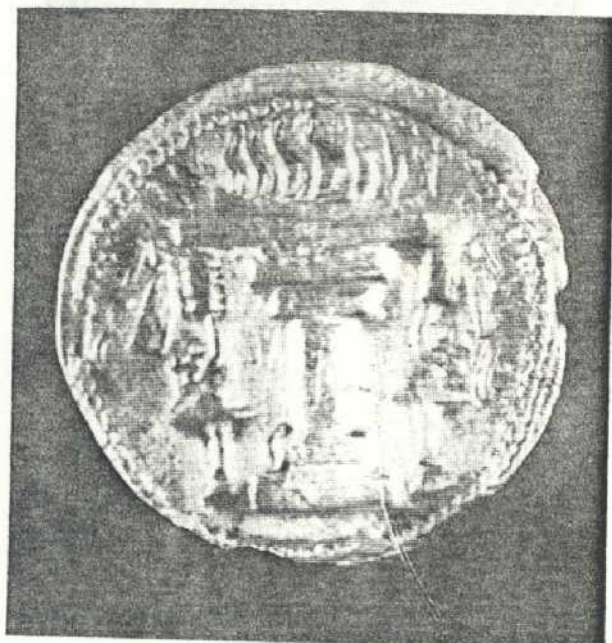
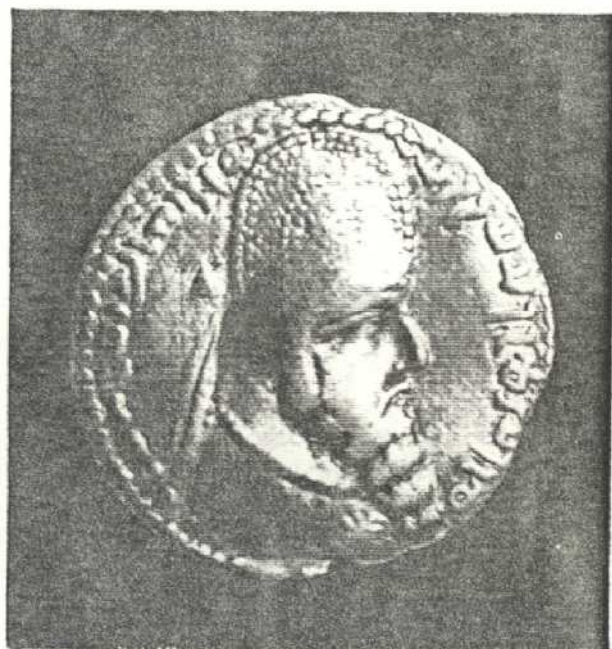
در مورد تاجگذاری اردشیر مورخان عقاید مختلفی ابراز می‌کنند به‌ضی‌نقش‌رجب با نقش رستم را محل تاجگذاری میدانند زیرا کتیبه‌های اردشیر که حلقه سلطنت را آهورا-مзда با و تفویض می‌کنند در این دو محل قرار دارد ولی برخی می‌گویند که محتمل است اردشیر در ممبد آناهیتا که اجداد او ریاست آنرا داشتند تشریفات تاجگذاری را انجام داد. و براوردنگ شاهنشاهی نشسته و شهنشاه ایران زمین شده است.



شکل ۱ - سکه پادشاهی اردشیر

پشت سکه : یائین

بالا : روی سکه



شکل ۲ - سکه اردشیر دوزمان شاهنشاهی او

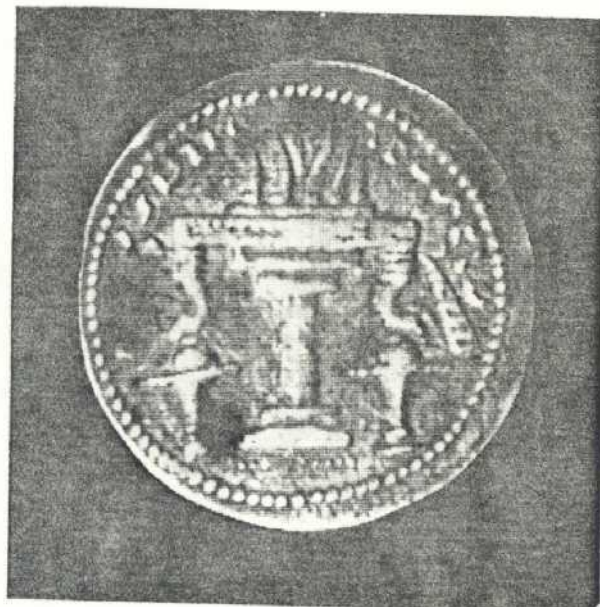
پائین : پشت سکه

بالا : روی سکه



شکل ۳ روی سکه شامنشاهی اردشیر

پشت این سکه مانند شکل ۲ است



شکل ۴ - سکه شاهنشاهی اردشیر

پائین : پشت سکه

بالا : روی سکه



شکل ۵ - سکه اردشیر با تصویر او و شاپور

پائین : پشت سکه

بالا : روی سکه

ردیف دوم سکه‌های اردشیر اول ساسانی که از سال ۲۲۶ تا ۲۴۵ میلادی و دوران شاهنشاهی او می‌باشد از لحاظ هنری جامع و ممتاز است و شاید بدون اغراق بسیاری از آنها را میتوان جزء شاهکارهای هنری دنیای قدیم دانست. سکه‌های این دوره پنج نوع مختلف است که هر کدام دارای آرایش و تزئین خاصی است که هنرمند حکاک با دقت فراوان و در نهایت ظرافت توانسته هنر مندی خود را در نقش تصویر و تاج و تزئینات دیگر آن بکاربرد.

در دو نوع از سکه‌های اردشیر نزدیک و شباهتی بین تاج این دوره و تاج دوران فرمانروائی او نمایان است (ش ۲) ولی در سه نوع دیگر تاجها به صورت دیگری است. یکی تاج زرین بسیار زیبایی کنگره دار (ش ۳) و دو نوع دیگر تاج مدوری است که بالای آن گوهی پارچه‌ای قرار گرفته که از مروراید و سنگهای قیمتی زینت یافته است (ش ۴). در پشت تاج قسمت بالا دو نوار چین دار مواج گره خورده و در پائین تاج دو نوار بلند تاب دار آویزان است. آرایش مو و ریش در سکه‌ها نیز متنوع است. گاهی موها در زیر کلاه جاداده شده و زمانی در چند ردیف حلقه وار بر دوش و پشت سر ریخته شده است.

نوشته‌ی بخت پهلوی، که متضمن نام و القاب او است در دور تصویر قرار دارد. نوشته‌ها در این دوره تقریباً بدین ترتیب است:

مزدیسن بغی، ارتشتر، ملکان ملکا ایران یعنی مزدا پرست بغ (خدایگان) اردشیر شاهنشاه ایران.

یابدین صورت: مزدیسن بغی ارتشتر ملکان ملکا ایران مینوچتری من یزتان یعنی مزدا پرست بغ (خدایگان) اردشیر شاهنشاه ایران که نژاد مینوی از یزدان دارد.

پشت سکه‌های اردشیر اول آتشدان بسپار مجللی باشعله‌های فرزان در وسط نقش گردیده که نوارهای چین دار از طرفین آن آویزان است و دور آتشدان بخت پهلوی نوشته شده است: آتش اردشیر.

آخرین نوع سکه‌های اردشیر که بسیار نادر میباشد و تا بحال تعداد کمی از آنها بدست آمده مربوط باواخر دوره سلطنت او و زمانی است که اردشیر

اول پسرش شاپور رادر سلطنت باخود سهیم کرده است. بر این سکه هانقش نیم رخ اردشیر ونیم رخ شاپور روبروی یکدیگر قرار دارد و در نوشته دورسکه علاوه بر نام اردشیر نام شاپور نیز با عنوان شاه ایران برده شده است. (ش. ۵) روی سکه: شاپور ملکا، ایران مینو چتری یعنی شاپور شاه ایران که نژاد مینوی دارد و در پشت سکه: تورازی اردشیر یعنی آتش اردشیر و یا شاپور ملکا = شاپور شاه میباشد: جنس سکه های اردشیر اول از طلا، نقره، مس و برنز میباشد که در ضرابخانه های مختلف شاهنشاهی ضرب گردیده ولی چون نام شهر بر روی سکه ها برده نشده است نمیتوان محل ضرب را مشخص و تعیین نمود.

از دوره سلطنت بهرام پنجم (۲۴۰ - ۲۳۹) عمل نام گذاری شهر بر روی سکه متداول گردید و در پشت سکه کنار آتشدان نام شهری که سکه در ضرابخانه آن ضرب شده بصورت مختصر نقر است. بدین وسیله اسامی بسیاری از شهرهای دوره ساسانی چه آنهایی که هنوز بهمان نام باقی مانده اند^۱ یا شهرهایی که در طول زمان نام آنها تغییر نموده^۲ و یا ویران گردیده و از بین رفته در دست میباشد

۱ - آب = ابرقو

ار = اردبیل

اسپ = اسپهان

ام = آمل

اه = اهر

اهم = اهنتان (همدان)

ریو = ری

شو = شوش

کر = کرمان

مب = مینو (یزد)

نه = نهاوند

۲ - ابر = ابرشهر (نیشاپور)

اردشیر خوره = فیروز آباد فارس

بیشاپور = فارس

دارا بجرد = فارس

۳ = و ه اردشیر (شهری که بجای سلوکیه قدیم در سال ۱۶۵ میلادی بدست

کاسیوس رنی ویران گردید و اردشیر آنرا از نو بنا نهاد.

۴ = و ه قباد (شهری که قباد اول آنرا بنا نهاد) نزدیک بغداد حالیه.

سکه‌های اردشیر اول از حیث وزن تقریباً بدین ترتیب میباشند: طلا (دینار) در حدود ۷/۳۰ گرم و سکه‌های نقره (درهم) در حدود ۳/۸۰ گرم و سکه‌های نیم درهمی و کوچکتر بوزنهای کمتر و سکه‌های مسی یا مسوار در حدود ۱۲ تا ۱۵/۵۰ گرم و سکه‌های برنزی بوزن ۱/۳۵ گرم و ۲/۴۰ گرم و ۲/۹۵ گرم. سکه‌های اردشیر اول مانند اسناد و مدارک گرانبهایی بسیاری از امورو و مسائل دوره شاهنشاهی این زادمرد بزرگ را که جزو نامداران جهان باستان است بصورت واقعی روشن میسازد و از لحاظ هنری نیز میتوان آنها را جزو ممتازترین آثار دنیای قدیم محسوب داشت.

پایان

پیام مجله

مجله بر سر تاریخ مقالات و نوشته‌ها تحقیق و استدلال تاریخ مربوط
با کلیه علاقه‌مندان بر مدارک باشد با آشنایی و سپاس از همه نویسندگان محترم
مردم

مؤلفیت مندرجات و مطالب مقالات مجله با نویسندگان مقالات است.

چون مطالب مقالات عقاید شخص نویسندگان است مجله بر سر تاریخ در قبایع عقاید
نویسندگان است و تیر نخواب داشت.

مقاله در دفتر مجله میرسد مترجمان.

مجله در چاپ با تمام مقاله در دفتر مجله میرسد از آن است.

ملوک فیروز

یا

طبقه دوم صفاریان

بقلم

عباس پرویز

مورخین معمولاً آخرین عضو
 خاندان صفاری را امیرخلف بن
 احمد بن محمد بن خلف و تاریخ
 انقراض این سلسله نامور ایرانی
 را سال ۳۹۳ هجری قمری که
 سلطان محمود غزنوی خلف رادر
 قلعه طاق سیستان محاصره کرد
 و به او دست یافت میدانند. اما
 باید دانست که در این تاریخ
 طبقه اول صفاریان منقرض شد
 پس از یکدوره فترت که در حدود
 شصت سال طول کشید بازماندگان
 این سلسله دوباره زمام حکومت
 سیستان را در دست گرفتند و
 پیوستن آنان بسلاجقه از آنجمله
 آلب سلان و سلطان ملکشاه،
 موجبات جلال و عظمت این خاندان
 را فراهم آورد و باین ترتیب دوران

۱ - برای اطلاع بر شرح احوال خلف بن احمد به تاریخ «از عرب تا دیالمه» تألیف

نکارنده این سطور مراجعه شود.

حکومت امراء طبقه دوم صفاریان که معروف بملوک نیمروز شده‌اند آغاز گردید. شرح احوال این ملوک تا آنجا که از بعضی از کتب تاریخ استخراج کرده‌ایم چنین است :

ظاهر بن محمد در دوران حکومت سنجر در خراسان امارت سیستان یا نیمروز بملک ظاهر بن محمد رسید و امیر سلجوقی در حق او ملاحظه

تمام روا داشت. ظاهر بن محمد که بقولی خود را از بازماندگان واحفاد کاوس، یکی از پادشاهان ایران و بقول دیگر از اعیان خلف بن احمد میدانست بر اثر لیاقت و کفایتی که در جوهر و خمیره او بود بر اطراف و جوانب سیستان دست یافت و چندی با عظمت و قدرت بسیار بر ملک نیمروز حکمرانی کرد و عاقبت در آغاز ربع چهارم قرن پنجم بدرود زندگی گفت.

تاج‌الدین ابو الفتح مینو بسد و دیگران ابو الفاضل^۱. این امیر فرزند ظاهر

بن محمد بود که پس از وی بفرمان سنجر سلجوقی بحکمرانی سیستان نائل آمد (۴۸۰) و بر اثر کثرت شجاعت و شهامت و وفور مراتب فضل و هنر مورد توجه سلطان سنجر قرار گرفت و در زمره سرداران آن پادشاه درآمد و در سفرهای جنگی او همراه بود و در رکاب وی شمشیر میزد و در لشکر کشی سنجر بسه غزنین داد دلآوری داد و هنگامیکه سلطان قصد ترکستان کرد با سپاهیان سیستان ملتزم رکاب وی بود و چون در جنگ قطوان (۵۳۶) پیروزی نصیب ترکان ماوراء النهر شد سلطان سنجر بنابه پیشنهاد ملک تاج‌الدین ابو الفاضل با اتفاق سیصدتن از سواران زبده او بر قلب سپاه دشمن زد و جان سلامت بدر برد اما ملک تاج‌الدین در این گیر و دار با سارت دشمن درآمد و برپسای اوزنجیری گران بستند و ویران‌زندان افکندند. معروفست هنگام اقامت در زندان یکی از مستورات خان‌ترکستان شیفته و فریفته او شد و بروی دل باخت و عاقبت بدستیاری همان زن از محبس گریخت و بسیستان برگشت و بساط عدل و انصاف بگسترده و دستور داد غل و زنجیری را که از زندان ترکستان با خود آورده بود

۱- طبقات ناصری ج ۱ ص

مقابل در مسجد جامع بیاویزند تا همگان ببینند. منهاج سراج در طبقات ناصری میگوید حتی پس از مرگ ملک تاج الدین ابوالفضل غلوزنجیر مزبور در جای خود باقی بوده و وی در سال ۶۱۳ که گزارش به سیستان افتاده آن را دیده است^۱. این امیر مشوق فضلا و ادبا و خود نیز از دانشمندان بود و خطبوی بر منابر در فصاحت و بلاغت زبانزد اهل علم و ادب. وی در تمام دوران حکمرانی خویش در رفاه حال رعیت و ایجاد ابنیه سعی بلیغ میکرد. مرگ او سال ۵۵۹ اتفاق افتاد و منهاج سراج مینویسد در آن تاریخ متجاوز از صد سال داشت.

ملک شمس
الدین محمد

ملک تاج الدین ابوالفضل (ابوالفتح) پسران متعدد داشت و پس از فوت وی فرزند ارشدش ملک شمس الدین محمد بامارت نیمروز رسید. بنا بگفته منهاج سراج در آغاز سلطنت تا هیجده تن از برادران خویش را کشت و عزالدین^۲ برادر دیگر را از حلیه بصر عاری کرد و جمع کثیری از بزرگان و رجال نیمروز را بقتل رساند. دوران حکومت این امیر، ترکان غز بر غزنه و خراسان تسلط یافتند و سلطان سنجر در سال ۵۴۸ بدست این طایفه اسیر شد. غزان چندین بار به سیستان لشکر کشیدند اما نتوانستند و در برابر ملک شمس الدین زانو زدند و هر دفعه با ناکامی تمام برگشتند.

ملک شمس الدین چنانکه گذشت نسبت به مردم ظلم و ستم فراوان روا میداشت و جمع کثیری از بیگناهان را بقتل میرساند. عاقبت مردم از اذیت و آزار وی بتنگ آمدند و شکایت نزد خواهر او بردند. چون خواهر ملک نیمروز در انتخاب امیری دیگر جهت اداره امور سیستان روی موافق نشان داد. رجال و بزرگان کشور شبانه در محلی که حشوی نامیده میشد اجتماع کردند و صبح روز بعد باتفاق سپاهیان بر ملک شمس الدین خروج نمودند و بنا بگفته منهاج سراج ویرا با هیجده فرزند او کشتند.

۱ - همان کتاب ص

۲ - مولف حبیب السیر، عز الملک و قاضی احمد غفاری در تاریخ جهان آراه، عز الملوك

آورده اند.

ملک تاج الدین
 حرب محمد
 بزرگان سیستان پس از قتل ملک شمس الدین محمد زمام امور مملکتی را به تاج الدین حرب فرزند عزالدین سپردند. این پادشاه بسیار لایق و کاردان و داد گستر بود و باملوک غور روابط دوستانه برقرار ساخت و خطبه بنام آنان خواند. وی در توقیر و اکرام علماء دین سعی بلیغ میکرد و بایجاد ابنیه و مساجد میپرداخت و بعزت ایمان کاملی که بمذهب داشت از فقرا دستگیری میکرد و بارها تحف و هدایا و اوانی بسیار بخانه خدا فرستاد. وی در اواخر عمر که ضعف مزاج بر او غلبه کرد مقام نیابت سلطنت را به فرزند مہتر خویش ناصر الدین عثمان داد تا خود باستراحت پردازد و چون ناصر الدین در ایام حیات پدر مرد آن مقام بفرزند دیگر او یمین الدوله بهرامشاه تعلق گرفت. تاج الدین حرب در پایان زندگی نابینا شد. میگویند وقتی بسلطنت رسید شصت ساله بود و بقول منهاج سراج و صاحب جمیب السیر شصت سال نیز پادشاهی کرد و در سال ۶۱۲ در گذشت.

چنانکه اشاره شد ناصر الدین عثمان در زمان تاج الدین حرب پدربخویش مقام نیابت سلطنت را داشت و بالاستقلال با اداره امور مملکتی میپرداخت. وی عایشه خاتون دختر عمر مرغنی^۱ امیر ناصر الدین عثمان

۱ - علامه فقید عباس اقبال آشتیانی در تاریخ منول صنفه ۳۶۷ مرغنی را بصورت مرغینی آورده است. ولی عبدالحی حبیبی قندهاری در چاپ جدید طبقات ناصری جلد اول در کابل در حاشیه مرغنی را اصح میدانند. مرغنی ها سلسله ای از امرا و وزرا بودند که عمر عزالدین مرغنی مذکور در متن و ملک عثمان تاج الدین مرغنی برادر وی و ملک رکن الدین بن ملک عثمان از معاریف آن محسوب میشوند. سیفی هروی در تاریخ هرات چند بیتی در مدح عزالدین مرغنی یا مرغینی از شاعری آورده است که عین آن در اینجا نقل میشود:

ایام شد مساعید و امید شد غنی	در عهد عزدین عمر آن شاه مرغنی
فرخنده خسروی که ز کهل سخای او	دارد همیشه دیده حاجات روشنی
در عهد او قضا نکند عزم پردلی	وز بیم او فلک نکند رای توسنی
بی شبهه روز جو دو سنا و که مصاف	او راست بزم حاتمی و رزم بیژنی

مسلماً کلمه مرغنی با قوافی ابیات مزبور کاملاً میزان و درست است. اما دلیل قاطعی بر آن نمیشود که مرغینی نادرست باشد، چه شمرای آنکه قوافی موزون و سالم باشد تصرفات مقتضی در کلمات میکنند.

خراسان را باز دواج خود در آورد و چندین بار با سپاهیان فراوان بخراسان بخدمت سلطان غیاث الدین محمد سام غوری رفت و در سفرهای جنگی او شرکت جست و در فتح نیشابور نیز همراه او بود این امیر با مردم بداد و دهش رفتار میکرد و در ایام حیات پدر خویش بدرود زندگی گفت.

الملک الغازی یمن الدوله والدین بهرامشاه حرب بقولی
فرزند ناصر الدین عثمان و نواده تاج الدین، پادشاهی بود با سیاست
بهرامشاه
و عدل تمام. وی علماء دین را معزز و محترم می شمرد و غربار را
مینواخت و با مردم بداد و انصاف می پرداخت و چون مادر او خاتونی ترک بود
بجای کلاه و دستار ملوک نیمروز کلاهی از پوست سگ آبی بر سر مردم ترک
بر سر مینهاد و دو برادر او شهاب الدین علی و ملکشاه نیز در این راه بوی تأسی
جستند و کلاه ترک بر سر گذاشتند. یمن الدوله بهرامشاه بحد کمال از نعمت
کیاست و درایت برخوردار بود و شجاعت تمام داشت و بر رفع اختلافات بین قبایل
مختلف سیستان دست یازید.

این قبایل پیوسته بایکدیگر بچنگ و نزاع بسر میبردند و یمن الدوله
بهرامشاه تنها راه جلوگیری از اغتشاش و کشتارهای طوایف سیستان را در آن
دید که از هر قبیله یکی از بزرگان آن را بعنوان گروگان بدر بار آورد تا در
هر طایفه خون ناحق ریخته شود از بزرگان آن قبیله بازخواست نماید.
یمن الدوله با این تدبیر ریشه قتل و فساد را برافکند و امنیت را در سراسر
متصرفات خویش برقرار ساخت. این امیر یک بار بچنگ طوایف غزو بار
دیگر جهت قلع و قمع فرقه باطنیه به قهستان لشکر کشید و آنان را سرکوب
کرد. ملک الکلام ابونصر احمد فراهی شاعر نابینا در خصوص جنگ او
با اسمعیلیه و فتوحات وی قطعه ذیل را سروده است:

همایون و فرخنده بر اهل گیتی	مبارک رخ و شاه فرخ نژاد است
زیمین یمن و ز یسر یسار ش	جهان پرز آئین و انصاف و داد است
شه نیمروزی و در روز ملکیت	خجسته هنوز اول بامداد است
ازین حرب کاندز قهستان نمودی	روان محمد ازین حرب شاد است

بمان در جهان تاجهان را طراوت ز آب و زنار و زخاک و زباد است
 نماند فراموش بر یاد خسرو ثناء فراهی اگر هیچ یاد است
 این امیر بسیار سخی و مهمان نواز بود. منہاج سراج مؤلف کتاب طبقات
 ناصری که در سال ۶۱۳ از بست به سیستان رفته بود شرحی دارد که مؤید
 این گفته است: «و این داعی در شهر سنه ثلاث و عشر و ستمائنه از شهر
 بست عزیمت سیستان کرد. چون بدان حضرت رسید موضعی است آنرا گنبد
 بلوچ گویند از طرف مشرق رسول دادان استقبال نمودند و این داعی را
 بشهر آوردند و بموضعی که آنرا مدرسه سرحوض گویند بطرف جنوب شهر
 که آنرا در طعام و بازار فرود گویند منزل فرمود و در بارگاه آن پادشاه
 کریم مشرف شد. هر کورت تشریف فرستاد و تا آنجا بود هرماه علوفه بسیار
 از زر و غله فرستاد و اعزاز بسیار و اکرام بی شمار فرمود. پس از هفت ماه
 بطرف خراسان مراجعت افتاد.»

در همان اوان فتنه مغول آغاز شد و یمین الدوله بهرامشاه قلعه شهنشاهی
 را که توسط برادرزاده اش با اسمعیلیه فروخته شده بود از این قوم خواست تا
 در مقابل مغول سدی محکم جهت مقاومت داشته باشد و چون اسمعیلیه قهستان
 از استرداد قلعه مزبور سرپیچیدند قصد لشکرکشی به قهستان کرد. اما
 چهارتن از فدائیان که از این قصه آگاهی یافتند او را در بازار موقع رفتن
 بنماز جماعت کشتند (۶۱۸).

چون یمین الدوله والدین بهرامشاه کشته شد یکی از
 فرزندان او نصرت الدین بهرامشاه بیادشاهی نیمروز رسید
 وی برادر ارشد خود رکن الدین را در یکی از قلاع
 زندانی کرد. اهل سنت و جماعت که طالب سلطنت رکن الدین بودند او را
 از زندان رهائی دادند. رهائی رکن الدین از حبس موجب اغتشاش در سیستان
 گردید و دو برادر با یکدیگر بجنگ و نزاع پرداختند تا سرانجام فتح
 نصیب رکن الدین شد و نصرت الدین بخراسان و از آنجا به غور رفت و چندی

نصرت الدین
 بهرامشاه

بعد به سیستان آمد و حکومت را از دست برادرش گرفت و چون مغول به سیستان تاختند در یکی از جنگها کشته شد.

ملك ركن الدين محمود بن بهرامشاه كه شاهزاده تندخو و ستمگر بود در دوران سلطنت پدر خویش با اتفاق فرستاده سلطان محمدخوارزمشاه كه جهت تقاضای كمك در مقابل مغول به سیستان آمده بود مأمور رفتن بخدمت خوارزمشاه در خراسان گردید. اما ضمن راه در مجلس شرابخواری در مجلس هوشج هرات فرستاده مزبور را كشت و از شدت ترس و وحشت به سیستان برگشت و پدرش او را مقید ساخت و لشکریانی با امیر شمس الدین بخراسان نزد خوارزمشاه فرستاد. در همان اوان چنگیز به سیستان آمد و قلعه ترمذ را گرفت و محافظین آن را از بین برد و بر سراسر سیستان تسلط یافت و در این گیرودار ركن الدوله بهرامشاه مانند برادرش نصرت الدین بدست مغول كشته شد (۶۱۷).

پس از خرابی سیستان و بازگشت مغول از آن سامان ملك شهاب الدین شهاب الدین محمد بن حرب كه در خفا میزیست بدستیاری كسان خویش بر سیستان دست یافت. امام خالفین وی شاه عثمان بن ناصر الدین حرب را از ناحیه نیه خواستند و او با كمك براق حاجب كه در کرمان حكومت میكرد و سپاهیانی فراوان كه در اختیار وی گذاشته بود به سیستان آمد. در جنگی كه بین او و شهاب الدین اتفاق افتاد امیر اخیر الذکر بقتل رسید و امیر علی برادرش كه او نیز چندی كرو فری كردكاری از پیش نبرد و در همان اوان مردم و سیستان در دست نیال تكین^۱ قرار گرفت

۱ - ملك تاج الدین نیال تكین از خاندان خوارزمشاهان بود. هنگامیکه غزنویان نیشابور را فتح کردند وی با پسر عم خویش ملك فیروز التتمش خوارزمشاهی به هندوستان رفت و بخدمت ناصر الدین قباچه پیوست و چون سلطان جلال الدین خوارزمشاه پس از واقعه سنده به هند آمد نزد او رفت و با وی عازم کرمان شد و موقعیکه بر سر سیستان بین امر او شاهزادگان آن سامان اختلاف بروز کرد از طرف براق حاجب مأمور سیستان و نیه شد (۶۲۲) نیال تکین نیه و سیستان را خود گرفت. در همان اوان مفاج سراج بنا بگفته خود

و باین ترتیب طبقه دوم خاندان صفاری منقرض شد و از آن به بعد کسی مستقلاً بحکومت سیستان نرسید. مؤلف حبیب السیر در پایان مبحث مخصوص به صفاریان بدون آنکه ذکر از طبقه دوم صفاریان نماید میگوید: «در تاریخ سنه ثمان و عشرين و تسعمائه که این مختصر محرر میگردد حضرت حکومت پناهی ملکشاه محمود بن عالیجناب مغفرت انتها ملکشاه یحیی که از ذریت آن خسروان عالیشان است در آن ولایت بایالت اشتغال دارد و نسبت بخدام در گاه عالم پناه شاهی شرایط دولتخواهی بجای میآورد»^۱

پایان

(در طبقات ناصری جلد اول چاپ کابل صفحه ۲۸۵) از طرف رکن الدین خیساار (صاحب طبقات، خایساار نوشته است) از غور بعنوان سفارت بشهر فراه در زمین داوری بغدادت نیال تکین آمد و بین نیالتکین و غور قرارداد مودت منعقد ساخت. نیالتکین با اسمعیلیه جنگید و شکست خورد. در سال ۶۲۵ لشکریان مغول برای دومین بار به سیستان تاختند و نیال تکین در قلعه ارگ محصور شد و نوزده ماه (صاحب حبیب السیر دو سال نوشته است) مقاومت کرد ولی عاقبت باسارت مغول درآمد. و او را در قلعه اسپهبد بقتل رساندند.

۱ - حبیب السیر جزء سوم از مجلد دوم ص ۳۵۲ چاپ کتابخانه خیرام

آثار پراکنده

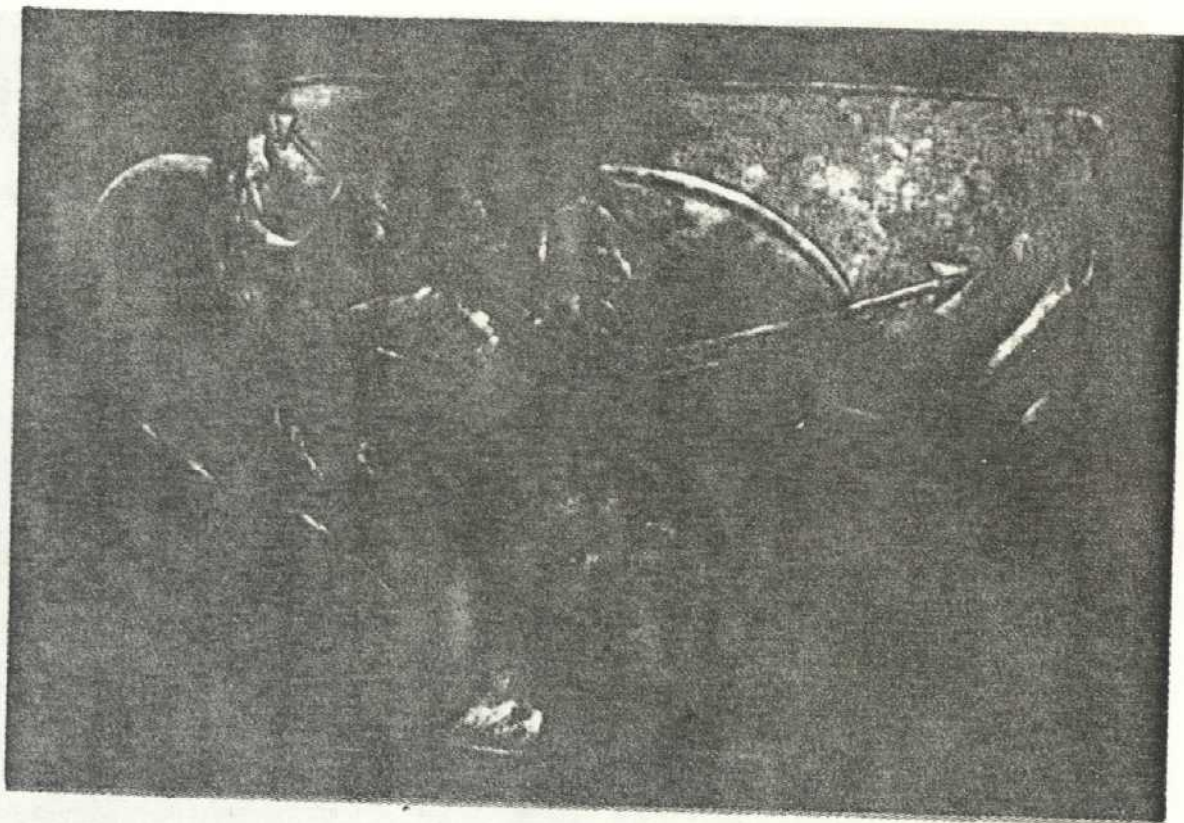
تمدن و هنر ایران

در گوشه و کنار جهان

مجله بررسی‌های تاریخی در هر شماره
تحت این عنوان نمونه‌هایی از شاهکارهای هنر
و تمدن ایران را که زیب بخش موزه‌های
مختلف جهان و مجموعه‌های خصوصیت معرفی
مینماید .

تصویر ۱ - جام سیمین از آثار هنری ایرانیان اولیه - سده ۹-۸ ق م
(در نیویورک)

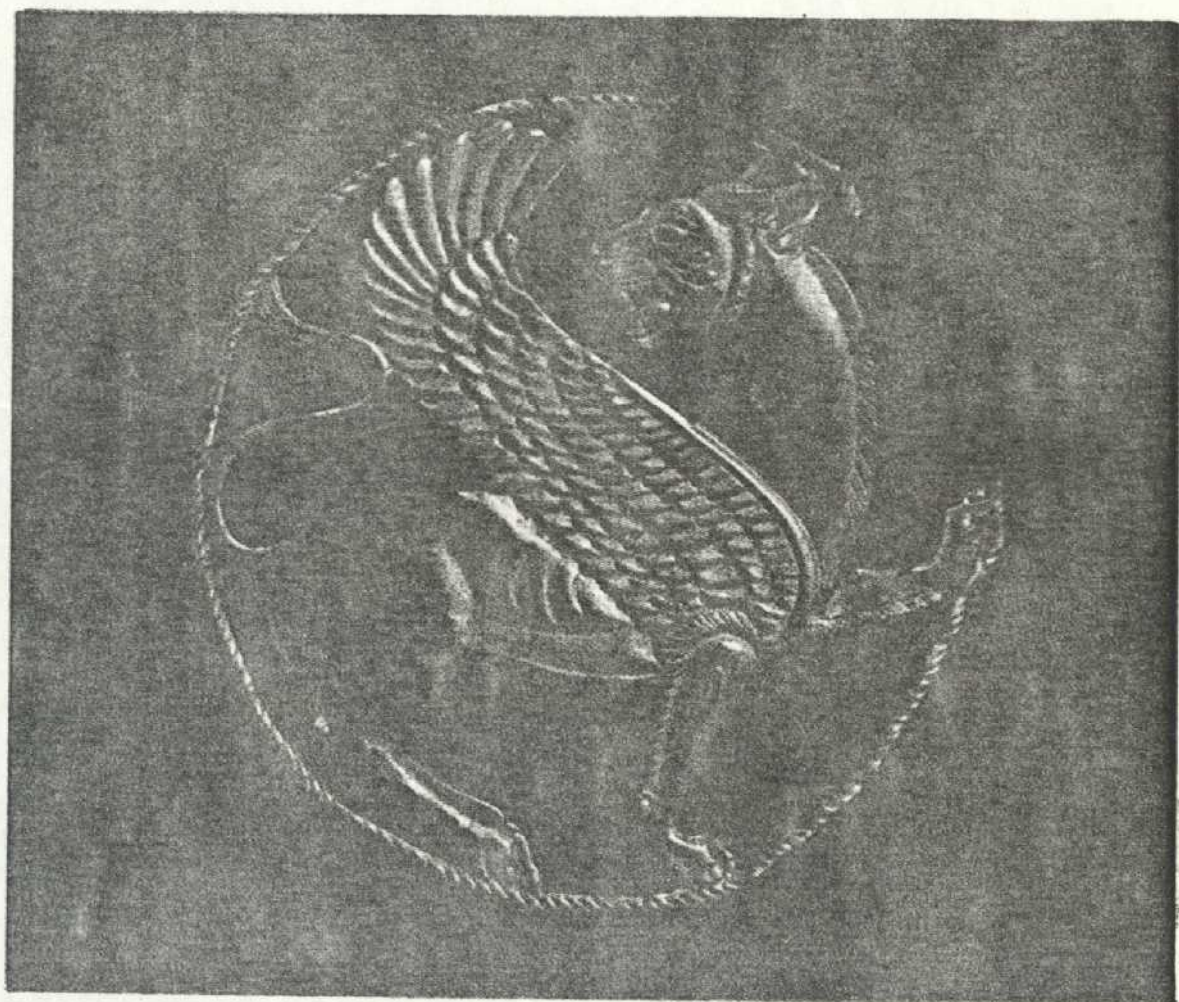
تصویر ۲ - شیر بالدار زرین از آثار دوره مادها
تصویر ۳ - ارابه زرین از سده ۶ تا ۴ ق م (در بریتیش میوزیوم)
تصویر ۴ - جام زرین از سده ۸-۹ ق م - (در کلکسیون خصوصی نیویورک)
تصویر ۵ - پارچه دوره ساسانی در موزه پارچه های تاریخی شهر لیون



۱ - جام سیمین از آثار هنری دوره ایرانیان اولیه

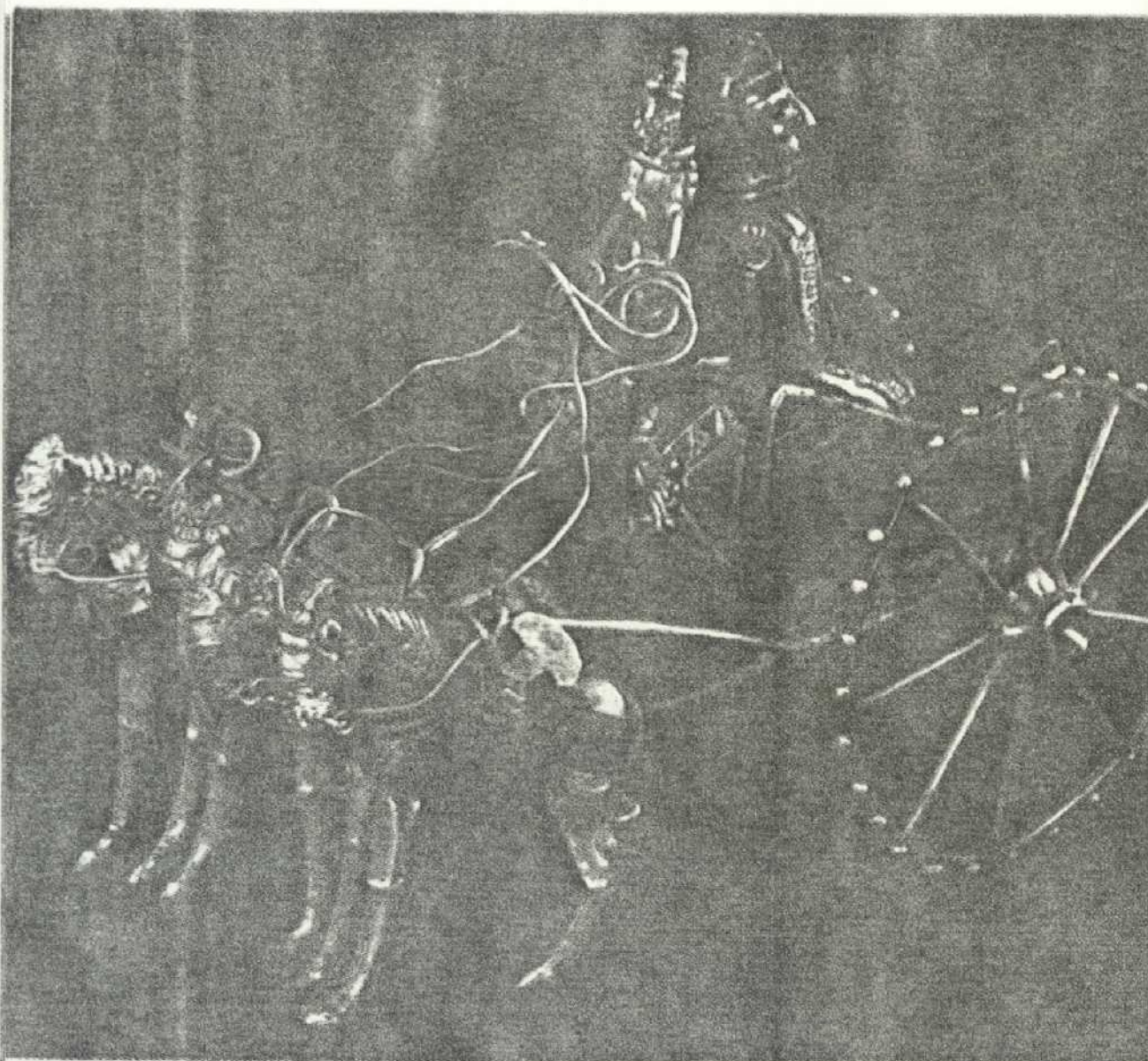
این جام سیمین که صحنه ای از زندگی روزمره ایرانیان اولیه یعنی يك صحنه از شکار را نشان میدهد از آثار گرانبهای هنر فلزکاری ایرانیان اولیه (سده نهم و هفتم پیش از میلاد) میباشد و در کشفیات منطقه املش بدست آمده است.

اصل این شاهکار در يك کلکسیون خصوصی در نیویورک است.



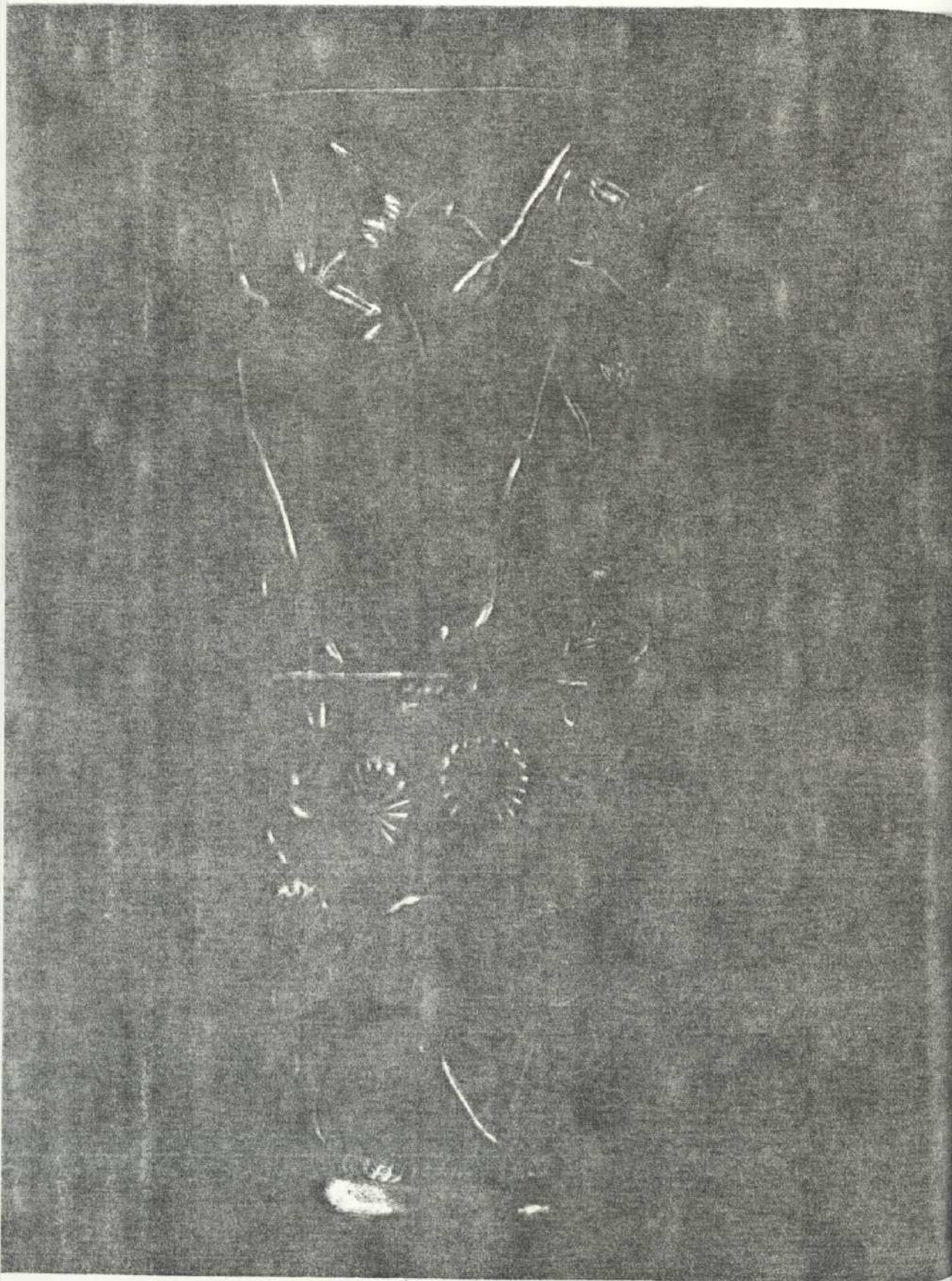
۲ - شیر بالدار زرین که در حلقه ای محصور است

هنر طلاکاری برجسته از دوره هخامنشی و یا مادی . این نقش (باندازه
۱.۴۲ متر) برای تزئین لباس بوده و زوائندی که در اطراف حلقه دیده میشود
سوراخهاییست که برای دوختن روی لباس بکار میرفته است .
این شاهکار هنری در همدان بدست آمده و اکنون در موزه مؤسسه
شرقی شیکاگو است .



۳ - ارابه زرین که با چهار اسب کشیده میشود و خاطره ارابه زرین میترا را زنده می کند

(گنجینه جیحون - سده ۶ تا ۴ ق م - اصل در بریتیش میوزیوم)
وجود این ارابه که در یک آرامگاه در ناحیه باکتریان (بلخ) بدست آمده بگمان قوی اشاره به ارابه زرین میتراست که حامی مردگان بوده و پادشاهان و امرا نظیر آنرا در معابد و مقابر می گذاشتند چنانکه در سالنامه سارگن دوم نوشته شده ، در معبد موصاصیر سی و سه ارابه سیمین از رؤسای اول پادشاه اورارتو وجود داشته است . (ص ۲۴۸ ایران : مادها و هخامنشیان - تألیف کیرشمن) .



۴ - ساغر زرین از آثار سده ۸ - ۹ پیش از میلاد

که در کشفیات املش بدست آمده و اصل آن اینک در یک مجموعه خصوصاً در نیمه بزرگ میباشد .

فداکاریهای تاریخی

در تاریخ ایران

نوشته:

دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

در اوایل این مقال، گفتیم که نمونه فداکاری سرباز کوروش در تاریخ ایران یکبار دیگر هم دیده شده است و اینک به توضیح آن می پردازیم.

نام محمد مظفر میبدی را لابد شنیده اید. این مرد روزی که از یزد به کرمان آمد (۷۴۱ هـ) هنوز چندان مقتدر نبود و حوزه حکومتش مثل زمان پسر شاه شجاع از آذربایجان و فارس تا بلوچستان نمیرسید. بدینجهت، در کرمان، طایفه ای از عشایر و ایلات که معروف به «اوغان» و «جرمان» بودند از او اطاعت نکردند!

به قرار ظاهر، این طایفه حدود اقطاع و بافت و کوهستان غربی

۱- این طایفه در قرن هفتم هجری، بدعوت سلطان جلال الدین سیورغتمش قراختائی از نواحی شرقی به قول صاحب حبیب السیر (ح ۳ ص ۲۸۳) به محافظت حدود کرمان آمده بودند و کم کم صاحب مراتع و مواضع شدند و گرمسیرات و سردسیرات کرمان از آنان مضطرب ماند (سمط العلوی چاپ مرحوم اقبال ص ۵۸)

کرمان و نواحی جیرفت را مورد تاخت و تاز قرار داده بودند و امیر محمد مظفر ناچار شد بدفع اینان همت گمارد.

این جنگ که در کوهستانها و جنگلهای جیرفت صورت گرفته و در واقع صورت يك جنگ پارتیزانی داشته است از سخت ترین جنگهای امیر محمد مظفر شمرده میشود و چون مورخین اصولاً اوغانیان و ایلات کرمان را بت پرست میدانسته اند جنگ امیر محمد مظفر را صورت «غزوه» داده اند و او را لقب غازی بخشیده اند. امیر محمد مظفر در سال ۷۴۷ به قلع و قمع اوغانیان پرداخت و «در يك حمله بعضی امرای اوغان اسیر، و امیر دولت شاه که مقدم ایشان بود با هفت کس دیگر کشته شدند».

در مراحل بعدی، اوغانیان باز سر به تمرد برداشتند و امیر محمد، پسر خود را به محاصره «قلعه سلیمانی» فرستاد و این جوان شجاع در محاصره قلعه آنقدر پیش رفت و تابه جایی رسید که «پای برهنه کرد و موزه بینداخت» و با آنکه از قلعه شروع به سنگباران کردند و زخمهایی بر او وارد آمد او همچنان پیش میرفت تا یکی از سپاهیان که متوجه خطر شده بود، به اجبار او را باز گرداند.

جنگهای امیر محمد بتوالی همچنان ادامه داشت تا بار آخر، امیر متوجه گرد مسیر شد. امیر «تغیای» فرمانده سپاه اوغان، سر بازان و افراد قبیله خود و هم چنین عده ای از افراد جرمان را که با هم رقابت داشتند جمع کرد و گفت: «ما هر دو قبیله اگر چه کرمانی محسوب می شویم، لیکن در اصل مغولیم، اگر درین جنگ سستی نمائیم، زنان اسیر و مردان قتیل و دستگیر خواهند شد، پس در

۱- «اوغانیان جالغ داشتند و بر سنت مغول تعظیم میکردند و قربانی پیش آن بتان میکردند، به فتوای علماء تکفیر ایشان حاصل کرده و جنگ ایشان را غزا می دانست.» (محمود کتبی تاریخ آل مظفر ص ۲۸)

۲- خسرو غازی محمد حامی ملک اعجم سام کیخسرو حشم دارای افریدون حشم

خواجو

آنکه از شمیر او خون می چکید حافظ

(عبیدزاکانی)

شاه غازی خسرو گیتی ستان

همچو منجوق خسرو غازی

مقاتله امیر محمد متحد شده، و به «زن طلاق» سوگند یاد کردند.^۱ از جالبترین صحنه‌های این معرکه، شرکت زنان اوغان در جنگ است که در حقیقت داستان «گردآفرید» را تجدید کردند. و بقول صاحب تاریخ کرمان «... بیشتر از زنان اسلحه پوشیده مصاف دادند، آتش حرب بالا گرفت چون جیرفت جنگل و درختان انبوه زیادی دارد، سپاه امیر ندانست و نتوانست چه کند: ملخص کلام اینکه لشکر امیر شکستی فاحش خوردند، هزار نفر بیشتر از آنها کشته شد»^۱

صحنه جالب این نمایش از ایجا شروع میشود، لابد شما داستان غرق کشتی معروف «تیتانیک» را شنیده‌اید. این کشتی از بزرگترین کشتی‌های مسافربری قرن گذشته بود که به اتکاء قدرت خود در داخله اوقیانوس به راه پیمائی پرداخت و از اعلام خطر کوه‌های یخ نهر اسید، ولی دردل اقیانوس دچار کوه یخ شد و شکست برداشت و بالاخره شروع به غرق شدن کرد و در آن لحظه که کشتی پائین میرفت، مسافرین باشتاب و عجله برای نجات خود به این درو آن در میزدند و تخته نجات را بگردن افکنده خود را بکام امواج سپردند. در چنین حال پیرمردی که تخته نجات را بگردن گرفته و میخواست خود را به دریا افکند، متوجه شد که دختری بسیار زیبا و فتان و جوان باین طرف و آن طرف میدود و سرگردان است معلوم شد. دخترک تخته نجاتی نیافته است.

پیرمرد پیش رفت، او حس کرد که لحظه‌ای دیگر دختری زیبا و جوان با هزاران آمال و آرزو در بستر امواج خروشان بخواب ابدی خواهد رفت، تصمیم گرفت، حلقه نجات را از گردن خود در آورد و بگردن دختر جوان افکند و گفت، «هن دیگر به پیری رسیده‌ام و از لذائذ حیات کم و بیش بهره برده، اما تو هنوز جوانی، سزاوار نیست نا کام چشم از دنیا ببوشی، و دریغ است که آرزوهایت نقش بر آب شود»، پیرمرد این بگفت و لحظه‌ای بعد با تخته -

۱- تاریخ وزیری مصحح نگارنده ص ۱۹۱

۱- تاریخ وزیری ص ۱۹۲

پاره های کشتی به قعر دریا فرو رفت، ولی دختر با همان تخته نجات یافت و این ماجرا را به دوستان خود باز گفت. این عالیترین نوع فداکاری بود.

داستان محمد مظفر شباهت باین داستان دارد.

گفتم، شکست بر مبارزالدین افتاد، همه باقیمانده لشکر فراری شدند، واسهها و پیادگان درهم آمیخته بسرعت باد و برق از فراز اجساد و تپه و ماهور ها روی به گریز نهادند، در چنین حالتی و در اثنای این کرو فر، چریک های اوغان، اطراف امیر محمد را گرفتند و هفت زخم مردافکن بر وجود همایونش کار کرد و اسب بارگی را چند زخم زدند^۱

امیر از اسب خطاشد و به بی بارگی درین بیابان محشر فرو ماند، لحظه ای سخت شدید بود، سواران اوغان مثل باد و برق میرسیدند و هرچه را و هر که رادر پیش می دیدند درو میکردند، مرگ در دو قدمی امیر محمد مظفر بود، کافی است یک سوار اوغان برسد و با اشاره شمشیر، جریان تاریخ ایران را تغییر دهد.

اما، درینجا، یک چهره درخشان در طومار اخلاق بشری جلوه کرد، پهلوان علیشاه همی، یکی از سرداران امیر که در جوانمردی و دلیری بی نظیر بود، جوانمردی و مردانگی خود را ثابت کرد. امیر محمد خود از دلیران بود، آنقدر دلیر که «روزی از بازار شیراز با اسب و شوکت می گذشت و به محلی تنگ رسیده بود، بواسطه آنکه چند تنگ هیزم بر سر راه افتاده بود، ملازمان که پیش میرفتند یکبار بایستادند تا راه گشاده شود.

امیر گفت: سبب چیست؟

جواب دادند که تنگی چند هیزم بر سر راه است.

امیر از اسب فرود آمد و دامن در کمر زده و تنگهای هیزم بر گرفته و بر دکانین نهاد و روی به ملازمان کرده و گفت:

— باهمین مردی تان نان سپاهگیری میخورید؟

اما درینجا، درین میدان وحشتناک دیگر زور و دلیری او بجائی نمیرسید.

پهلوان علیشاه بمی که نان سپاهگیری امیر را میخورد، متوجه حال زار امیر شد، خواست نمک او را حرام نکرده باشد، هیکل امیر را خونین و خاک آلود مجسم کرد، از اسب فرود آمد. مهار اسب را بدست امیر سپرد، و خود رکاب گرفت و به امیر گفت:

— سوار شو و بگریز^۱

این باور نکردنی است که کسی که از پیش مرگ میگریزد، رشته حیات خود را به دیگری بسپارد و خود پای برآمال و آرزوها نهد.

پهلوان علیشاه بمی پیر نبود، او جوان بود و جوان تنومند و صاحب هزاران آمال و آرزو. اما درینجا سردار سپاه خود را سرداری که طبعاً دربر کشیدن او مؤثر بوده است در چنگال مرگ ناتوان و اسیر میدید، اخلاق، فداکاری، حق شناسی، انسانیت و بالاخره هر چه بگوئیم باو فرمان میداد که اسب خود را به امیر تسلیم کند و کرد و بروایت حبیب السیر: «از سر جان که متاعی بس گران برخاسته، اسب خویش را پیش کشید»^۱

از عجایب است که جریان فداکاری پهلوان علیشاه در تواریخ به تفصیل ثبت شده و ما گوشه ای از آنرا نقل میکنیم. امیر محمد، به قول مورخین، در ابتدا از قبول اسب سردار خود ابا و امتناع کرد و گفت:

«تو هنوز نوجوانی، از کلبنان امید گل مرادی نچیده ای، به اسب خویش سوار شو و ازین غمزه خونخوار، خود را بکنار انداز»^۱
اما پهلوان علیشاه نپذیرفت و در تسلیم اسب اصرار کرد.
امیر محمد گفت:

۱ تاریخ وزیری ص ۱۹۲

۱ - حبیب السیر ص ۳ ص ۲۸۴

و حال این مرد را مقایسه کنید، با آن سردار عباس میرزا که از برابر قشون روس فرار کرد و مرحوم قائم مقام در باب او گفت:

بگریز بهنگام که هنگام گریز است
جان است نه آن است که آسان بتوان داد
ای دشمن نان و نمک شاه و ولیمه
رو در پی جان باش که جان سخت عزیز است
هشدار که جان چوود و آن نیز چه چیز است
حق نمک شاه و ولیمه گریز است؟

۱ - مواهب الهی ص ۱۸۵

من آرزوی شهادت دارم، « بیست سال پیش از این در حضرت مقدس - امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از واهب بی منت عزت شهادت طلب کرده ام »^۱ ولی باز هم این عیار و پهلوان جوانمرد بمی نپذیرفت. سپاهیان اوغان نزدیک می شدند و خطر هر آن بیشتر می آمد. امیر محمد راه چاره ای برای نجات این جوان ناکام که بقول معین الدین یزدی « هنوز گل مراد نچیده بود » می جست، فکری بخاطرش رسید، پیشنهاد کرد که دونفری براسب سوار شوند و باصطلاح « دوپشته » خود را نجات دهند.

پهلوان میدانست که اسبش هنوز گره است و تحمل حمل دونفر را نخواهد داشت، قبول نکرد و « به تصور آنکه اسب را تحمل نباشد، اجابت نکرد »^۲ امیر محمد، به قول محمود کتبی، « بالاجاح بسیار سوار شده بیرون رفت » و به قول خواندمیر « جان از غرقاب بلا بیرون برد » و « پهلوان علی شاه با هشتصد مرد نامدار شهید شدند » ..

لازم نیست بگوئیم، اگر علی شاه بمی درین لمحّه از زمان عنان اسب را نه می کشید و کمی درنگ میکرد، چه پیش می آمد، ولی می توانیم بگوئیم که اگر چنین نمی شد، صفحات تاریخ، شاید فصل تحت عنوان « آل مظفر، نداشت. قضیه بدان حد شدید بود که خبر مرگ امیر محمد را به کرمان آورده بودند، ولی وقتی معلوم شد که امیر سلامت مانده، گاو و گوسفند زیادی قربان نموده صدقات دادند و « بوشکرانه این موهبت » امیر محمد در همان سال طرح بنای مسجد جامع کرمان را پی افکند و این بنا در عشا اول شوال سال ۷۵۰ بیابان رسید.^۳



امیر محمد مظفر بارها این سرگذشت را به اطرافیان خود، خصوصاً فرزندانش شاه شجاع و شاه محمود گفته بود، اما قضای روزگار را بین که

۱- تاریخ محمود کتبی ص ۲۹

۲- مواهب الهی ص ۱۸۵

۳- راهنمای آثار تاریخی کرمان تألیف نگارنده، ص ۶۰

همین پسران، روزی کاری کردند که باید از آن عبرت آموخت .
 وقتی «صبح بامداد، شاه شجاع، بدر خانه پدر آمد، شاه محمود هنوز
 نرسیده بود، تفحص کردند. شاه محمود در حمام بود، شاه سلطان، (خواهرزاده
 و داماد امیر محمد) برخواست و بدر حمام آمد و باهم سوار شدند و به در خانه امیر
 آمدند، امیر مبارزالدین محمد در بالاخانه به تلاوت قرآن مشغول بود، شاه محمود
 را در دهلیز بیرون بنشانند، و شاه شجاع و شاه سلطان بر در خانه بایستادند .
 پنج شش مرد به اندرون فرستادند، شاه شجاع گفت : « بگیرید ، نامبردگان
 پیش رفتند و گفتند که حکم است دست شمارا ببندند .

امیر خواست که شمشیر بگیرد، اتفاقاً سلاح دورتر بود، «مسافر بوداجی»
 خود را بر سر او انداخت، با وجود آن از زیر بار مسافر بیرون آمد و بزخم مشت
 او را خرد کرد، و آن هفت مرد با او درآویختند، شادی سپر بازپاهای او را گرفت
 و او را محکم بر بستند و در گنبدی انداختند، شاه شجاع و شاه محمود و شاه -
 سلطان زره پوشیده با شمشیرهای برهنه تا پای قلعه طبرک رفتند و در تاریکی
 شب امیر محمد را به آن قلعه بردند و در شب جمعه نوزدهم رمضان ۷۶۰ شاه سلطان
 به موجب اشاره شاه شجاع بدان حصار شتافته، جهان بین آن خسرو و حشمت آئین
 رامیل کشیدند، و شاه شجاع بر سریر پادشاهی نشسته، پدر مکفوف البصر را به قلعه
 سفید (فارس) فرستاد^۱

فاعتبروا یا اولی الابصار، چه خوش گفته شاعری دور بین :

يك بنده مطوع به از سیصد فرزند کاین مرگ پدر خواهد و آن عمر خداوند
 و خواجه حافظ شیرازی در همین باب گفته است :

دل منه بر دینی و اسباب او	ز آنکه از وی کس وفاداری ندید
کس عمل بی نیش ازین دکان نخورد	کس رطب بی خار ازین بستان نچید
شاه غزازی خسرو گیتی ستان	آنکه از شمشیر او خون میچکید
که بیک حمله سپاهی می شکست	که به تیری قلبگاهی می درید
عاقبت شیراز و تبریز و عراق	چون مسخر کرد و قتش در رسید
آنکه روشن بد جهان بینش بدو	میل در چشم جهان بینش کشید

۱- از تاریخ محمود کتبی و حبیب السیر و لب التواریخ و روضه الصفا

امیر محمد در کوری و بیماری پس از پنجسال در بدری و غربت در گذشت (۷۶۵ هـ). و نعلش او را به می بدنقل کردند. در حالیکه فداکاری پهلوان علیشاه در تاریخها ماند و خیانت پسران شاه شجاع و شاه محمود هم در تاریخ هائیت شد گفتیم، فداکاری در تاریخ کم نیست، اما فداکاری در موقعی که مطمئناً هیچگونه امیدی به نتیجه و بهره برداری از آن نیست، کم است: و الاسر بازان بسیاری همراه نادر فداکاری کردند، اما از همان همراهان، در شبی که نادر کشته شد يك تن نماند که نعلش نادر را جمع کند.



عباس میرزا سردار معروف يك شب احتیاج بچنین فداکاری داشت که متأسفانه هیچکدام از همراهانش همراهی نمیکردند، يك سردار شهید فداکار بنام لاجین خان در گرجستان بود که بعلت مخالفت با روسها تمام اموال او به یغما رفت، او میتواندست با روسها بسازد، اما ساخت فرار کرد و شبانه خود را بلشکر گاه عباس میرزا رساند. عباس میرزا در باب خساراتی که این مرد دیده است مینویسد:

«هر وقت ملاحظه حالت ضرر و خسارت و تمامی و خدمات امیرالامراء العظام لاجین خان رامیکنم و صبر و سکوت و وقار و بی اعتنائی او را ملاحظه می نمایم، حالت سگته بمن دست میدهد و او مرا تسلیت میدهد که دنیا حادثات دارد، بنظر آسان می آید. سایرین میگویند مسلمانهاست که ضرر به او رسید، هفتاد پارچه ملك و ایلات او که سالی چهار صد هزار تومان فایده داشت از دست او حالا رفته، روسها خیلی پیغامات دادند که بیایدیم او ساکت و من حیرانم و خجالت دارم.»^۱

فداکاری لاجین خان بعد از آن نیز شایان توجه است، يك شب که عباس

Handwritten text in Persian script, likely a historical document or a collection of letters. The text is densely packed and covers most of the page. The script is cursive and characteristic of the 18th or 19th century. The document appears to be a testament or a set of instructions, as indicated by the title at the bottom.

میرزا در برابر قشون عثمانی خیال فرار را داشته است، این مرد به حمایت او رسیده و عباس میرزا را نجات داده است، خود عباس میرزا گوید: ^۱

« بخدای یگانه و به نمک شاهنشاه ارواحناده ،
 هزار مرتبه در جنگ عثمانی ها که چوپان اوغلی آن تهیه
 را آورد، کار ایران خرابتر بود ، همه می رفت . آن کاغذ من
 حاضر و تمام رؤساء حاضر، کتمان نمیتوان کرد . نوشتم.
 روز پیش وحشت و واهمه چنان در همگی افتاد که تماما
 بخیال فرار و گرفتاری من بودند ، آمدند گفتند ان الملاء
 یا شرون بك لیقتلونك ، فاخرج ، آن شب بدرگاه خدا
 نالیدم ، «رب نجنی و اهلی بما یعملون من القوم الظالمین ،
 میگفتم ، همان شب به فاصله هشت ساعت لاجین خان با
 پسر و اقوام خود مرادید ، نهایت دلداری را داد و گفت
 همه با خود من رفت . رؤساء را حاضر کرد و گفتگوها
 نمود ، گفت آنها صف آرائی کرده اند ، . . . ماشاء الله از
 رشادت و جوانمردی لاجین خان و الکساندر خان پسر
 بزرگ او و کسان او . . . افسوس از پسر بزرگ لاجین خان
 که شهید گشت . . . »

سپس عباس میرزا در باب تشویق خاندان لاجین خان وصیت میکند :

« به اولاد وصیت کرده و میکنم . . . باید در حق لاجین خان
 و اعقاب و احفاد او نیکی کنند ، . . . هر کدام خلاف
 وصیت مرا کنند تا پانصد پشت خداوند دنیا ، آنها
 را گرفتار درد و آخرت معذب به آتش فرماید ،

و باز عباس میرزا در باب خاندان لاجین خان در نامه دیگری که به محمد

میرزا نوشته است چنین وصیت میکند :

« نمیخواستم در این کاغذ بنویسم، چون فراموش نمیکنم می نویسم . مبادا

مبادا وصیت مرا در حق لاجین خان فراموش کنید، باولادهای خودتان ننویسید. من فراموش نمیکنم. نفرین میکنم باید نسل بعد نسل بدانند و آنچه لازم است مهربانی نمایند... ده هزار ملک خالصه در ایران است، ده مزرعه برای لاجین خان در عوض شصت پارچه ملک او مرحمت شد و بجای دو یست هزار تومان فایده اوسالی چهار هزار تومان مقرر شد و فرمان مبارک صادر گردید مبادا شما و اولاد شما مضایقه کنید؛ او بتمام مملکت حق دارد. صدیک مال او که رفت تلافی نشده. نمیدانست اینطور می شود، التماس میکرد اسم مرا نبرید...^۱

پایان

عشایر ایران

عشایر ، فرزند آزاد
طبیعتند و جز با مظاهر طبیعت
و آب و خاک خود، بسا چیزی
میانه و انس ندارند. افراد این
اجتماعات مثل يك گل خودرو
که سپیده دمی سر از سینه
دشت بر میدارد، قد میکشد،
بگل مینشیند، دانه میکند،
می پژمرد و همانجا فرو میریزد،
در دامان باز دشتها و در آغوش
فشرده کوهساران بوجود
آمده اند، با مظاهر زیبائی
طبیعت بزرگ شده اند، با
با احشام و اغنام خود خو
گرفته اند، بگل نشسته، دانه
کرده و پژمرده اند، عاقبت هم در
دامان همان دشتها و در آغوش

از : سرینک مهندس جهانگیر قائم مقامی

همان کوهساران، بسان آن گل خودرو فروریخته‌واز خویش اثری جز یکی دو تن چون خود، بجای ننهاده‌اند ودامنه این سیر جبری قرن‌هاست که ادامه دارد.

قطعیت چنین مردمانی در محیط زندگانی عادی خود با خط و سواد سرو کار ندارند تا وسیله ثبت و ضبط وقایع و سوانح زندگانی آنها باشد و در میان ایشان آنچه هست سینه بسینه نقل میشود. و این گونه محفوظات هم‌رفته رفته با گذشت زمان بدست فراموشی سپرده خواهد شد. اما قدر مسلم اینکه این فرزندان آزاد طبیعت قرنهای متمادی پاسداران مرزهای کشور ما بوده‌اند و تاریخ ایران، صفحات بس درخشانی از شرح جانبازیها و از خودگذشتگیهای آنان را در بردارد. چنانکه چه بسیار و بدفعات مرزهای ایران، از بیابانهای بلوچستان و مکران گرفته تا دشت ناامید و ریگزارهای ترکستان و صحرای ترکمان و سواحل دریای مازندران و رودارس و دامنه‌های ارتفاعات زاگروس و بالاخره کرانه‌های خلیج فارس، با خون آن مردان وطن‌دوست و فرزندان غیور طبیعت گلگون شده است. اینک که به پیروی از برنامه‌های مترقی و انقلابی شاهنشاه آریامهر عشایر ایران بسوی زندگی متمدن و بهتری گام برمی‌دارند و بالطبع پس از سپری شدن زمانی که شاید چندانهم بدر از آنکشد، زندگانی و محیط آنها بتمدن شهرنشینی تغییر و تبدیل خواهد یافت و رفته رفته دیگر از زندگی عشایری و بیابان‌گردی و خانمان بدوشی ایشان اثری باقی نمی‌ماند، بجاست برای حفظ سوابق و تاریخ گذشته‌های آنها که خود فصل مهمی از تاریخ اجتماعی ایران را تشکیل میدهد بجمع آوری سوابق و پیشینه‌های این طبقه از اجتماع مبادرت شود و نگذاریم تاریخ و گذشته‌های آنها بسبب اینکه تاریخ و پیشینه ثبت و ضبط شده‌ای ندارند کلابدست فراموشی سپرده شود و مدارکی در زمینه تحقیق باقی نماند. اما از طرفی هم باید اذعان کرد که تدوین تاریخ عشایر کارچندان آسانی نیست زیرا چون این مردمان سابقه مدونی از خود بجای نگذاشته‌اند، کار تنظیم سوابق و تاریخ ایشان دشوار میگردد و بعلاوه تحصیل اطلاعاتی هم در

باره وضع زندگی، آداب، رسوم، معتقدات، صنایع، زبان و دیگر مسائل زندگی آنها، خود مستلزم ارتباط مستقیم و تماس نزدیک با ایشان است و باید مدت‌ها در میان اجتماع آنها اقامت نمود که آن نیز خود مشکلات و دشواریهای دیگر در بر دارد.

با تمام این احوال خوشبختانه در این زمینه کارهایی صورت گرفته و مهمتر از همه اینکه وزارت فرهنگ و هنر از چندین پیش با توجه با اهمیت این موضوع گروه‌هایی تحقیقی بداخل مناطق عشایر نشین فرستاده و تحقیقاتی در باره آنان بعمل آورده است ۱ ولی باید گفت که اقدامات وزارت فرهنگ و هنر بتنهایی کافی نیست بلکه وظیفه مخصوص محققان محلی و مأموران بصیر دولتیست که با فراهم بودن امکانات و مقدمات در محل، بمقتضای ذوق و دید خاص خود، بجمع آوری و تدوین سوابق و جزئیات زندگی گذشته این گروه اقدام کنند و با تألیف رسالات و نگارش مقالاتی درباره جوانب گوناگون زندگی این اجتماعات، مواد و مصالح لازم را برای تدوین «تاریخ کامل عشایر ایران» بتدریج فراهم سازند.

این است که مجله بررسی‌های تاریخی با توجه با اهمیت این موضوع که در حکم وظیفه ای ملی برای محققان است از این پس مبحثی بدین منظور باز خواهد کرد و صفحاتی چند برای درج مقالات و نکات مربوط به این موضوع اساسی اختصاص خواهد داد و انتظار دارد محققان و دانشمندان نیز نتیجه بررسی و تحقیقات خود را برای درج در این مجله بهرستند تا بتدریج مواد و مصالحی برای تدوین این مبحث مهم از تاریخ اجتماعی ایران، جمع و فراهم گردد و اینک بمنظور گشایش این مبحث جدید فهرستی الفبائی از تألیفات و مقالات نوشته‌هائی که تا کنون در این زمینه در مطبوعات فارسی بچاپ رسیده است در این شماره ذکر می‌کنیم:

(۱) نتیجه این تحقیقات گاه بگاه بصورت مقالاتی در مجله هنر و مردم، بچاپ میرسد.

فهرست کتابها و مقالاتی که تا کنون بزبان فارسی درباره عشایر ایران نوشته شده است :

الف - مقالات :

۱ - افشارهای خوزستان: کسروی، (احمد) - مجله آئنده سال ۱ ص ۲۴۱ بعد

۲ - « : « : « - چهل مقاله ص ۸۰ به بعد

۳ - ایل افشار : « : « - مجله آئنده سال ۲ ص ۵۹۶ بعد

۴ - « : « : « - چهل مقاله ص ۱۲۲ به بعد

۵ - « : « : « : افشار (دکتر محمود) - مجله آئنده سال ۱ ص ۵۳۰ بعد

۶ - ایلات و عشایر استان آذربایجان غربی : روزنامه کوهستان سال ۲ شماره ۵۹

۷ - ایلات جوانرودی : خوشه سال ۱ شماره ۲

۸ - اسرار ایلات جنوب : خواندنیها سال ۷ شماره ۱۴

۹ - آداب و رسوم قومی (عشایر خوزستان): قائم مقامی (جهانگیر) - یادگار

سال ۱ شماره ۱۰

۱۰- ازدواج در میان عشایر جنوب : بهمن بیگی ، بهمن - خواندنیها سال ۵

شماره ۵۲

۱۱- بختیاری : انصاری (مهندس) - رزم ماهانه شماره ۶

۱۲- تاریخ بختیاری : پژمان بختیاری - ماهنامه وحید از شماره ۲ سال سوم

و هنوز تمام نشده است

۱۳ - جغرافیای عشایری : یکرنگیان (سرتیپ حسین) - مجله ژاندارمری سال

۹ شماره ۱۰ و ۱۲

۱۴- در میان قشقائیان : دو شوتن (یولنس) - یغما س ۷ ص ۵۵۴ بعد

۱۵ - در ایل زعفرانلو : اطلاعات هفتگی س ۱۱ ش ۵۱۵

۱۶ - رسوم ایلپاتی : یاربخت سنجابی (عزیز) - عالم نسوان س ۷ ش ۱

۱۷ - ساعتی در حضور خان : خواندنیها دوره سوم ش ۲۶

- ۱۸ - طوایف شوش : قائم مقامی (سرهنک مهندس جهانگیر) -
یادگار : س ۱ ش ۷
- ۱۹ - طوایف میان آب : قائم مقامی (سرهنک مهندس جهانگیر) -
یادگار : س ۲ ش ۴ و ۸
- ۲۰ - عشایر جاف : مگری (محمد کیوان پور) - ماد : س ۱
- ۲۱ - عشایر کرد (طوایف سنجاپی) : مگری (محمد کیوان پور) -
یادگار س ۴ ش ۶ تا ۱۰ و س ۵ ش ۱ تا ۵
- ۲۲ - عشایر ایران : گودرزی (مهندس کریم) - رزم ماهانه ش ۲
- ۲۳ - عشایر جبال بارز : درخشان (حسن) - مجله مردم شناسی س ۲ ص ۱۶ ببعده
- ۲۴ - قبایل سکوند : قائم مقامی (سرهنک مهندس جهانگیر) -
یادگار : س ۱ ش ۷
- ۲۵ - قبایل جانکی : قائم مقامی (سرهنک مهندس جهانگیر) -
یادگار : س ۳ ش ۳ و ۵ و ۹ و ۱۰
- ۲۶ - کردها : سفر استیان - طوفان هفتگی دوره جدید ش ۱۶
- ۲۷ - کردها : شکیبا (حسین) - پشتون ج ۱ ش ۲
- ۲۸ - کردستان ایران : صدیق - رزم ماهانه ش ۷
- ۲۹ - لر کی ها : قائم مقامی (سرهنک مهندس جهانگیر) - یادگار س ۳ ش ۱
- ۳۰ - لولیان . زرین کوب ، عبدالحسین - ایندوایرانیکا ج ۶ ش ۱
- ۳۱ - مسئله هزاره جات : فوشه (آ) - ترجمه دکتر بهنام - در کتاب تمدن ایرانی
ص ۴۱۹ ببعده
- ۳۲ - وضعیت یکی از قبایل بزرگ (کردها) : علی اصغر شمیم - مجله تعلیم
و تربیت س ۸ ش ۹
- ب - کتابها
- ۳۳ - ایل باصری : بارث (فردریک) - ترجمه دکتر ودیعی - چاپ سال ۱۳۴۳

- ۳۴ - جغرافیای عشایری : ستارمنش (سرهنگ محسن) - درمجله ژاندارمری
س ۸ ش ۱ تا ۹ و ۱۲ - س ۹ ش ۱ تا ۱۱ .
- ۳۵ - چادر نشینی در کوهستانها و بر روی فلات های آسیای غربی : بارث
(فردريك) - ترجمه دکتر ورجاوند - ضمیمه کتاب روش
بررسی و شناخت ایلات .
- ۳۶ - روش بررسی و شناخت کلی ایلات عشایر : تألیف دکتر پرویز ورجاوند
چاپ سال ۱۳۴۴ .
- ۳۷ - عرف و عادت در عشایر فارس : بهمن بیگی (محمد بهمن) - چاپ سال ۱۳۲۴ .
- ۳۸ - کرد و بیوستگی نژادی : رشید یاسمی .
- ۳۹ - کوهگیلویه و ایلات آن : باور (محمود) چاپ سال ۱۳۲۴ .

طاق بستان

شکارش

مهندس حاکمی

رئیس موزه ایران باستان

در پنج کیلومتری شمال شرقی شهر کرمانشاه، در کنار چشمه آبی که از زیر کوه سنگی عظیمی بیرون می‌آید و از برکت آن دریاچه کوچک زیبایی بوجود آمده است، نقوش چند از دوران ساسانی بر روی صخره- های کوه حجاری شده است و این مجموعه با هوای معتدل آن محیط، منظره زیبایی بوجود آورده است.

وضع طبیعی این منطقه پیش از زمان ساسانی مانند امروز نبود بلکه در اطراف آن بیشه های انبوه و نیزارهای فراوان وجود داشت که از این لحاظ برای شکار گراز و پرندگان آبی و صید ماهی

مناسب بود و حالیه، بقایای آن بیشه ها و نیزارها را که تا کنار رود قردسوا امتداد داشته با اندک تغییری که در اثر عوامل طبیعی و ایجاد کشتزارها بوجود آمده میتوان مشاهده نمود. بنابراین بعلت موقعیت طبیعی و آب و هوای معتدل، محل مزبور مورد توجه پادشاهان ساسانی قرار گرفت و آنجا را برای تفرج و شکار گاه سلطنتی انتخاب نمودند ضمناً مناظری که بر روی صخره های طاق بستان از زمان خسرو دوم (خسرو پرویز) باقیمانده مؤید این نظر است. چه با اندک دقتی میتوان قرائنی بین نقوش و وضع محل نامبرده پیدا کرد و بطور یقین گفت که مجالس شکار طاق بستان کاملاً جنبه محلی داشته و مربوط به همان منطقه است.

حجاریهای طاق بستان شامل سه قسمت است که بشرح هر یک بترتیب می پردازیم:

نقش برجسته اردشیر دوم - (۳۸۳ - ۳۷۹ میلادی) این مجلس يك صحنه از پیمان مذهبی است که تصویر شاه در وسط قرار گرفته و در سمت راست او شکل خدای آهورامزدا نقش شده است که حلقه مودت را بدو می سپارد. در سمت چپ شاه صورت مهر با هاله نورانی قرار گرفته که برسمی در دست دارد. و بر روی يك گل آفتاب گردان (لوتوس) ایستاده است. در زیر پاهای شاه و آهورامزدا بیکر شخصی که بنظر دشمن مغلوبی است مشاهده میشود (شکل ۱) در سمت چپ نقش برجسته اردشیر دوم، دو طاقنمای کوچک و بزرگ در سنگ کنده شده است:

نقوش برجسته شاپورها - در طاق کوچک که بوسیله شاپور سوم (۳۸۳-۳۸۸) ساخته شده است تصویر این شاهنشاه پدرش شاپور دوم را که روبروی هم ایستاده و دستهای آنان به قبضه شمشیرهای بلندی قرار دارد بر دیوار مقابل طاقنما حجاری نموده اند و کتیبه هائی بخط وزبان پهلوی در کنار نقوش مزبور بر روی سنگ حک شده است. (شکل ۲) که یکی از آنها مربوط بشاهپور دوم شاهنشاه ساسانی است و کتیبه دیگر متعلق بشاهپور سوم پسر شاهپور دوم است.

الف- کتیبه شاهپور دوم در ۹ سطر بدین مضمون است: این پیکر مزداپرست خداوندگار شاهپور شاهنشاه ایران و غیر ایران [ایران و انیران] از نژاد پاک آسمانی، زاده خدایان، پسر مزداپرست خداوندگار شاهنشاه ایران و غیر ایران از نژاد آسمانی زاده خدایان، پسر مزداپرست خداوندگار هرمز شاهنشاه ایران و غیر ایران از نژاد پاک آسمانی نوه خداوندگار نرسی شاه شاهان.»

ب- کتیبه شاپور سوم در ۱۳ سطر: «پیکر مزداپرست خداوندگار شاهپور شاه ایران و غیر ایران از نژاد آسمانی زاده خدایان، پسر مزداپرست شاپور شاهنشاه ایران و غیر ایران از نژاد پاک آسمانی، زاده خدایان نوه خداوندگار هرمز شاهنشاه.»

طاق بزرگ یا طاق خسرو دوم - در سمت چپ و جنب طاقنمای شاهپور هاطاق بزرگی وجود دارد که بعقیده ک. ایردمان^۱ این طاق بدستور پیروز پادشاه ساسانی که بین سالهای ۴۸۳-۴۵۷ میلادی میزیسته ساخته شده است ولی ارنست هر تسفلد^۲ که سالها در ایران مشغول کاوشهای علمی بوده است بنیان گذار این طاق بزرگ را خسرو دوم (خسرو پرویز) میدانند که از سالهای ۵۹۰ تا ۶۲۸ برای ایران سلطنت میکرد (شکلهای ۳ و ۴) و نیز این شاهنشاه در نظر داشت مجموعه‌ای از طاقنماهای سه ایوانی در این محل ایجاد نماید که طاق بزرگ در وسط و دو طاقنمای کوچک در طرفین آن قرار میگرفت. در طرف راست این طاق بزرگ طاق شاهپور سوم قرار داشت که این نظر را تأیید مینماید ولی ساختمان طاقنمای کوچک سمت چپ بععلی نامعلوم بتعویق افتاد و هیچوقت عملی نگردید.

جبهه طاق بزرگ تماماً حجاری شده است و در طرفین آن نقش دو درخت زندگی بابر گهاو گل‌های کنگر بسبک تخیلی (Stylisée) ساخته اند (شکل ۴). و در گوشه‌های بالای طاق دوفرشته بالدار که مظهر ربه النوع فتح و پیروزیست

۱- K. Erdmann از باستانشناسان آلمانی است.

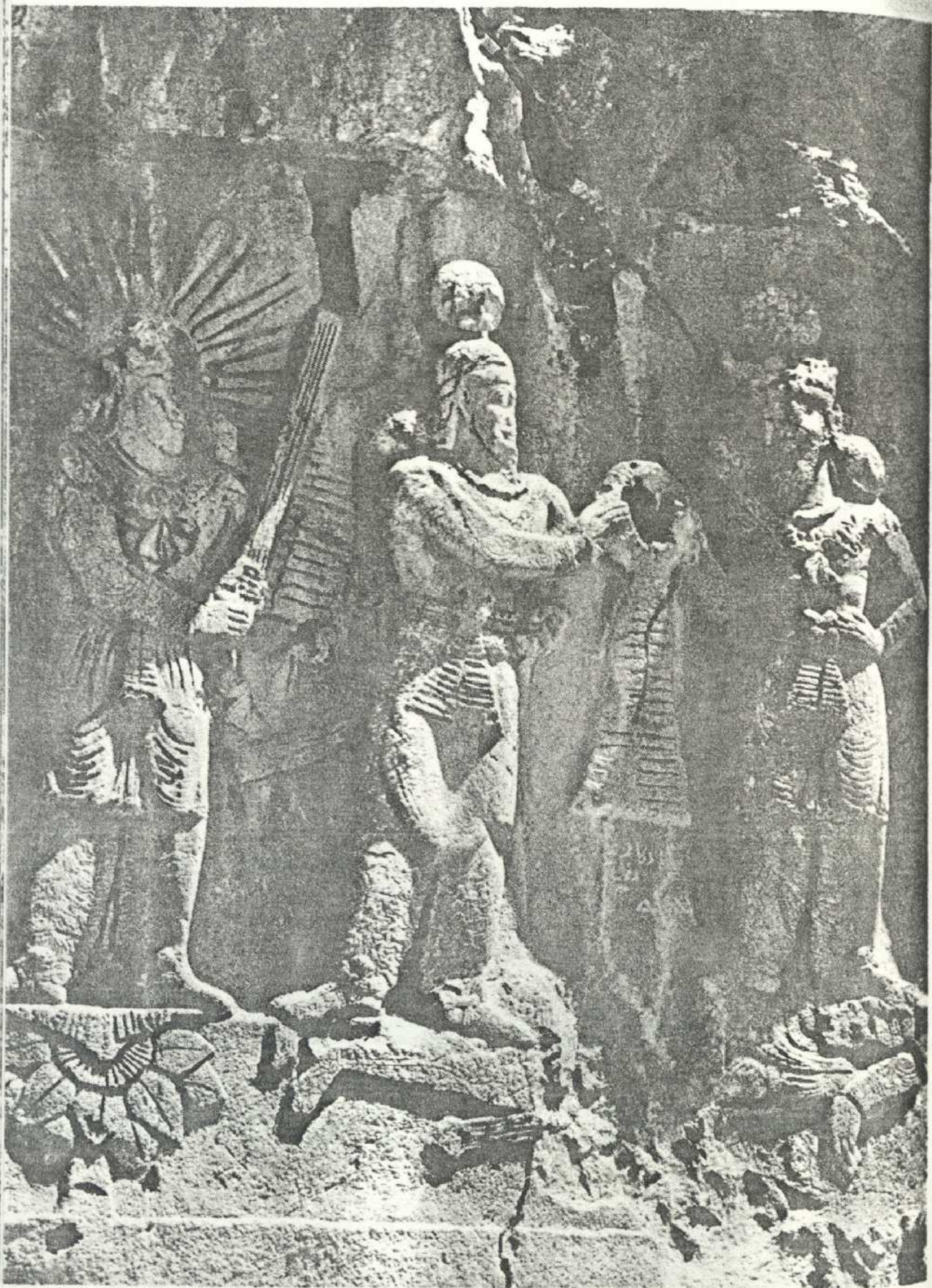
۲- E. Herzfeld

مشاهده میشود که در دست هر يك تاج افتخاری مزین به نوار چین دار قرار دارد و در وسط طاق نما شکل قرص ماه را در وسط دو نوار چین دار نشان داده اند. در دیوار مقابل طاق دوردیف نقش بسیار برجسته در سنگ حجاری شده است. نقش برجسته فوقانی يك مجلس اعطای سلطنت را نشان میدهد که شاه در وسط ایستاده و در دست او تاج مزین بانوار است که از طرف آورمزد که در طرف راست قرار گرفته باو اعطا میشود. در پشت شاه شکل ربه النوع ناهید، مظهر فراوانی و برکت را حجاری نموده اند که تاج دیگری به شاه تقدیم میکند.

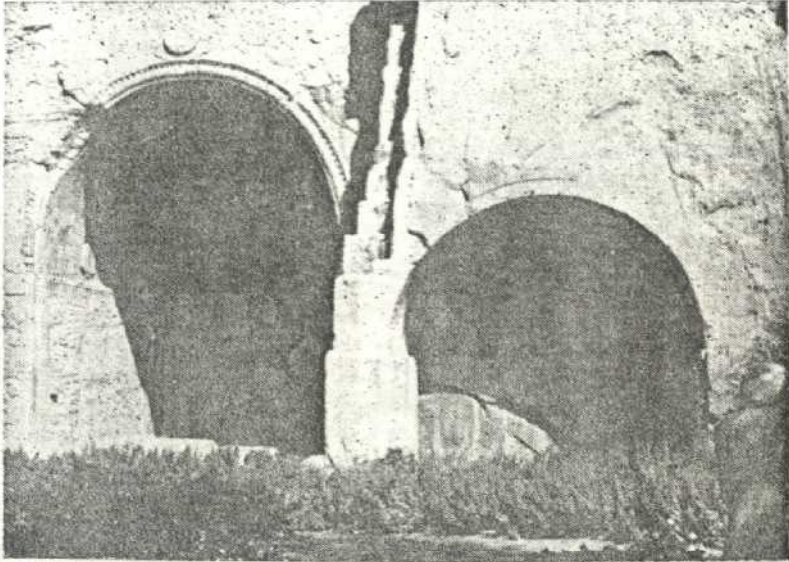
در پائین نقش برجسته فوق تصویر کاملاً برآمده^۱ خسرو دوم را سوار بر اسب بالباس سواره نظام پوش ساسانی نشان میدهد در دست راست شاه نیزه ایست که حال حمله بخود گرفته است. سر و بدن شاه کاملاً در زیر زره مخفی شده است و گردن و سینه اسب هم مستور از زره میباشد که در هنگام جنگ بقسمت حساس بدن او آسیبی نرسد، (شکل ۶ و ۵)

در دو طرف بدنه این طاق دو مجلس شکار بر روی سنگ با ضخامت کم حک شده است.^۲ در سمت چپ مجلسی از شکار گزاران در يك مرداب بانیرازهای انبوه نشان میدهد که مرغابی و ماهیان فراوانی هم دارد. در قسمت چپ این مجلس پنج ردیف فیل مشاهده میشود که بر روی هر يك دو سوار قرار گرفته و گرازهای شکار شده را حمل مینمایند. در بالای این نقش برجسته يك قایق پاروئی، زمانی حمل میکنند که در حال خواندن آواز و کف زدن هستند و عده ای از زنان آنرا بحرکت در می آورند. قایقهایی که در وسط در حال حرکتند تماماً حامل زنان میباشند و قسمت جالب این نقش برجسته آنست که دو مرحله از شکار را مشخص میسازد. بنابراین هر قایقی را دو مرتبه نشان میدهد. (شکل ۷)

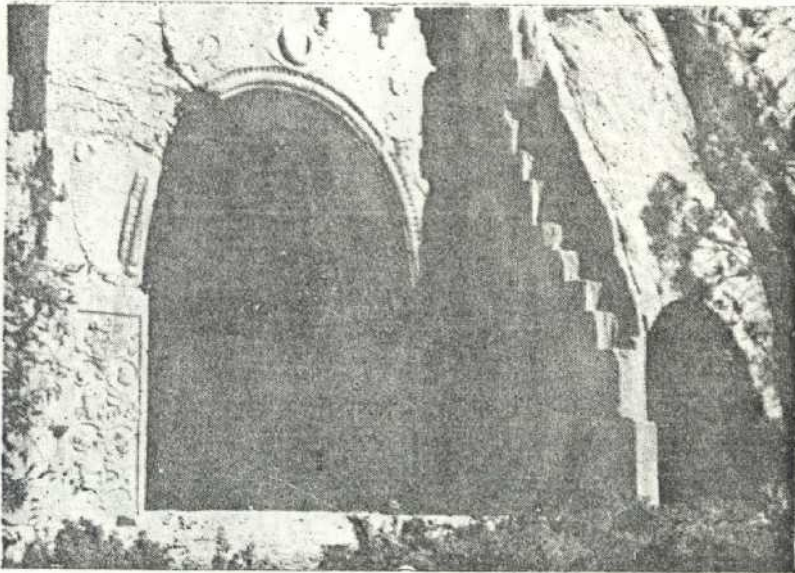
در يك مرحله تصویر شاه را بزرگتر از سایرین در حال تیراندازی مجسم نموده اند در حالی که زنی در سمت چپ باوپیکان میدهد و در سمت



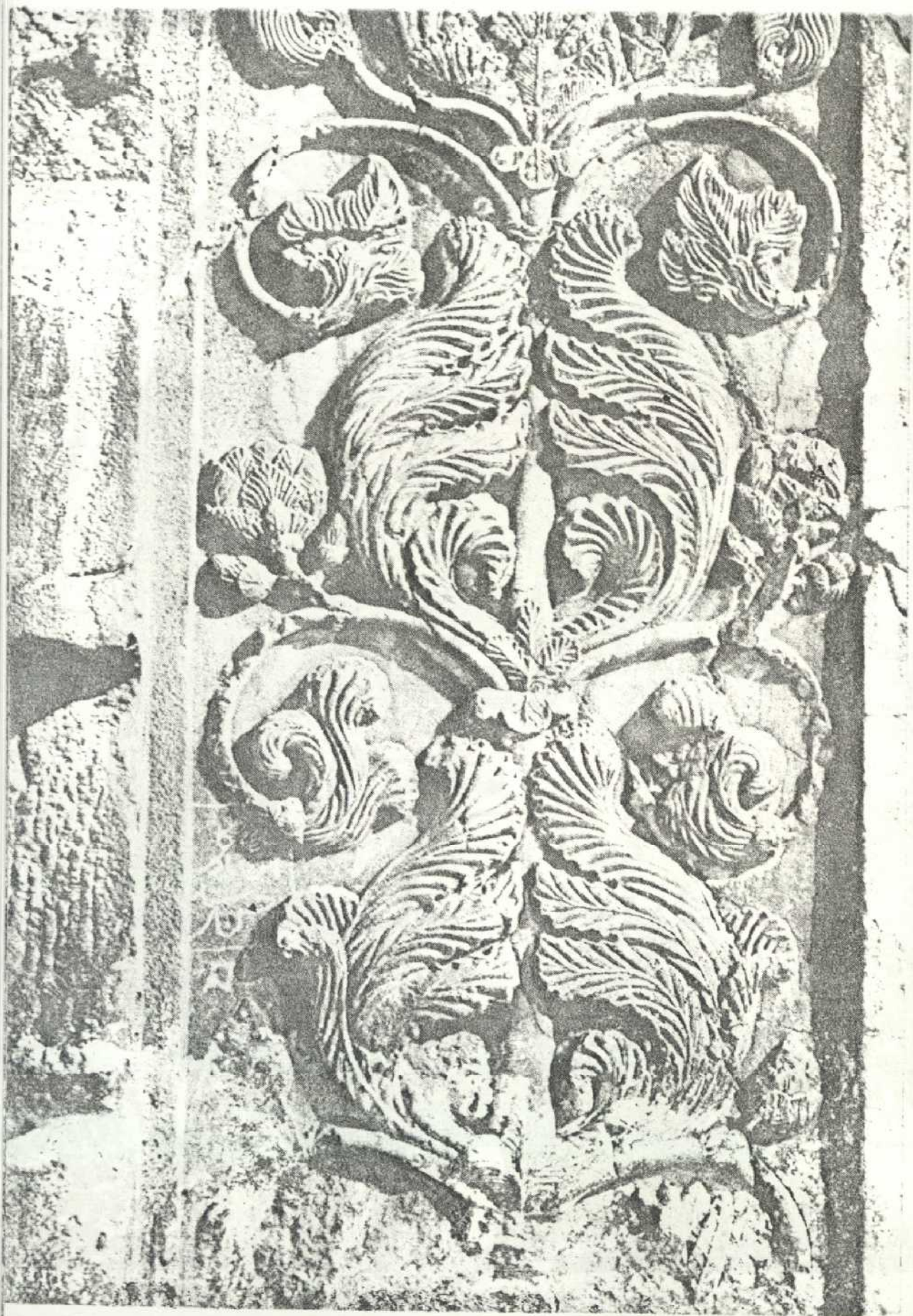
شکل ۱ - از حجاریهای طاق بستان



شکل ۲ - طاق بستان : طاق بزرگ و طاق کوچک



شکل ۳ - طاق بستان : طاق بزرگ و نقشهای جبهه آن



شکل ۴ - طاق بستان : حجاریهای جبهه طاق بزرگ (هنرهای ایران : آندره گدار)



شکل ۵ - حجاری های داخل طاق بزرگ (هنرهای ایران - آندره گدار)



شکل ۹ - سرستون طاق بستان



شکل ۱۰ - یکی از سرستونهای طاق بستان

راست زن دیگری مشغول نواختن چنگ است. در قایقی که عقب قایق شاه قرار گرفته زنان چنگ زن مشغول نواختن میباشند. ضمناً دو گراز را شاه شکار کرده است. در سمت راست این شکار گاه دو قایق دوباره ظاهر میشود. در اینجا دور سر شاه را هاله‌ای احاطه نموده و کمان را که زه آن باز است با دست چپ نگاه داشته. و این امر علامت آنست که شکار با آخر رسیده است. در پائین مجلس شکار دسته‌های فیل سوار مشغول جمع‌آوری حیوانات شکار شده هستند که از پشت بزمین افتاده‌اند. لباس‌ها غالباً گل‌دار میباشند و در حدود سی نقش مختلف روی لباس شاه دیده میشود که غالب آنها بر روی پارچه‌های زمان ساسانی دیده شده است.

در بدنه راست طاق مزبور (شکل ۸) شکار گاه دیگری است که در آن شکار چرگه گوزن را نشان میدهد. در قسمت وسط این نقش شکار گاه بوسیله یک دیوار مستطیل شکل محصور شده است. در این نقش برجسته شکل شاه را سه مرتبه نشان داده‌اند. در قسمت بالا شاه سوار بر اسب خود را آماده شکار مینماید و زنی چتری را بالای سر او نگاه داشته است پشت سر شاه زنانی صف کشیده‌اند که بعضی مشغول نواختن آلات موسیقی هستند و در سمت مقابل بر روی سکویی که از سطح زمین ارتفع دارد عده‌ای از رامشگران نشسته‌اند که بعضی‌ها چنگ مینوازند و برخی بدست کوبی اشتغال دارند در پائین این صحنه در وسط شاه سوار بر اسب و کمان بردست بحال تاختن در تعقیب گوزن‌هاست و در پائین این شکار گاه تصویر شاه را در حالیکه تیردان بدست گرفته و از شکار مراجعت میکند. نشان میدهد. در طرف چپ تعدادی شتر مشغول حمل گوزن‌هایی که شکار شده هستند.

این نقش برجسته یک وضع استثنائی دارد چه سازنده آن سعی نموده که حالات مختلف را در یک صحنه مجسم سازد و در حقیقت میتوان آنرا یک نوع نقاشی فرض نمود که بر روی سنگ حک شده است.

محل واقعی این شکار گاه که در طاق بستان نقش آن مجسم شده است از محل مزبور زیاد دور نیست. جهانگردان و مسافرینی که غالباً از کرمانشاه به طاق-

بستان می آیند در نزدیکی این محل بقایای دیوارهایی را که متعلق بزمان ساسانی و در سمت راست جاده است ملاحظه مینمایند بدون آنکه باین امر توجه داشته باشند که این محل دیوار کشیده همان شکار گاه قدیمی است که روزگاری پادشاهان ساسانی در آن به شکار جر که مشغول بوده اند و متاسفانه قسمتی از دیوار مزبور بعلت عبور جاده جدید قطع شده است ولی قسمت اعظم آن که در طرف راست جاده وجود دارد هنوز پابرجاست و بعلت وجود نقش آن در طاق بستان از لحاظ تاریخی بسیار واجد اهمیت بوده و حفظ آن بسیار ضروری بنظر میرسد.^۱

در مقابل طاق و نزدیک چشمه، مجسمه ناقصی از خسرو دوم نیز موجود است که معلوم نیست بدست چه کسانی در داخل دریاچه مقابل طاق بستان افتاده بوده و در نتیجه قسمت اعظم آن از بین رفته است.

در این مجسمه خسرو را در حال ایستاده می بینیم که دست های خود را بر روی شمشیر گذارده است ولی بسبب آسیب فراوانی که این مجسمه دیده است تشخیص وضع کامل آن غیر مقدور میباشد

در طاق بستان يك جفت سرستون از دوران ساسانی نیز وجود دارد که در یک طرف آن نقش خسرو دوم و در سمت دیگر تصویر ربه النوعی دیده میشود که تاج گلی در دست راست و گل لوتوسی در دست چپ دارد (شکل های ۹ و ۱۰).

طاق بستان امروزه علاوه بر جنبه تاریخی و باستانی که بسیار مورد توجه دانشمندان باستان شناس بوده، بعلت موقعیتی که دارد از لحاظ جهانگردان نیز در خور اهمیت میباشد.^۲

۱ - این نکته که تحقیق و کشف نویسنده فاضل این مقاله است بسیار حائز اهمیت میباشد (بررسی های تاریخی)

۲ - هنگامی که مجله زیر چاپ بود مقاله دیگری در مورد طاق بستان بدقتر مجله رسید که نظریه کاملا جدید و تازه ای است و چون چاپ آن در این شماره دیگر امکان نداشت در شماره دیگر آنرا بچاپ خواهیم رسانید (بررسی های تاریخی)

ارزش تعلیمات جنگی

در عصر درخشان ساسانی

در عصر فرحنده ساسانیان
که درخشانترین دوره تاریخ
ایران باستان بسویژه درزمینه
دانش و فرهنگ است، هزارها
کتاب در زمینه های گوناگون
دانش و ادب و هنر و مسائل مذهبی
و حقوقی و افسانه ها و داستانها
نوشته شده بوده و تا آنجا که آثار
موجود حسایت دارد میتوان بجرأت
ادعا کرد که ایران آن زمان، کانون
علم و فرهنگ و هنر جهان بوده
است.

نام برخی از این کتابها در
متون کتب عصر اسلامی آمده و
نیز برخی از آنها بزبان عربی
ترجمه شده و پایه و بنیاد فرهنگ
درخشان عصر اسلامی گردیده
ست.

نوشته
سر محمد علی ابراهیم شوشتری

اما افسوس، گذشته از اینکه متون اصلی این کتابها از میان رفته و حوادث زمانه آن گنجینه‌های گرانبها را از دسترس ما بیرون برده است، ترجمه عربی آن کتابها بجز تعدادی انگشت شمار نیز باقی نمانده است.

در میان کتابهای تاریخ و ادب و سیری که در عصر اسلامی بزبان عربی نگاشته شده، تکه‌هایی بعنوان شاهد مطلب از آن کتابها نقل کرده‌اند که خوشبختانه هم اکنون باقیست و همین تکه‌ها که هر کدام در زمینه فن یا دانش مخصوصی است. ما را بگسترش میدان پهناور تمدن عصر ساسانی^۱ میتواند رهنمون گردد و درجه اعتلای آن تمدن درخشنده را باز گو کند.

بتشویق دوست دانشمندم دکتر بهرام فره‌وشی اینک دو تکه از آن ترجمه‌ها را که درباره فن سپاه‌گیری و باروگشایی و تعلیم سپاهیان در زمان صلح و بازرسی میزان ورزیدگی و پیشرفت سربازان است، از دو کتاب معروف ترجمه و در دو گفتار برای مجله گرامی «بررسی‌های تاریخی» می‌فرستم.

تیکه نخستین از کتاب اخبار الطوال تألیف احمد بن داود بن و نند دینوری مکنی بابو حنیفه در گذشته سال ۲۸۲ هجری است. این نویسنده در میانه سرگذشت خسرو اول ملقب به انوشیروان از جمله چنین آورده است:

«خسرو مردی از دبیران را که بابک پورنهران نام داشت^۱ که زیرک بود و بخردمندی و تواناتی مشهور. خسرو سرپرستی دیوان سپاه را باو سپرد. روزی بابک بشاه گفت: شهریار! مرا بکاری گماشته‌ای که پیشرفت آن در آنست که از من اندک سختگیری را تحمل کنی. هر چارماه یکبار رژه گرفتن از سپاهان و ادار ساختن هر دسته بتکمیل ابزار جنگی خود و رسیدگی بکار آموزگاران سپاه که تا چه اندازه دریاد دادن سوارکاری و تیراندازی بسربازان کوشیده‌اند و آیا در کار خود کوتاهی کرده یا پیش‌رفته‌اند انجام میگیرد. و توفیق در این کارها نیازمند سیاستی است که گردش کار را بر راه راست بدارد. خسرو گفت چیزی که درخواست کردی در سود آن، من و تو شریک هستیم و آسودگی خیال

۱- گمان میکنم نام پدر بابک مهران بوده که درجات عربی بواسطه اشتباه نساخان نهران شده و خاندان مهران از دودمانهای بزرگ ساسانی بوده و افراد این خانواده سمتهای بزرگی در کارهای دبیری و جنگی داشته‌اند.

پس از انجام آن، از آن من بتهایی است. برو و خواسته خود را بکار بند.
بابک دستور داد در میدان رژه سکویی برایش ساختند و بر آن فرشهای
گرانها گسترده. سپس بر سکو نشست و از سوی او ندا در دادند هر يك از
جنگیان. باید برای رژه در میدان حاضر شود. چون همگی آمدند در میانشان
خسرو را ندید، سپاهیان را مرخص کرد و از میدان باز گشتند. روز دوم نیز
چنین کرد و باز خسرو را در جرگه سپاهیان نیافت و آنان را مرخص کرد.

روز سوم فرمان داد جار کشیدند: هیچکس از جنگیان حق ندارد از
آمدن بمیدان باز ایستد حتی آن سربازی که با تاج و تخت گرامی گردیده است.
رژه ایست همگانی و هیچکس مرخصی ندارد و ملاحظه کاری را نیز در آن راه نیست.
چون این ندا بگوش خسرو رسید جامه جنگ در پوشید و بر اسب نشست
و خویشتن را در میدان بر بابک عرضه کرد. چیزیکه از اسواران در رژه ها
میخواستند اینها بود: برگستوان اسب، زره، کژاگند، خود، گردنپوش.
دو دستبند، دو ساقبند، يك نیزه، يك سپر، يك گرز کوچک که بکمر بند سوار
آویخته میشد، تبرزین و گرز بزرگ که بزین اسب آویخته بود، يك ترکش
که در آن دو کمان بود زه کرده باسی شاخه خدنگ، و دوزه یدکی بهم پیچیده
که سوار آنها را به پشت خود میآویخت.

خسرو با سلاح کامل، مگر آن دوزه یدکی که باید به پشت خود خویش
آویخته باشد خویشتن را بر بابک عرضه کرد. بابک سلاح او را واری
کرد و چون دوزه یدکی را نداشت او را برگردانید. شاه برگشت و دوزه
به پشت خود آویخت و بار دیگر آمد که از جلوی بابک بگذرد. بابک نام او
را بصدای بلند بر خواند و در دفتر یادداشت کرد و بانگ زد: حقوق آقای
همه جنگاوران چهار هزار و یکدرهم.

بیشترین حقوقی که بابک می توانستی داد چهار هزار درهم بود و او
حقوق خسرو را یکدرهم بیشتر کرد. چون رژه بی پایان رسید و سربازان
از میدان برگشتند بابک نزد خسرو رفت و گفت: شهریارا از سختگیری
که نشان دادم مرا سرزنش مکن زیرا اجرای دادگری و کندن ریشه تبعیض

جز این راهی نداشت. خسرو گفت کسیکه بر ما بخاطر اجرای قانون و صلاح پادشاهی سخت گیرد در برابر او بردبار خواهیم بود زیرا رفتار او مانند دارویی تلخ است که برای سودش آنرا باید خورد.

متن مورد بحث که ترجمه آن در بالا آورده شد و باید مأخوذ از کتاب خدای نامک عصر ساسانی باشد، ما را بچند نکته ارجدار در زمینه فن سپاهیگری در روزگار ساسانیان آگاه میسازد بدینگونه:

۱- از روی همه داستان بخوبی مستفاد میشود که در آن عصر، در اجرای فرامین و مقررات سپاهیگری حتی در زمان صلح نهایت دقت را بکار می بستند و میکوشیدند مقررات در مورد همگان یکسان اجرا شود و شخص شاه نیز از مقررات سربازی معاف نبود و چون خسرو فراموش کرده بود دو زه یدکی را در هنگام عرض سپاه به پشت خود خویش بیاویزد باید برگردد و دو زه را بیاویزد و باز جلو سکوی عرض بیاید تا نام او خوانده شود.

۲- و نیز از این سند چنین برمیآید که بالاترین حقوق افسر در عصر ساسانی ۴۰۰۰ درهم بوده. و چون در هم عصر ساسانی برابر ۴/۲۶۵ گرم وزن داشته است بهای آن بر مبنای نرخ سیم در امروز ۱۵ ریال و چهار هزار درهم چنین خواهد بود.

$$۶۰۰۰ \text{ ریال} = ۴۰۰۰ \times ۱۵$$

نکته ای که از دیدگاه اقتصادی باید در نظر گرفت آنست که در آنروز بهای سیم نسبت بدیگر کالاها خیلی بیش از عصر ما بوده بعبارت بهتر قدرت خرید در هم ساسانی یا ارزش پولی آن بیش از میزانی است که در بالا گفته شد و ما میتوانیم میزان آنرا از روی نسبت بهای سیم بزر بدست بیاوریم. نسبت بهای سیم به زر در عصر ساسانی برابر یک بسیزده بوده است در حالی که امروز نسبت بهای سیم بزر در بازار تهران برابر یک بچهل است. بنابراین باید رقم شصت هزار ریال را در سه ضرب کرد تا حقوق نقدی افسر عصر ساسانی بیول امروز مشخص گردد.

علاوه بر این حقوق، سربازان جیره و خواربار نیز میداشتند و در هنگام جنگ همگی مخارج از خزانه مرکزی پرداخته میشد.

اسناد

ومکاتبات تاریخی

در این شماره :

سواد و عکس ترجمه نامه فردیناند امپراطور اطریش
به محمد شاه قاجار .

این سند تاریخی و ارزنده ، ظاهر آقدیمترین سند
روابط ایران و اطیش است که در دسترس میباشد و
آنرا فاضل محترم آقای مجسن مفخم که کتابی مفصل
در مورد تاریخ روابط سیاسی اطیش در دست تألیف
دارند ، از مجموعه اسناد و مدارك تاریخی خود برای
درج در مجله بررسی های تاریخی در اختیار ما گذاردند
و مجله بررسی های تاریخی با سپاسگزاری از ایشان
بدرج آن مبادرت می نماید .

بررسی های تاریخی

فرزند کس غنیمت امپراطور و پادشاه آذربایجان و مملکت مجار و غیره
 با علیحضرت قدر قدرت قوی شوکت برادر والا کهر محمد شاه قاجار شهنشاه مملکت ایران
 و توران دعا و سلام فروز حد و قیاس برساند در این اوقات مسرت عدالت جابجا
 مجت و خدمت همراه بغیر بزرگ دولت علی ایران حسین خان وارد دارالکنت و بنده شده
 و نامه نمودت علامه شاهان را در مطلقا مخصوصه بطرف امپراطور از نسلیم و بیگامان دوستاران
 کرد و از مفهم آنها ابنا نمودت و حسن علیحضرت شهنشاه ایران باین محبت قلبی معلوم و آشکار
 و پیش محظوبت درونی و اخلاص پروری این محبت کردید امید داریم که علیحضرت شهنشاه
 نیز این دوستی به شک و شبهه باور و یقین فرمایند که غنای دوستانه ما اینست که در همه دیار و اقالیم
 مشرق و در مملکت واسع ایران آسایش و راحت ملل و اعم باقبال آن برادر بزرگوار پایدار
 و استوار خواهد بود و جناب الجلی بزرگ از حسن رفتار و قابلیت خود لایق و سزاوار حسن
 توجهت امپراطور است و نیز در خلوص نیت ما آگاهی حاصل نمود و ما همیشه طالب
 دوستی و یگانگی و از یاد عمر و دولت شهنشاه می مایل پیشم و بخواهیم که دوستی قدیم که در میان
 دولت قوی شوکت روز بروز بحسن نیت آن برادر والا کهر و اخلاص سنوی و آرزوی
 بانی اہم سلطنت و حکمرانی علیحضرت شاه
 امپراطور از زیادت و مستحکم تر شود بجز وجود

مسند ماد برب العباد در پای تخت شهر و نیز بعد از سیلاد مسیح ۱۸۲۹ مارت
 ۱۱۰۰

ترجمه نامه امپراطور

بعنایت آسند المملکت العالیجات

عکس ترجمه «نامه» امپراطور آتریش به محمد شاه قاجار

ترجمه نامه امپراطوران.

بغناية اله الملك الوهاب

فردیناندوس نخستین امپراطور و پادشاه آوستریا و ممالک مجار و چه
و غیره هم باعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت برادر والا گهر محمد شاه قاجار
شهنشاه ممالک ایران و توران دعا و سلام فرو از حد و قیاس میرساند. در این
اوقات مسرت علامات جناب عالیجاه مجدت و نجدت همراه سفیر بزرگ دولت
علیه ایران حسین خان وارد دارالملک وینه شده و نامه مودت علامه شاهانه
رادر ملاقات مخصوصه بطرف امپراطوران تسلیم و پیغامات دوستانه را بیان
کرد و از مفهوم آنها اثبات مودت و دوستی اعلیحضرت شهنشاه ایران باین محب
قلبی معلوم و آشکار و باعث محظوظیت درونی و اخلاص پروری این محب گردید.
امیدواریم که اعلیحضرت شاهنشاهی نیز این دوستی بی شک و شبهه [را] باور و یقین
فرمایند که تمنای دوستانه ما اینست که در همه دیار و آفاق مشرق و در مملکت
واسع ایران آسایش و راحت ملل و امم باقبال آن برادر بزرگوار پایدار و استوار
خواهد بود و جناب ایلچی بزرگ از حسن رفتار و قابلیت خود لایق و سزاوار
حسن توجهات امپراطوران گشت و نیز در خلوص نیت ما آگاهی حاصل نمود
و ما همیشه طالب دوستی و یگانگی و ازدیاد عمر و دولت شهنشاهی مایل میباشیم
و میخواستیم که دوستی قدیم که در میان دو دولت قوی شوکت روز بروز بحسن
نیت آن برادر والا گهر و اخلاص مندی و آرزوی امپراطوران زیادتر و مستحکم تر
شود بمنه و جوده. باقی ایام و سلطنت و حکمرانی اعلیحضرت شاه ایران بی-
پایان و مستدام باد. برب العباد. در پای تخت شهر وینه بعد از میلاد مسیح
اواخر مارت ۱۸۳۹

دوست. فردیناندوس

بزرگن دوستی به نعل و سپه باور و چین را باید نه ممانق نوسا -

مشرق و در مملکت واسع ایران آسایش و راحت ملل و المم باقبال آن برادر بزرگوار پادشاه

و استوار خواهد بود و جناب العلی بزرگ احسن رفقا و قاپوت خود لایق و سزاوار حسن

نوبت بر طرود را گشت و نیز در خلوص نیت ما آگاهی حاصل نمود و ما همیشه طالب

حسنی و یکاکنی و از یاد عمر و دولت شاهی مایل پیشم و میخواهیم که حسنی قدیم که در میان

دولت قوی شوکت روز بروز بحسن نیت آن برادر والا کهر و اخلاصی منوی و آرزوی

بانی سلطنت و حکمرانی ^{شاه} عظیم حضرت
امپراطورانه زیادتر مستحکم تر شود بمذ و تود

ایران به پایان و مستدام باد بر بعباد در پای تخت شهر و بند بعد از میلاد مسیح ۱۱۳۵
۱۱۳۵

حوت
فردیناندهی

Traduit
par V. de Dufour,
Conseiller aulique actuel
Chargé des fonctions
d'interprète de Cour.

«مورخ باید سیر فکر بشر را که در عالم نظم غیر قابل اجتناب بخود
واگذار شده تعقیب کند.»

ولتر Voltaire



«عالیترین مقام و درجه در فرهنگ بشری شناسائی بشریت
است. تاریخ، برای رسیدن باین مقام حدود مرسوم خود را در باب
امور جامعه و جنگ و مذهب شکسته تا بتواند همه تجلیات روح
بشری را ثبت نماید. ادبیات که بیان خواسته‌ها و آرزوها و تخیلات
و ذوق بشر است باندازه علم که نمودار اراده او برای کسب دانش
است باین پیشرفت کمک شایان نموده است. کمک ادبیات منحصراً
بسیک و شکل نبوده که در کتب بعنوان «تاریخ از جنبه ادبیات
ذکر شده» بلکه بمراتب فراتر رفته و بمورخین بصیرتی عمیق و
دقیق نسبت بروح بشری اعطاء کرده است. ولی هر وقت مورخ
طوری تحت تاثیر ادبیات قرار گرفته که از علم غافل مانده یا برعکس
علم بر جنبه ادبی فائق آمده، تصویری که از حال بشر داده شده تار
و نادرست است. تاریخ وقتی بمرحله کمال نزدیک میشود که دانش و
هنر هم آهنگ با هم کار کنند..»

از کتاب «فلسفه تاریخ» تألیف

امری نِف Emery Neff ترجمه دکتر فریدون

بقلم پروفیسور R. M. SAVORY

استاد دانشگاه تورنتو (کانادا)

از چہ موقع

ایرانیان برای اولین بار

اسلحہ گرم بکار بردند

ترجمہ :

سر تپ رجبعلی امیری

توضیح

این مقاله، متن سخنرانی آقای پروفیسور راجر سیوری است که در یکی از جلسات «شعبه منابع تاریخ» کنگره ایران شناسان تهران ایراد کردند و در جلسه مزبور توضیحاتی نیز از طرف چند تن از اعضای ایرانی کنگره من جمله آقای استاد مجتبی مینوی در تکمیل سخنان پروفیسور سیوری بیان شد که بسیار مهم و حائز اهمیت بود و بسبب اهمیت موضوع، از تیسار سرتیب امیری خواهش شد سخنرانی غزبور را برای درج در مجله بررسی های تاریخی بفارسی برگردانند و اینک ترجمه آن از نظر خوانندگان محترم میگذرد و ضمناً مجله بررسی های تاریخی از استاد عالیقدر آقای مجتبی مینوی و همچنین از محققان دیگری که در این خصوص اطلاعاتی مکمل و اضافی دارند خواهش میکند تحقیقات و اطلاعات خود را بمنظور تکمیل و توضیح این مبحث مهم برای درج در مجله بررسی های تاریخی مرحمت فرمایند.

بررسیهای تاریخی

بتعلم پروفیسور R.M. SAVORY

استاد دانشگاه تورنتو (کانادا)

از چه موقع
ایرانیان برای اولین بار
اسلحه گرم بکار بردند

ترجمه

سر تیب رجبعلی امیری

در چند سال قبل اینجانب در چاپ جدید دائرة المعارف اسلامی بتفصیل درباره باروت نوشتم. در این فصل دلائل و علل این که ایرانیان خیلی دیرتر از عثمانیها با اسلحه گرم و طرز بکار بردن آن آشنا شدند مطالبی ذکر کرده و نتایجی گرفتم. شاید علت عمده شکست ایرانیان در جنگ چاندوران (سال ۱۵۱۴) نتیجه عدم بکار بردن اسلحه گرم از طرف آنان بود. با این شکست در صورتی که دولت صفوی اقدام مهمی در حفظ اراضی خود در مقابل عثمانیها نکرد ولی بدلائل زیر سرزمینهای رانیز از دست نداد.

سلطان سلیم پادشاه عثمانی

پس از اشغال تبریز بعلت اینکه

افسران گاردش نخواستند زمستان را در ایران بگذرانند از ایران عقب‌نشینی کرد.

ارتش عثمانی خارج از حد مقدمات خود دارای مواصلاتی فوق‌العاده طولانی شده بود و از مراکز تدارکاتی خود دور بود.

با اینکه دولت صفوی پس از این شکست، چیزی از سرزمینهای خود را از دست نداد ولی اثراتی روحی در شاه اسماعیل پادشاه جوان صفوی باقی گذاشت و نیز توازن ناپایداری را بین افراد قزلباش و تاجیک یعنی ترکها و پارسیها در کلیه سیستم اداری دولت صفوی بوجود آورد.

در مورد اینکه چرا ایرانیان در آن زمان سلاح گرم علاقه‌ای نداشتند، در جاهای دیگر بحث کرده و در اینجا در این مورد مطلبی ذکر نمی‌نمایم.

پس از شکست ایرانیان در جنگ چالدران دولت صفوی در کلیه کشمکشهای خود با عثمانیها حالت دفاعی پیش گرفت و تا حدود سه ربع قرن یعنی تا سلطنت شاه عباس بزرگ ابتکار عملیات در دست عثمانیها بود.

شکست ایرانیان از عثمانیها در جنگ چالدران برای دولت جوان صفوی ضایعه بزرگی بود و این شکست بعلت بکار نبردن اسلحه گرم از طرف ایرانیان بود.

در این جنگ ارتش صفوی با اسلحه گرم مجهز نبود و اصولاً تا آن زمان ایرانیان با طرز بکار بردن این سلاح نیز آشنائی نداشتند. اسلحه گرم در حدود یک قرن بعد بوسیله دونفر انگلیسی بنام سر آنتونی و روبرت شرلی بایران وارد و تدریجاً متداول گردید.

در مقاله‌ای بقلم اینجانب بعنوان افسانه شرلی که قریباً در یکی از مجلات ایران بچاپ میرسد اینجانب امیدوارم که توانسته باشم تاریخ ورود اسلحه گرم بایران را در این مقاله بخوبی تشریح نمایم.

شواهدی از منابع اروپائی و ایرانی در دست است که ثابت میکند ادعای اینکه برای اولین بار برادران شرلی اسلحه گرم را بایران آوردند یک ادعای بی‌اساس و واهی است.

من نمیخواهم مطالبی را که در مقاله مزبور نوشته ام اینجا تکرار کنم. بطور کلی در این مقاله باین سؤال یعنی تاریخ قطعی ورود اسلحه گرم به ایران پاسخ منجزی داده نشده ولی تا سرحد امکان جوابی برای آن تهیه شده. حالا این سؤال پیش میآید. در صورتیکه برادران شرلی اسلحه گرم را بایران معرفی نکردند پس چه کسی و چه موقع آنرا باین کشور وارد کرد. من بطور مختصر سعی میکنم شواهدی را که بوسیله آن ها میتوان تاریخ شروع بکار بردن اسلحه گرم را بوسیله ایرانیان نشان داد ذکر نمایم.

در صورتیکه هر یک از رفقای من اطلاعات بیشتری در این زمینه بدست آورده و یا بمراجع قدیمی تری دسترسی پیدا کرده اند من خیلی بشنیدن آن ها علاقه مندم.

ساده تر است که این بررسی را تحت دو عنوان اسلحه گرم انفرادی و توپخانه مورد بررسی قرار دهیم.

توپ

آخرین تحقیقات نشان میدهد که اولین توپ در اروپا در حدود ۲۵ ساله آخر قرن ۱۴ ریخته شد. زمان و محل قطعی ساختن توپ هنوز مورد بحث است.

تصور میشود که اولین توپ یا در فلورانس در سال ۱۳۲۰ و یا در آلمان در چند سال قبل از آن ساخته شده است ولی قدر مسلم اینستکه در نیمه دوم قرن ۱۴ توپخانه بوسیله کلیه قدرتهای نظامی اروپائی مانند انگلستان، اسپانیا و پرتغال بکار برده شد.

این سلاح جدید که باعث انقلابی در صنعت جنگ گردید در حدود سال ۱۴۲۰ بوسیله امپراطوری عثمانی بکار برده شد. و آنها در بکار بردن آن در سال ۱۴۵۳ در محاصره شهر استانبول با توپهای فوق العاده بزرگی که ساخته بودند مهارت خود را بخوبی نشان دادند.

بر خلاف گفته ها و روایاتی که تا کنون عموم مورد قبول قرار داده اند در

آن زمان حکمرانان ایرانی از توسعه سلاحهای گرم بی اطلاع نبودند. مامیدانیم که در سال ۱۴۷۱ حکومت ونیز محموله‌ای از اسلحه گرم برای حکمران آق قوینلو، اوزون حسن به تبریز ارسال نمود ولی این محموله در قبرس ربوده شد.

دو سال بعد یعنی در سال ۱۴۷۲ عثمانیها هنگامیکه اوزن حسن را در قسمت بملیای رودخانه فرات شکست دادند عملاً اثرات بکار بردن توپخانه را در جنگ باو نشان دادند.

اوزون حسن با ونیزیها تماس گرفته بود و در سال ۱۴۷۸ ونیزیها ۱۰۰ نفر توپچی با تجربه جهت توسعه این سلاح برای او مأمور کردند. از این گروه هیچ گونه خبری در دست نیست ولی ظاهراً آنها در حکومت آق قوینلو شروع بکار کرده بودند زیرا در همان سال (۱۴۷۷) توپخانه، بوسیله سلطان خلیل آق قوینلو در جنگ بر علیه دشمن خود که یکی از شاهزادگان آق قوینلو بنام تارنجی امینی بود بکار برده شد^۱

در همان کتاب نکات دیگری در مورد بکار بردن توپخانه بوسیله سلاطین آق قوینلو در سالهای ۱۴۸۵-۱۴۸۷-۱۴۸۹ هنگام عملیات محاصره‌ای، وجود دارد.^۲

صفحه ۷۴ این کتاب حاوی مهمترین مأخذی است در مورد بکار بردن توپ در ۳۶ سال قبل از جنگ چالدران و در اینجا استفاده از توپ را بوسیله یکی از رهبران صفوی بنام حیدر در موقع محاصره گلستان در سال ۱۴۸۸ یعنی ۲۶ سال قبل از جنگ چالدران ذکر میکنند.

مشاهده میشود که برخلاف عثمانیها، صفویه هرگز نتوانسته بودند از توپخانه در میدان جنگ به نحو مؤثری استفاده نمایند بطور کلی میتوان گفت که برای یک مدت طولانی بآن توجه مخصوص نداشتند.

۱ - (رجوع شود به صفحه ۳۶ کتاب V. Minorsky بنام ایران در سالهای

۱۴۷۸ - ۱۴۹۰ میلادی چاپ لندن ۱۹۵۷)

۲ - (صفحات ۴۴ - ۵۱ - ۸۹ - ۹۰)

هنگامیکه آنها توپخانه را بکار بردند از روی بی میلی و اکراه بود و اکثراً در موقع محاصره شهرها بکار میبردند.

تفنگ

تفنگ از اختراعات بعد از توپ بود و در اروپا در اوایل قرن ۱۵ بکار برده شد. عثمانیها در یک مدت کوتاهی پس از توپ، تفنگ را بکار بردند، شاید در حدود سال ۱۳۴۰، استفاده متدیگ و توسعه سریع بکار بردن اسلحه گرم در امپراطوری عثمانی باعث اعجاب بود و استفاده از اسلحه گرم حتی مدتها در اروپا با مقاومت مواجه شد.

طبق ماخذ موجود ایرانی، شروع بکار بردن تفنگ در ایران مربوط میشود به سال ۱۴۷۸ ولی طبق ماخذ اروپائی از سال ۱۵۰۷ شروع میشود. از سال ۱۵۲۰ به بعد ماخذ زیادی در مورد استفاده از اسلحه گرم در ایران از منابع ایرانی وجود دارد. بعبارت دیگر میتوان گفت که از زمان آق قویونلوها استفاده از توپ و تفنگهای فتیله ای در ایران متداول شد. بنابراین میتوان نتیجه گرفت که سال ۱۴۷۸ اولین زمان ثبت شده ای است که از آن زمان در ایران اسلحه گرم بکار رفته است. روایتی از میر خاوند^۱ است که میگوید در سال ۸۳۸ هجری (۱۴۳۴) ریخته گری فیروز کمانی درست کرد که میتواند سنگهایی را بوزن ۴۰۰ مرد با آن پرتاب کند.

من تصور میکنم که این دستگاه شاید نوعی منجنیق بوده که برای پرتاب سنگ و یا مواد آتش را ساخته و از نوع توپ نبوده. دلیل اینکه شاید این دستگاه نوعی توپ باشد اینست که برای انواع منجنیقها و اژدها و اصطلاحات بخصوص از زمان مغول به بعد در ایران متداول بوده و بایستی این غیر از آنها باشد.

سال ۱۴۷۸ در حدود ۱۲۰ سال قبل از ورود برادران شرلی بایران طبق شواهد موجود بنظر میرسد که ونیزیها اولین کسانی بودند که برای اولین بار سلاح گرم را بایران معرفی کردند. تعدادی توپ و تفنگ که در سال

۱۴۷۱ جهت ایران ارسال نموده بودند ولی در قبرس مورد دستبرد قرار گرفت .
در سال ۱۵۱۵ هنگسامیکه ابو کرك جزیره هرزه را تصرف کرد ،
پرتغالی ها قدرت دریائی و تجارتی عمده ای را در خلیج فارس بوجود آوردند
و این قدرت روبه فزونی بود تا اینکه در سال ۱۶۲۲ بوسیله نیروهای مرکب
ایران و انگلیس از این منطقه رانده شدند .

بعضی از منابع اروپائی ادعا میکنند که در آن زمان پرتغالی ها متخصصینی
را جهت آموزش توپخانه بایران گسیل داشتند. آیا این عده که برای آموزش
توپخانه بایران آمدند خائنین پرتغالی بودند یا حقیقتاً پرتغالی بودند مورد
تردید است .

پرفسور Boar هنگام مذاکره شخصی با من اینطور اظهار نظر
می نمود که در فاصله زمانی قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی پرتغالیها در استعمال سلاحهای
گرم خیلی ضعیف بودند و در واقع اغلب متخصصین توپچی آنها در دریا و
خشکی (نیروی دریائی و زمینی) آلمانی ، ایتالیائی و یا اهل فلاندر بودند .
بنظر میرسد که اروپائی دقیق در مورد نقشی که پرتغالیها در این مورد
ایفاء نمودند احتیاج به تحقیق در آرشیوها و مدارك پرتغالیها دارد .

توضیحات

از کتاب V. Minorsky بنام ایران در سالهای ۱۴۷۸ - ۱۴۹۵ میلادی «
خلاصه ترجمه کتاب فضل‌اله بن روزبهان خونجی بنام تاریخ عالم آرای امینی
چاپ ۱۹۵۷ لندن صفحه ۳۶ ورق ۸۰ الف

« در ابتدا چرخچی های یعقوب در موقع مخصوصه حمله
کرد و به توپخانه خلیل رسید (ورق ۸۰ ب) ولی نظر باینکه
خلیل قسمت قلب نیروی خود را با توپ و تفنگ مستحکم
کرده بود توپچی ها، قوای چرخچی را با تفنگ های خود
پراکنده کردند. سال ۸۸۳ هجری (۱۴۷۸) «
صفحه ۴۴ (ورق ۹۶ ب):

« باش بیگ، شهر ادسا را محاصره کرد و با توپهایش
دیوارها را خراب نمود و با منجنیق هایش شهر را با آتش
کشید سال ۸۸۵ هجری (۱۴۸۰) «
صفحه ۵۱ (ورق ۱۱۲ الف):

«... يك چنين قلعه را نمیتوان با تجهیزات عادی جنگی
تصرف کرد. توپخانه سنگین ساعتها دیوارها را به توپ
بست، و نبی هنگامیکه بنا در شرف انهدام بود (بند ۱۱۲ ب)
کفار خرابی ها را با وسایل آهنی و مواد سخت تعمیر نمودند.
سال ۸۹۰ هجری (۱۴۸۵) «

صفحه ۸۹ (ورق ۱۷۴ الف):

« صوفی خلیل در مورد تهیه و ایجاد آماده گی جهت
تسخیر مجدد قفلیس از جمله توپ ساختن گزارش داده. وواژه
«توپ ساختن» ممکن است شامل ریخته گری توپ و سوار

کردن آن روی عرابه چوبی مربوطه باشد .

صفحه ۸۹ (ورق ۱۷۵ الف):

«خرابی که بوسیله توپخانه بوجود آمد آنقدر زیاد بود که ممکن نبود پادگان بصورت اولیه برگردد . ماه صفر ۱۸۹۴ هجری (ژانویه - فوریه ۱۴۸۹)

صفحه ۹۰ (ورق ۱۷۵ ب):

«آتش جنگ درخروش و قزغان توپ در جوش» ...
کلیه وسایل و تجهیزات توپخانه با آتش منهدم شد ۱۸۹۴ هجری (۱۴۸۹)

صفحه ۷۴ (ورق ۱۴۶ الف):

« شیخ آماده محاصره گلستان شد . . . وسایل و تجهیزات برای ایجاد هراس در دشمن فراهم نمود و توپها و منجنیقها را مستقر کرد سال ۹۸۳ هجری (۱۴۸۸) »
مطالب صفحات ۵۱ و ۸۹ ناقص و مجمل است بطوریکه این شبهه ایجاد میشود که ممکن است درباره یک نوع منجنیق گفتگو میگردد ولی مطالب صفحات ۳۶ ، ۴۴ ، ۷۴ ، ۹۰ این نکته را روشن ساخته که منظور آنها سلاحهای گرم بوده است .

از کتاب روایت یکنفر ایتالیائی که در بین قرن ۱۵ و ۱۶ بایران مسافرت

نمود .

(شرکت Hakluyt لندن ۱۸۷۳)

صفحه ۱۵۳:

« آنها برای بمباران قلعه فقط دو توپ داشتند و اصولاً فاقد توپخانه بودند و تنها دارای ۳ و یا چهار تفنگ فتیله‌ای از نوع عجمی، نوعی از تفنگ فتیله‌ای ساخت ایران، بودند

که با شیوه خاصی به قنداق بسته شده و اندازه آن در حدود يك تفنگ عادی خوب و دارای برد زیادی بود ۹۱۳ هجری (۱۵۰۷)

(مراجع اولیه اروپائی در مورد شروع استعمال تفنگ در ایران)

بنقل از کتاب احسن التواریخ (چاپ ۱۹۳۱ - Broda C.N. Seddon -

صفحه ۱۷۱ :

«امیر حسین علی نو کرغیاث الدین محمد با بعضی از مردمان چون دیوودد از شهر بیرون رفته و در میان هر دو مدرسه جنگ عظیم بوقوع انجامید، مردمان عجب - خانرا بضرب تیرو تفنگ باز گردانیدند»

۹۲۷ هجری (۱-۱۵۲۰)

«آنگاه از بکان بدنهاد متوجه دروازه فیروز آباد شدند و ملازمان خواجه حبیب اله و سایر سرداران سپاه با سواران رزم ساز و پیادگان تفنگ انداز از محلات بیرون خرامیدند و بباد جرات نیران جنگ را مشتعل گردانیدند. بضرب تیرو تفنگ ایشان را مغلوب گردانیدند و روز دیگر عبیدخان و سایر از بکان سوار شده قریب بکوچه بند آمدند و شاریان بضرب تفنگ مرگ آهنگ ایشان را متفرق گردانیدند.»

۹۳۰ هجری (۴-۱۵۲۳)

این دو نمونه از مدارك تاریخ نویسی ایرانی است که کراراً به استعمال اسلحه گرم دستی در ایران، در آنها اشاره شده است.

۹۲۷ هجری (۱۵۲۱-۱۵۲۰)

(پایان)

بقلم
پروفیسور ولاد میر غنیورسکی

فرمانروائی و قلمرو دیلمیان

ترجمہ :

سرہنگ مندرس جہانگیر قائم مقامی

در قسمت اول ترجمه این رساله ، که در شماره دوم همین مجله به چاپ رسید
ترجمه يك پاورقی از پاراگراف آخر صفحه ۱۵۱ افتاده است بنا بر این با آخر
سطر آخر بعد از عبارت « مورد استفاده قرار داده اند » الزاماً اضافه فرمائید « ۱۵۰ »
مکرر و ترجمه شرح آن چنین است :

۱۵ مکرر - مهاجرین دیلمی (نظارت و پاسبانی بر غالب معابر و گردنه های
رشته ارتفاعات بین ایران و عثمانی را به عهده می داشتند) (به هوفمان ، ص ۲۴۷

و ۲۰۷ رجوع شود *Auszüge aux Syrischen Akten*

مرکز امروزی سلماس بنام دیلمان (دیلمقان) نامیده میشود و نام بخش
لاهیجان واقع در جنوب باختری اورمیه (رضائیه) نیز از ریشه و اصل دیلمی
باید باشد که مشابه آن در ناحیه گیلان هست و مرکز امرای دیلمی از خاندان
و هسودان (یاقوت بخش سوم ص ۱۴۵ و کسروی بخش نخست ص ۱۳۱) در گرجستان
نیز معلی بنام دیلماشن وجود دارد و شن در زبان ارمنی مترادف کلمه آباد
فارسی میباشد و رویهم رفته دیلماشن دیلم آباد . (رجوع شود به شرح جغرافیائی
گرجستان تألیف پرنس واخوشت *Prince Vakhoucht* ترجمه بروسه
Brosset چاپ سن پتر سبورگ ۱۸۴۲ صفحه ۴۶۷ شماره ۲۹۷)

= ۸ =

بنیاد گذاران این سلسله سه برادر بنام علی، حسن و احمد بودند که بعدها اولی عماد الدوله و دومی رکن الدوله و سومی معز الدوله لقب یافت. پدر ایشان بویه نام داشت و نام این خاندان و سلسله از او گرفته شده و او از قبیله شیرزیل آوند و ساکن دهکده کیماکلیش در دیلم بوده است^{۳۹} ولی بعدها برای او سلسله نسبی ساخته اند که او را به بهرام گور پادشاه ساسانی می‌رساند. ۴۰

این سه برادر که از غلامان مزدور بودند، در خدمت ماکان به کار آغاز کردند ولی هنگامی که ماکان خود بخدمت سامانیان وارد شد و امرای سامانی او را بحکمرانی کرمان فرستادند، برادران بویه با سادگی تمام از او خواستند او را ترک گویند و در اثبات نظر خود چنین دلیل آوردند: «برای تو بهترین است که ما ترا ترک گوئیم تا از هزینه زندگی تو کاسته شود و این قلم هزینه بردوش دیگری بیفتد»^{۴۱}

و این «دیگری» در حقیقت زیاریان رقیب سرسخت ماکان بودند. بزودی برادر بزرگتر، علی مورد توجه مرد اویچ زیاری قرار گرفت و به حکومت قلمرو کوچک کرج منصوب شد^{۴۲} و او از آنجا بوضعی که برای

۳۹- تاریخ گزیده چاپ اوقاف کیپ صفحه ۴۱۴. بانو ف. استارک MSS.F. Ttark در نامه مورخه ۲۳ مارس ۱۹۳۲ (۲ فروردین ۱۳۱۱ خورشیدی) که بمن نوشته است معتقد است کیماکلیش همان کیماکلیاست که دهکده ای در شهرستان می باشد و قریه ای در ناحیه سومام هم بنام بویه نامیده میشود.

۴۰- حمزه اصفهانی صفحه ۲۴۱ و این خلکان ترجمه سلان Slane ج ۱ ص ۱۵۵ (زیر عنوان معزالدوله) . ولی بیرونی در آثار الباقیه (ص ۳۱ تا ص ۳۸) باین سلسله نسب ساختگی ایراد گرفته و نوشته است نخستین شخص معروف از این خاندان بویه بن فنا خسرو بوده است. به مارگوارت ص ۶۶۰ نیز رجوع شود

ZDMG, 1895, P. 660 : Der Stamm aum d. Bujiden.

۴۱- کتاب «افول خلافت عباسیان» ج ۱ ص ۲۷۷

۴۲- منظور همان کرج ابودلف واقع در نزدیکی سلطان آباد امروزی بین اصفهان

و همدان میباشد

خود او نیز غیر منتظره بود باصفهان تاخت و حکومت اصفهان را که چهار هزار مرد جنگی داشت با هفتصد تن همراهی خود بتصرف در آورد ولی باید دانست که سپاهیان مزدور حکمران اصفهان از دیلمیان و هم‌میهنان علی بودند...

مرداویج که از رفتار علی خشمگین شده بود، برادر خود و شمگیر را باصفهان فرستاد علی بغرب ایران، به ار جان^{۴۳} گریخت ولی باز اقبال با او یاری کرد و پیروزی دیگری در جنگ ناحیه فارس که هنوز تابع خلیفه بود نصیب او شد.

در سال ۳۲۲ قمری (۹۳۴ میلادی) حسن^{۴۴} که بیش از ۱۹ سال نداشت کرمان را تصرف کرد و پس از فتح کرمان، قلمرو خلافت در ایران منحصر بحاشیه غربی شد زیرا در خراسان، سامانیان حکمرانی داشتند، در ری و اصفهان زیاریان حکومت میکردند و ناحیه جنوب ایران هم در دست برادران بویه بود.

اما حکمرانی مرداویج دیرزمانی نپائید. او مردی بود بدخو که مورد محبت و علاقه نزدیکانش نبود. او، در شب پیش از روزی که وی را کشتند میخواست عید باستانی زردشتیان یعنی عید سده را که از دیرزمانی ایرانیان آن را برپا میداشتند، جشن بگیرد. مراسم این عید، قرار بود در جشنی که با چراغانی و برافروختن خرمنهای آتش توأم باشد برگزار گردد و باین قصد توده هائی از چوب و شاخه درختان و مقداری فراوان نفت و لوله هائی برای پرتاب کردن نفت فراهم شده بود و همچنین دوهزار کلاغ و لاشخور زنده صید کرده بودند تا با مشعلهای کوچکی که به چنگال آنها می بستند بر فراز محل جشن پرواز دهند.

مرداویج قصد داشت جشن پرشکوه و با ابهتی برپا کند ولی هنگامی که آنچه را برای برگزاری جشن تدارک شده بود بازدید کرد، آنرا بامقاید^{۴۵}

۴۳- بفتح اول و تشدید دوم

۴۴- [در متن رساله حسین نوشته شده و ظاهراً اشتباه چاپی است]

با وسعت جلگه‌ای که تشریفات جشن در آن جلگه میبایست برگزار گردد بسیار ناچیز یافت و از این بابت چنان آزرده خاطر شد که عبای خویش را بر سر کشید و در گوشه‌ای از چادر، پشت به میهمانان و مدعوین که بر اثر این رفتار نابجای مرداویج صحنه جشن را ترك میگفتند، نشست ...

مرداویج در دوران حکمرانی خود هر روز بیش از پیش نسبت به غلامان و مهترهای ترك خود بدرفتاری و تندخویی می کرد، چنانکه بر پشت آنها، زین اسبانشان را میگذاشت و با طناب ایشان را بدرون طویله می کشید و غلامان ترك که این رفتار مرداویج را اهانتی نابخشودنی نسبت بخود میدانستند سرانجام او را در حمام می کشتند. ۴۵

این واقعه بسال ۳۲۳ قمری (۵۳۵ میلادی) روی داد.

حسن بویه که در دربار مرداویج بعنوان گروگان می زیست، پس از قتل مرداویج به برادر خود علی بیوست و برادران بویه با از میان رفتن رقیب خود، پیروزیهای بیشتری بدست آوردند و بتصرف اصفهان وری شتافتند و حسن نیز در سال ۳۲۹ قمری (۹۴۰ میلادی) به طبرستان حمله نمود. از سوی دیگر، دامنه پیشرفتهای برادران بویه بجانب مغرب نیز کشیده شده بود چنانکه از سال ۳۲۶ قمری (۹۳۸) احمد بخوزستان قدم گذاشت و با وجود مشکلات و موانعی که در راه او پیش آمد باز آنجا را از دست نداد.

نقشه برادران بویه روز بروز وسیعتر و جاه طلبانه تر میشد بطوریکه در سال ۳۲۸ قمری (۹۳۹ م.) شنیده شد برادر بزرگتر اندیشه اردو کشی به بین‌النهرین را در سر می پرورانید ولی احمد، برادر کوچکتر بود که در بین سالهای ۳۳۱ و ۳۳۴ قمری (۹۴۲ و ۹۴۵ میلادی) پنج بار بر قلمرو خلیفه حمله برد و هر بار بیشتر در سرزمین بین‌النهرین رسوخ و راه یافت. ۴۶

۴۵- کلمان هوار، «زیاریان»، نشریه آکادمی، کتبه‌ها، شماره ۴۲ سال ۱۹۲۲

صفحات ۳۷۷-۳۸۴

۴۶- «افول خلافت...»: ج ۲ صفحه ۳۷ و بعد در شرح وقایع سالهای ۳۳۱ تا ۳۳۴

= ۹ =

در این زمن ، دستگاه خلافت دچار بحرانی شدید و سخت شده بود و در اثبات این دعوی کافیسست وقایع و سوانحی را که از آغاز قرن چهارم هجری (دهم مسیحی) برای خلفا روی داده است فهرستوار ذکر کنیم :

مقتدر خلیفه که از سال ۲۹۵ هجری (۹۰۷ میلادی) خلافت می کرد متهم شد که هفتاد میلیون دینار طلا برای عیاشی ها و خوشگذرانی های خود اختلاس کرده است و در سال ۳۱۷ هجری (۹۲۹ میلادی) بدست معنس^{۴۷} خواجه حرم خود از خلافت برکنار شد ولی چندروز بعد ، باز برمسند خلافت نشست و سرانجام بسال ۳۲۰ هجری (۹۳۲ م.) بر اثر شورش سربازان بربوری که تابع همان معنس بودند ، بقتل رسید .

جانشین او قاهر (۳۲۰ - ۳۲۲ هجری) مردی بود که بر اثر زیاده روی در زهد و عبادت ، در موارد متعدد ضعف فراوان از خود نشان میداد . اودو تن از بررگان را برای بدست آوردن چند رامشگر زن که نسبت بایشان تمایل داشت بقتل رسانید . باوجود خوبیهائی که دادرالمقتدر نسبت بسوی کرده بود ، قاهر برای آنکه او محل مخفی گنج خود را آشکار کند ، او را از يك پا بدار آویخت . دوسال بعد ، قاهر توسط سربارانی که کاخ او را تصرف کردند ازمسند خلافت بزیرافتاد و سربازان ، او را از دوچشم نابینا وزندانی نمودند .

در زمان خلافت راضی (۳۲۲ - ۳۲۹ ه) جانشین قاهر ، از سراسر خطه ایران ، تنها چند ناحیه از مغرب تابع خلیفه بود . در بغداد از حدود سال ۳۲۴ ه (۹۳۶) قدرت بدست ابن الرأقی افتاده بود که داروغه یی بسرای کاخ خلیفه بر گماشت و از آن میان در سال ۳۲۹ هجری (۹۴۱) يك تن دیلمی بنام سورا نکبیچ بود^{۴۸} و وزیران خلیفه جز مجریان اراده و دستورهای این نظامیان چیزی بیش نبودند .

۴۷- بضم اول و سکون دوم و کسر سوم

۴۸- افول خلافت ج ۲ ص ۱۷

خلیفهٔ بعدی، الامتقی (۳۳۳ - ۳۲۹) بواسطهٔ بیماری که از امیرالامراء خود ترك توزون داشت مجبور بترك بغداد گردید و سرانجام هم ترك توزون بر خلیفه دست یافت و در حالی که او را به تعظیم در مقابل خویش و ادار ساخت وی را نابینا نمود.

جانشین الامتقی، خلیفهٔ المستکفی بود (۳۳۵ - ۳۳۳) که خلافت خود را مدیون توصیه و سفارش بانوئی جمیله و شیرازی بنام حسن بود و او بعدها ناظر و مدیر کاخ خلیفه گردید (کاخ قهرمانه) ۴۹

= ۱۰ =

مقارن این احوال است که مقتضیات زمان، خاندان بویه را برای استقرار قدرت ببغداد فرامیخواند چنانکه، هنگامی که بساط سلسلهٔ غدار و حیلله گر بریدی‌ها از بین النهرین سفلی (واسط بصره) برچیده شد و زمانی که سرباز رشید، توزون بر اثر حملهٔ قلبی درگذشت، احمد بویه مجرمانه با مستکفی وارد گفتگو شد و بی آنکه جنگ و جدالی روی دهد در ۱۰ جمادی الثانی ۳۳۴ هـ (۱۷ ژانویه ۹۴۶ م) بغداد را تصرف کرد.

خلیفه تادروازهٔ شماسیه^{۵۰} باستقبال احمد رفت و احمد سوگند یاد کرد که اطرافیان و بزرگان مستکفی را بقتل نرساند و مستکفی نیز بنوبه خود با احمد معزالدوله و برادرانش را معزالدوله و رکن الدوله لقب داد. اما بزودی وضع بصورت ناگواری درآمد زیرا ناظر و همه کارهٔ دربار خلیفه بافتخار سران دیلمی جشنی برپا کرد و معزالدوله دریافت که این جشن نیرنگی بیش نیست و مقصود از آن این است که او را از سردارانش جدا کنند. ۵۱ از طرفی دیگر، خلیفه نیز رئیس شیعیان بغداد را دستگیر کرد، غافل از اینکه نوهٔ اوداروغه کاخ وی خود، هم کیش آنهاست.

۴۹ - همان کتاب صفحات ۸۹ و ۷۵. بانوحن بعدها «عالم» نامیده شد.

۵۰ - [استاد پرویز دوتاریخ دیالمه و شمسیه، ضبط کرده است ص ۶۹]

۵۱ - بنابر مسعودی در مروج الذهب ج ۸ صفحه ۴۱۰، معزالدوله از خلیفه بیم داشت

که از همدانیان موصل استمداد طلبید.

در بیست و دوم جمادی الاخره (۲۹ ژانویه) دوازده روز بعد از ورود به بغداد، معزالدوله بیضاقتی به کاخ خلیفه رفت. خلیفه بر روی تخت جلوس کرده بود و بزرگان دربار بترتیب اهمیت ه شان و مقام خود در اطراف خلیفه جای گرفته بودند. ابن مسکویه می نویسد:

«معزالدوله بتالار بار وارد شد و بر حسب رسم و معمول بر زمین و بردست مستکفی بوسه زد و بهنگام صحبت با خلیفه، برپای ایستاد، سپس بر صندلی نشست و دستور داد سفرائی که از خراسان آمده بودند داخل شوند.

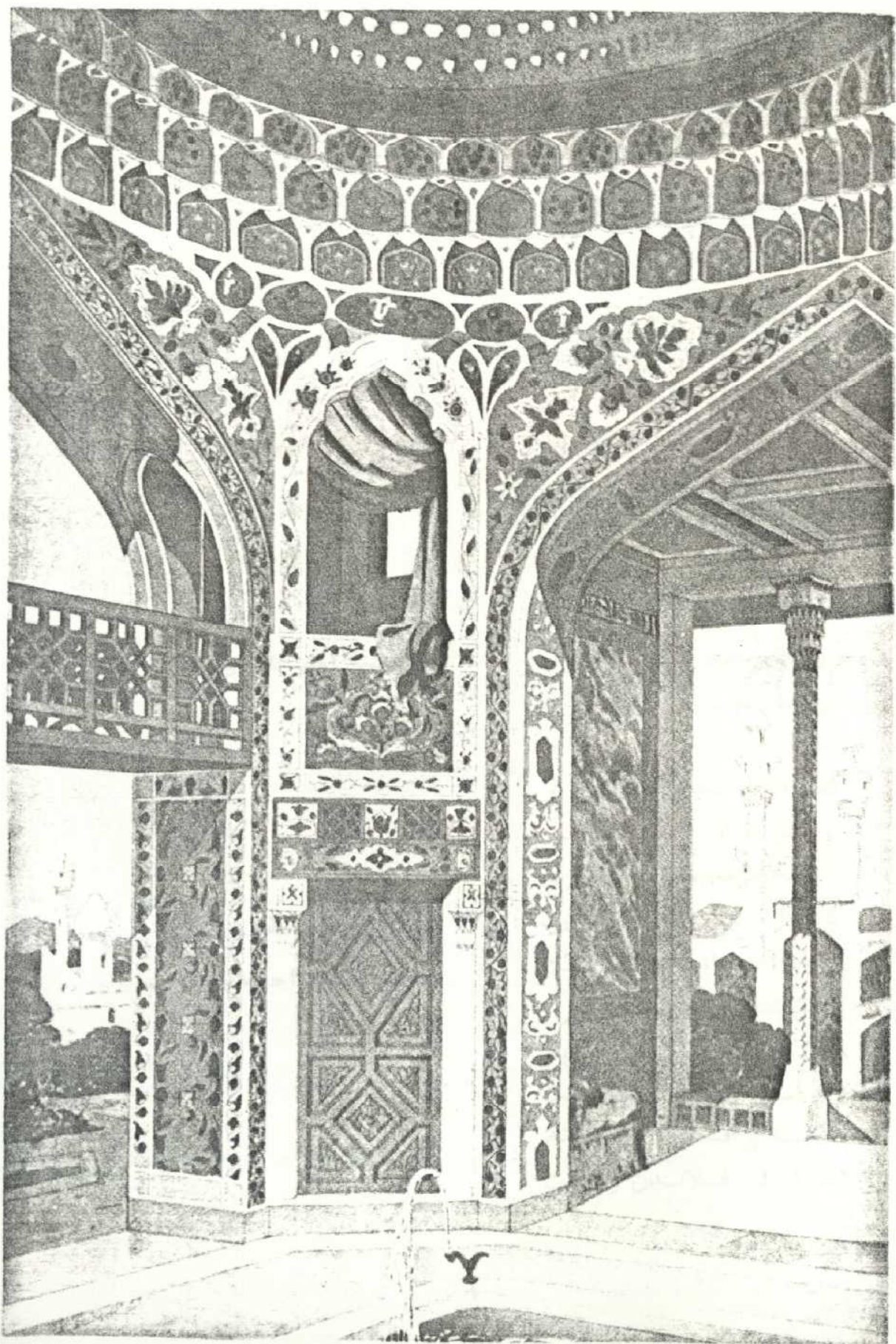
در این موقع دوتن دیلمی پیش آمدند و در حالی که دستان خود را بسوی مستکفی پیش بردند بفارسی سخن می گفتند.

خلیفه که گمان برده بود آنان قصد بوسیدن دست او را دارند دستان خود را بجانب ایشان دراز کرد ولی دیلمیان دستهای مستکفی را گرفته و او را از تخت بزیر آوردند و دستارش را نیز بر پشتش گذارده و او را بر روی زمین کشیدند. آنگاه معزالدوله از جای برخاست، اوضاع برهم خورد و فریادها بلند شد. آن دوتن دیلمی که خلیفه را از تخت بزیر آورد بودند ناظر دربار و دخترش را نیز دستگیر کردند.

مردم بطرف دروازه کاخ شتافتند و غوغائی عظیم برخاست و همه چیز بغارت رفت. دیلمیان همچنان مستکفی را بر روی زمین می کشیدند و کشان- کشان او را تا کاخ معزالدوله بردند و در آنجا زندانی کردند. کاخ خلیفه نیز چنان بیغما رفت که در آن هیچ باقی نماند،^{۵۲}

آنگاه معزالدوله، ابوالقاسم پسر المقتدر را احضار کرد و او را با نام مطیع لله یعنی فرمانبردار خدا، بخلافت برگزید

۵۲- اقول خلافت ج ۲ ص ۸۶-۸۷



نمونه‌ای از سبک معماری و تزئینات دوره اسلامی در ایران

تبعیقات علمی فرانسویان

در زمینة

گذشته امپراطوری ایران

ترجمه

سرهننگ استاد احمد بازرگان

برای یک باستانشناس
فرانسوی افتخار بزرگی است
با مجله زیبائی که ارتش
شاهنشاهی ایران منتشر نموده و بطور
جالبی ارائه مینماید همکاری
کند و هنگامی که تیمسار
سرلشکر کریملو پیشنهاد کردند
مقاله ای تهیه نمایم تادر کنار
بررسیهای شماره آینده چاپ
شود بسیار تحت تأثیر قرار گرفتم.
و بهتر دانستم مقاله خود را به
گذشته ها تمدن قسمتی از
سرزمین ایران اختصاص دهم :
اشخاص معدودی اطلاع دارند
که در سال ۱۸۴۰م لوئی فیلیپ
پادشاه فرانسه اولین هیئت
باستانشناسی را با ایران اعزام
داشت لذا مدت يك قرن و یکربع
قرن است که فرانسویان نسبت
بگذشته پرافتخار ایران علاقمند
شده اند . فلانیدن و کست

کلیه بنا های قدیمی ایران را که ظاهر بودند اندازه گرفته، نقاشی کرده و بچاپ رسانیدند (تخت جمشید و نقوش برجسته اشکانی و ساسانی) و کاری انجام دادند که تا به امروز ارزش خود را از دست نداده است. در حقیقت میدانیم بناهای تاریخی، بیش از حوادث روزگار بدست بشر خراب و ضایع میشوند. بسیاری از قصور و آثار باستانی امروز از بین رفته اند و ما فقط از روی نقاشی های این دو مرد باهمت آنها را می شناسیم.

نام دیولافوانیز برای همه ایرانیان آشناست. این مرد بهمراهی زرش دو فصل زمستان را در شوش گذارنیده و در آنجا طالار آپادانا متعلق بداریوش را کشف نموده است. همچنین فرانسوی دیگری را بنام ژاک دمرگان که مهندس معدن بود و در سال ۱۸۸۹ در ایران نفت را کشف نمود باید نام برد.

ژاک دمرگان که سابقاً مدیر کل سرویس باستانشناسی مصر بود و علاقه زیادی بباستانشناسی داشته و در هنگامیکه هنوز اداره باستانشناسی در ایران وجود نداشت در عقد موافقت نامه بین دولتهای ایران و فرانسه اقدام نمود و در سال ۱۸۹۷ کاوشهای خود را در شوش آغاز کرد. و از آن تاریخ تا کنون هیئت باستانشناسی فرانسه کاوشهای خود را در شوش ادامه میدهند. این کاوشها بمنظور کشف تاریخ گذشته شوش و خوزستان بعمل آمده و بطوریکه میدانیم کلمه خوزستان از خوزه مشتق شده و این کلمه در کتیبه داریوش در بیستون نیز آمده و بمعنای کشور عیلام میباشد.

نویسنده این سطور نماینده نسل پنجم علمای فرانسوی است که زندگی خود را وقف گذشته کشور ایران کرده اند. هیئتی که از هفتاد سال باینطرف کاوشهای باستانشناسی خود را در محل مخصوصی ادامه میدهند و این امر در تاریخ مستشرقین منحصر بفرد میباشد. از یاد داشت های هیئت باستانشناسی فرانسه تا کنون چهل جلد منتشر گردیده و پانزده جلد دیگر در دست تهیه میباشد.

مشکل بتوان تعداد علمائی که در تهیه چاپ این نشریات شرکت کرده اند تعیین نمود زیرا تنوع مطالب و مسائلی که در آنجا مندرج است فراوان و زیاد است. مادر رشته های نظیر باستانشناسی، تاریخ، سکه شناسی و معماری

علما و متخصصینی داشتیم ولی، لازم آمد گروه انبوهی متخصصین زبانشناسی تربیت نماییم زیرا مطالبی که با حروف میخی نوشته شده بود بنوعی بودند که در هیچ جای دیگر نظیر آنها دیده نشده بود: بدین معنی که در کنار لوحه‌هایی که بزبان عیلامی نوشته شده بود لوحه‌های دیگری یافت میشد که بزبان بابلی بوده، برخی دیگر بزبان سومری و بالاخره بعضی بزبان آشوری بودند. بناهای سلطنتی هخامنشی اکثراً از نوشته‌هایی پوشیده شده بود که بسه زبان رسمی این عصر بزرگ تاریخ ایران تحریر شده بود: زبان فارسی قدیم، زبان عیلامی و زبان بابلی. بعلاوه ستون دیگری بزبان پهلوی اشکانی یا پهلوی ساسانی و بالاخره نوشته‌هایی متعلق بزبان اسلام بخط کوفی بدست می‌آید. تعداد این زبانهای مختلف به تنهایی نشان میدهد که فرهنگ فرانسه باید چه متخصصین مختلف تربیت نماید تا وام خود را بکشور ایران یعنی کشوری که تلم از آن مردان برایش کار میکنند پردازد.

اما باستانشناسان چگونه کار خود را انجام دادند؟

بدواً بنیم منطقه حفاری شوش چه منظره‌ای دارد؟ این منطقه از چهار تپه مصنوعی تشکیل شده است که حتی بیش از چهار کیلومتر مربع را پوشانیده است. این تپه‌ها «مصنوعی» میباشند زیرا هر یک از آنها توده‌ای از سی‌الی سی و پنج متر تأسیسات بشری است که بر روی زمینی بکر بوجود آمده و در هر یک از این تپه‌ها چندین شهر وجود دارد که بر روی یکدیگر بنا شده‌اند. چرا؟ و چگونه؟

شهر شوش از چهار هزار سال قبل از میلاد مسیح تا دوران حمله مغول مسکون بوده. منازل آن با آجرهای پخته بنا شده و مثل بناهای امروزی بیش از چهار الی پنج نسل یعنی ۱۲۰ تا ۱۵۰ سال دوام نمی‌کردند. منازلی را که رو بخوابی میرفتند خراب کرده و چون بقایا و آثار خرابی را تخلیه نمی‌کردند ۵۰ سانتیمتر الی یکمتر پای دیوارها را می‌پوشانیدند سپس برای اینکه زمین محکم‌تری داشته باشند تمام آثار خرابی سابق را سطح کرده و میکوبیدند و روی آن منازل جدیدی بنا می‌کردند. بدین ترتیب سطح شهرها بتدریج بالا می‌آمد.

این رضع منحصر بکشور ایران نیست چنانکه در هفت قرن پیش هنگامیکه کلیسای نوتر دام پاریس ساخته شد سطح کلیسا سه پله بالاتر از کف خیابان بود در صورتیکه امروز برای ورود بکلیسا باید دو پله پائین رفت. و همچنین پس از حملات برق آسای آلمان در جنگ جهانی دوم در مرکز شهر لندن و در اعماق منازلی که خراب شده يك معبد متیرا پیدا شد. مینتار ب النوع مذهب قدیمی ایران بود و افراد لژیون رومی آنرا پرستش می- کردند و پس از اینکه روم جزایر بریتانیا را فتح کرد افراد لژیون رومی این مذهب را بجزایر بریتانیا آوردند. در انجام کاوشهای تپه شوش تلاش باستانشناسان آنست که برعکس طرز تشکیل تپه‌ها شروع بکاوش نمایند. باین منظور از سطح تپه شروع نموده و با دقت يك شهر را پس از دیگری باز میکنند سپس بتدریج که بجلو میروند مجبورند يك شهر را بلمی پاك نهوده و شهر قدیمی تری را از زیر آن بیرون آورند. باین ترتیب، از بیست سال پیش منطقه‌ای بمساحت يك هکتار را در یکی از تپه‌های شوش انتخاب کرده و بهمین ترتیب کار را ادامه میدهم. و مرتباً در همان جا زمین را شکافته و بیش از پیش پائین میرویم

اگر تازه‌ترین شهری که بالاتر از همه قرار داشته مربوط بسده دهم الی یازدهم میلادی باشد پانزدهمین شهری که در زمستان ۱۹۶۵-۱۹۶۶ در عمق چهارده متری پیدا کرده‌ایم مربوط بدو هزار سال قبل از میلاد مسیح میباشد. باین ترتیب با تلاش و پشتکار در مدت ۲۰ سال ما ریشه سی قرن تاریخ شوش را بدست - آورده‌ایم. سه قطعه عکس (بشماره‌های ۱ و ۲ و ۳) نشان میدهند يك محله شهر - شوش درست در چهار هزار سال پیش بچه صورت بوده است. کوچه‌هایی که منازل را از یکدیگر جدا میکردند بخوبی معلوم میشود (شکل ۱) و بنای منازل طبق طرحهای معمولی شامل يك حیاط است که در چهار طرف آن اطاق‌ها قرار گرفته‌اند (شکل ۲). منازل اربابان تا پنجاه اطاق داشته و در کنار خیابانهای بزرگ قرار داشته (شکل ۳) در عبادتگاهی کوچک محرابی بنظر میرسد که لابد روی آن رب النوعی قرار داشته و اکنون از بین رفته است (شکل ۴). ترتیب اطاقهای پذیرائی مثل سی سال قبل ایران عبارت از يك اطاق طویل بوده که

محل بنام شاه‌نشین داشته و محل شاه‌نشین با آجرهای زیبا مفروش بوده و یکی از آجرها دارای سوراخی بوده و در زیر آن کوزه پر از آب قرار می‌گرفته است باین ترتیب با وجود حرارت زیاد منطقه خوزستان همیشه خنک نگه‌داری میشده است (شکل ۵)

در زمان عیلامی‌ها که آثار شهر پانزدهم مربوط بآن زمان میشود مرده‌ها را در داخل منازل دفن کرده و خیال می‌کردند باین ترتیب اموات در زندگی خانوادگی کماکان شرکت مینمایند. بعداً که پارسها و مادها در فلات ایران مستقر شدند تغییراتی مهم در مراسم تدفین پیدا شد: و در این زمان بفاصله نسبتاً دورتر از شهرهای مسکونی، «شهرهای مردگان» یعنی گورستانها و دخمه‌ها بوجود آمد.

عیلامی‌ها بطرق مختلفی مردگان خود را خاک می‌کردند: اطفال کوچک را در دیگ‌هایی که قبلاً برای تهیه غذا بکار میرفت گذاشته و سرپوشی بر آن می‌گذاشتند (شکل ۷ و ۶). مردگان دیگر را در تابوت‌هایی از جنس گل پخته قرار میدادند (شکل ۸) و معمولاً بصورت چوب‌آتمه زده در داخل تابوت می‌گذاشتند. یعنی در هنگامی که زندگی خاک‌ی را بپایان میرسانیدند مجدداً بوضعیتی در می‌آمدند که قبلاً در شکم مادر داشتند بالاخره اشخاص ثروتمند برای خود دخمه‌ها و مقابر خانوادگی می‌ساختند (شکل ۹) که باطاق ضربی از آجر پخته پوشیده شده و در هر یک چندین اسکلت قرار می‌گرفت. بطورندرت در بعضی از مقابر، شبیه سرافرادرا با گل‌خام درست کرده و بارنگ‌های مختلف رنگ کرده و روی جمجمه مردگان قرار میدادند و این سر در حقیقت نوعی تصویر متوفی بوده است.

هنوز معنای واقعی این سرهای گلی که ندرتاً در مقابر دیده شده است معلوم نشده و ممکن است می‌خواستند در مقابل اینسکه گوشت و پوست از بین میرود نقش چهره متوفی را حفظ نمایند.

عملیات و کارهای مهمی در اطراف آپادنا، طالار بارعام داریوش، انجام شده است (شکل ۱۱) این کاخ در قرون بعدی و احتمالاً در جنگ داخلی در زمان اشکانیان صدمه فراوان دیده است. برای بنای این کاخ بهترین هنرمندان

امپراطوری هخامنشی، از مصر گرفته تا هند و از قفقاز تا یمن کار کرده بودند و هنگامیکه ویران گردید بلافاصله تبدیل بمعدن سنگ و کارگاه سنگتراشی شد. زیرا خوزستان دشتی است که فاقد سنگ میباشد و در طی ازمنه متمادی دوران اشکانیان، ساسانیان و اسلام هر گاه اهالی شهر شوش احتیاج بسنگ داشتند باین محل مراجعه کرده و ستونها، سرستونها یا پایه‌های سنگی را می‌شکستند.

مقدار کمی از بقایای این سنگها در حفاریات بدست آمده و مردان روشن-بینی نظیر دکتر پیراسته و سپس آقای عبدالرضا انصاری که مأمور هدایت سرفوشت خوزستان بوده‌اند تصمیم گرفتند برای حفاظت این سنگهای پرارزش موزه‌ای در شوش بنا نمایند. طرحهای این بنا بوسیله مهندس محسن فروغی تهیه گردید و بدستور جناب آقای انصاری اداره مرکزی موسسه بهره برداری نیشکر هفت تپه اقدامات شایسته‌ای بعمل آورد. بر اثر اقدامات آقای مهندس نادرحا کمی مهندس موسسه هفت تپه و آقای علیزاده معاون جدی و فعال ایشان کلیه وسایل مربوطه برای بلند کردن و حمل و نقل در اختیار موزه شوش قرار داده شد.

بدو کتیبه سنگی بزرگی که بسه زبان نوشته شده و مربوط به اردشیر دوم میباشد بباغ موزه حمل و در روی پایه سنگی نصب گردید (شکل ۱۲) در این کتیبه ذکر شده است حریقی قصر داریوش را منهدم ساخته و نواده اش اردشیر آنرا مجدداً بنا نموده است. پس از حمل این سنگ يك سر گاو را حمل نمودند (شکل ۱۳) این سر گاو در بالای یکی از ستونهای آپادانا قرار داشته و تعداد ستونهایی که سقف طالار رانگه میداشته‌اند ۷۲ عدد بوده و هر يك ۱۲ متر دازا داشته‌اند. بهر صورت این سر گاو را در محل ورود بموزه قرار دادند.

مشکلترین کارها موقعی بود که یکی از پایه‌های ستونهای ۷۲ گانه همین

طالار را حمل مینمودند. این سنگ يك پارچه سیزده تن وزن داشت و کارمندان موسسه هفت تپه آنرا بامهارت بلند کرده و پس از حمل در مقابل در ورودی موزه قرار دادند. در برابر این همه وسائل و ماشین های جدید متوجه میشویم باچه زحمات مافوق بشری موفق شده اند در ۲۵۰۰ سال پیش کاخ شوش یسا تخت جمشید را بوجود آورند.

باغ موزه فعلی، اینک بصورت موزه ای از سنگها در آمده است و امیدواریم در زمستان امسال در ویتترین ها، مجموعه ای از وسایلی را که بدست آمده است. قرار دهیم تا تماشاچیان ملاحظه نمایند در این قسمت از کشور ایران در هزاران سال پیش چه هنرها و صنایعی وجود داشته است. در باغ نیز سنگ قبری قرار داده شده است که مربوط بیک نفر سپاهی است و نیزه ای را نشان میدهد که سر آن بطرف زمین قرار دارد (شکل ۱۵) این وضعیت سلاح بمعنای عزاداری بوده و تا با امروز معنای خود را حفظ کرده است. چنانکه سر بازانیکه در تشییع جنازه فرمانده خود شرکت مینمایند سر تفنگ خود را بطرف زمین ننگ میدارند. باستان شناس در هر لحظه سعی میکند بین گذشته و آینده ارتباطی پیدا نمایند و چه بسیاری از ریشه های مظاهر زندگی کنونی ما مربوط به هزاران سال گذشته میباشد.

در باغ وسیع موزه، جدیداً ستونهای مربوط بزمانهای جدیدتر آورده شده است و ستونهایی که در شکل ۱۶ ملاحظه میشود مربوط بخانه شاهزاده ای در زمان اشکانیان بوده که بعداً خراب شده است و از ۱۸ ستونی که در اصل وجود داشته است فقط سه ستون باقی مانده است.

باین ترتیب باصبر و حوصله ای بسیار هر روز قطعه جدیدی بموزه کوچک شوش اضافه میشود و این قطعات از محل بدست آمده و یا از مجموعه موزه تهران دریافت میشود زیرا موزه باستانشناسی تهران بقدری غنی است که می-

توان کلیه آنها را بمعرض تماشا گذاشت. متقدم بر همه، دانش‌آموزان از این موزه استفاده مینمایند زیرا نقش موزه قبل از هر چیز تربیتی بوده و باین ترتیب گذشته مبهن خود را شناخته و دوست خواهند داشت

تهران نوامبر ۱۹۶۶ (آبان ۱۳۴۵)

پروفسور گیرشمن عضو انستیتو فرانسه رئیس هیئت باستانشناسی فرانسه در ایران

پایان

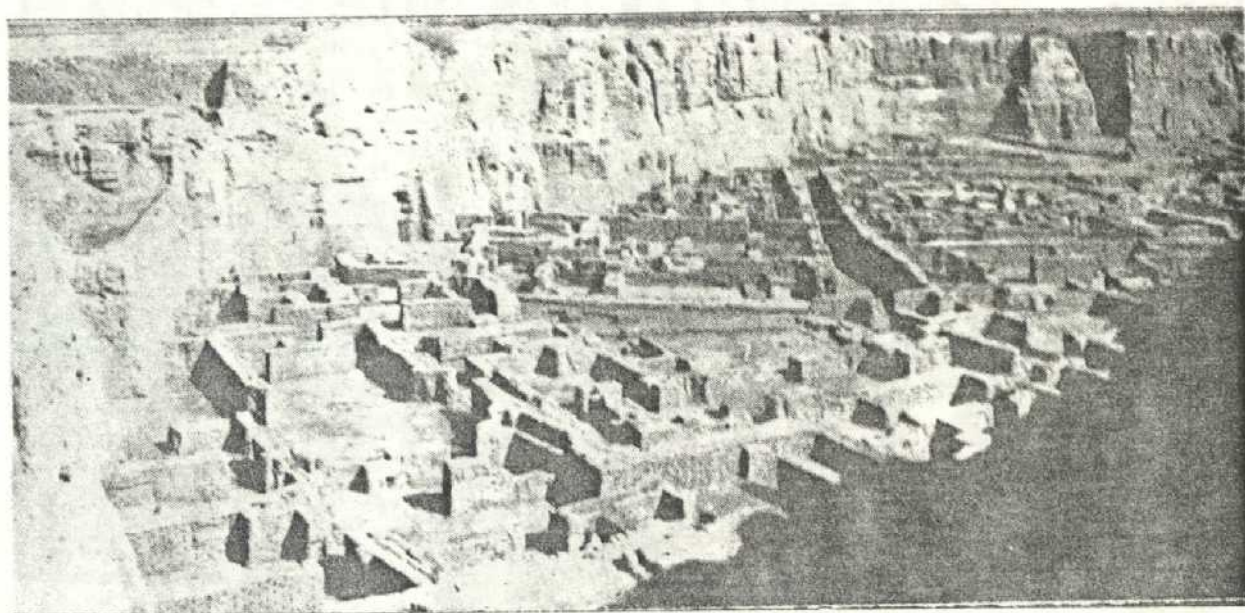


Fig.1 - Suse. Ville du Niveau XV. Une rue.

شکل ۱ - شوش: شهر طبقه پانزدهم . منظره يك كوچه



Fig.2 - Suse. Ville du Niveau XV. Les maisons.

شکل ۲ - شوش: شهر طبقه پانزدهم . منظره خانه‌ها

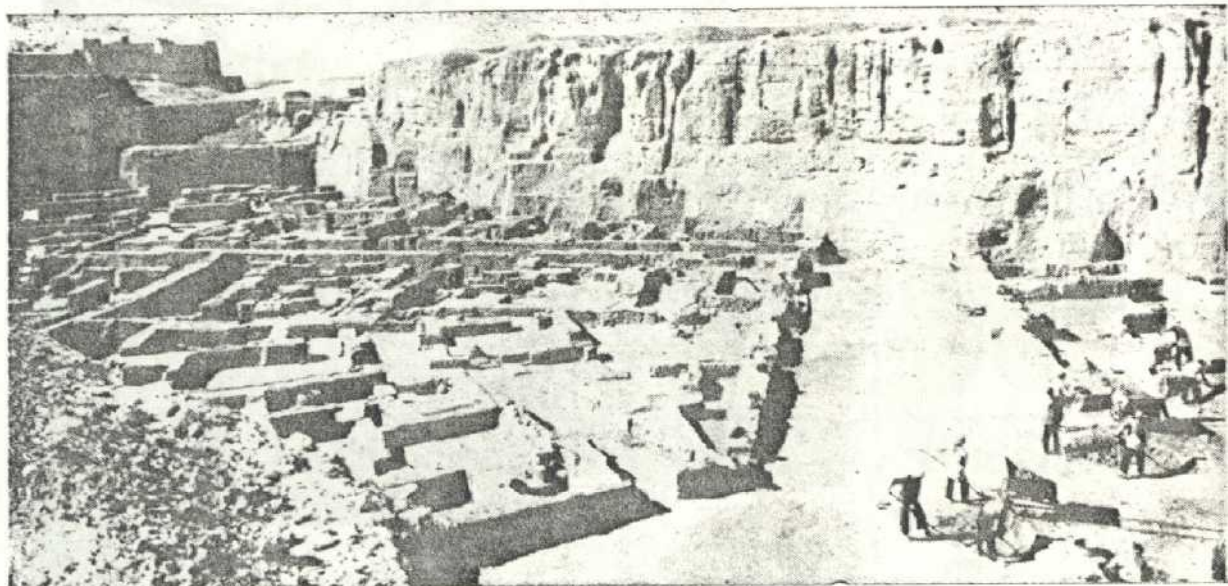


Fig.3 - Suse. Ville du Niveau XV. Les avenues.

شکل ۳- شوش: شهر طبقه پانزدهم . منظره خیابانها.

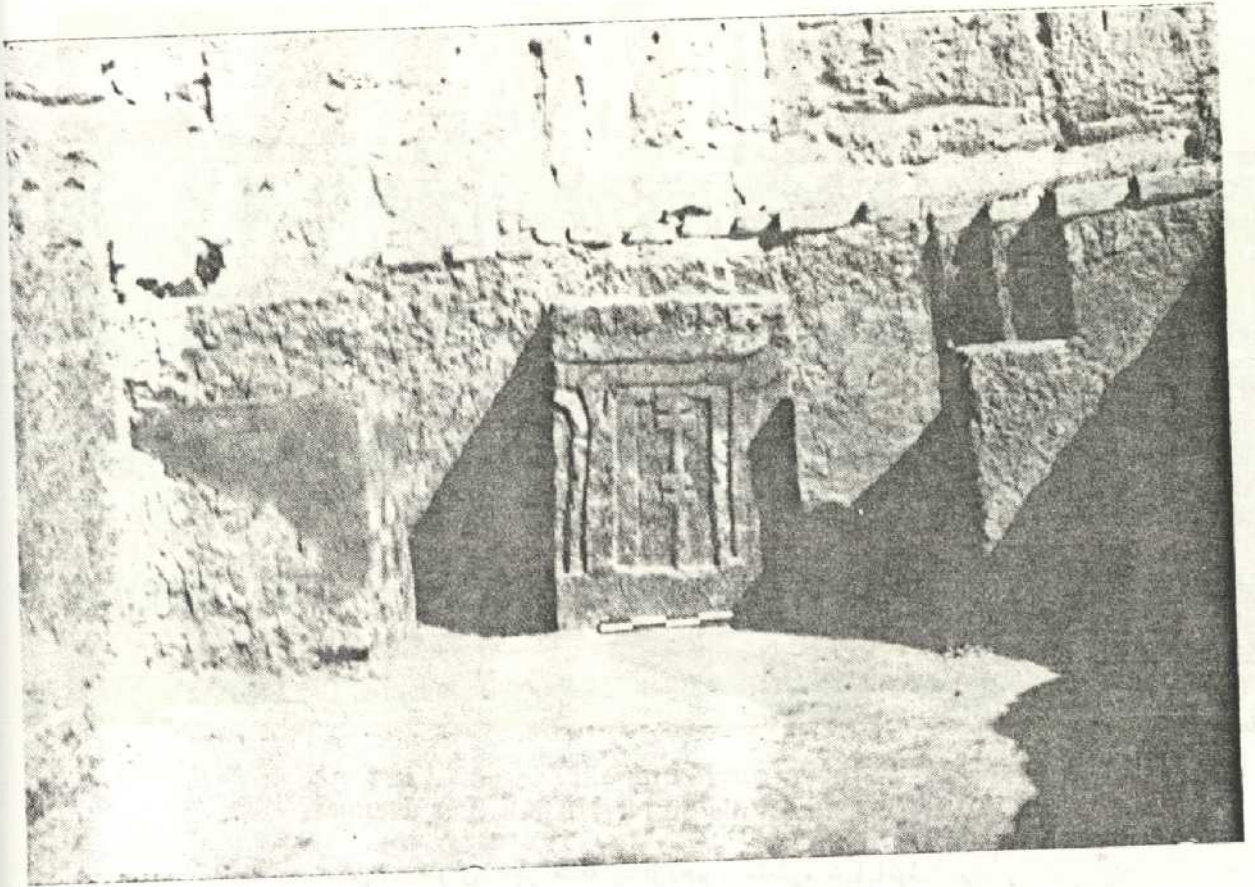


Fig. 4 - Suse. Ville du Niveau XV. Un autel du temple.

شکل ۴ - شوش : شهر طبقه پانزدهم . محراب يك معبد

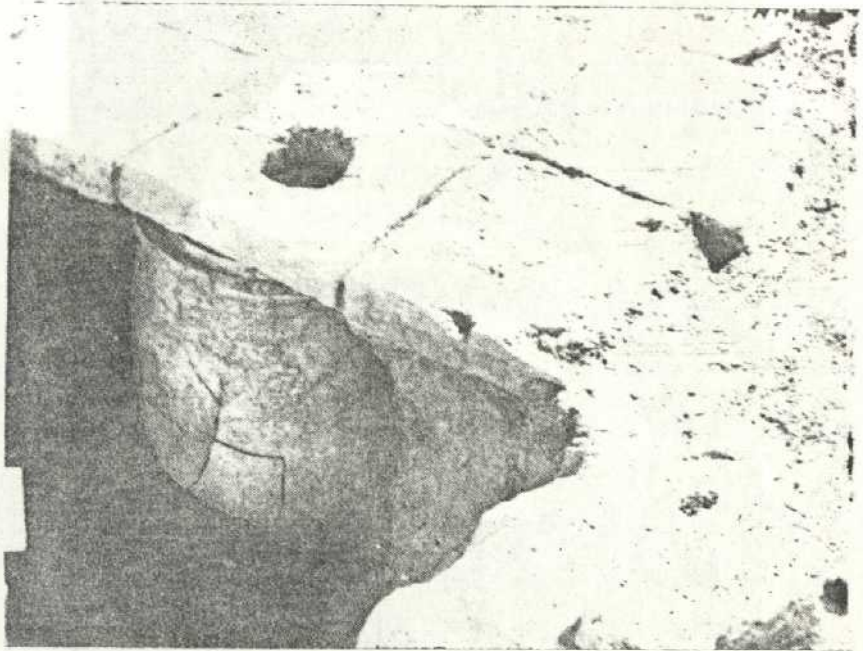


Fig.5 - Suse. Jarre à eau sous le dallage.

شکل ۵ - شوش : خمره آب واقع در زیر کف اطاق.

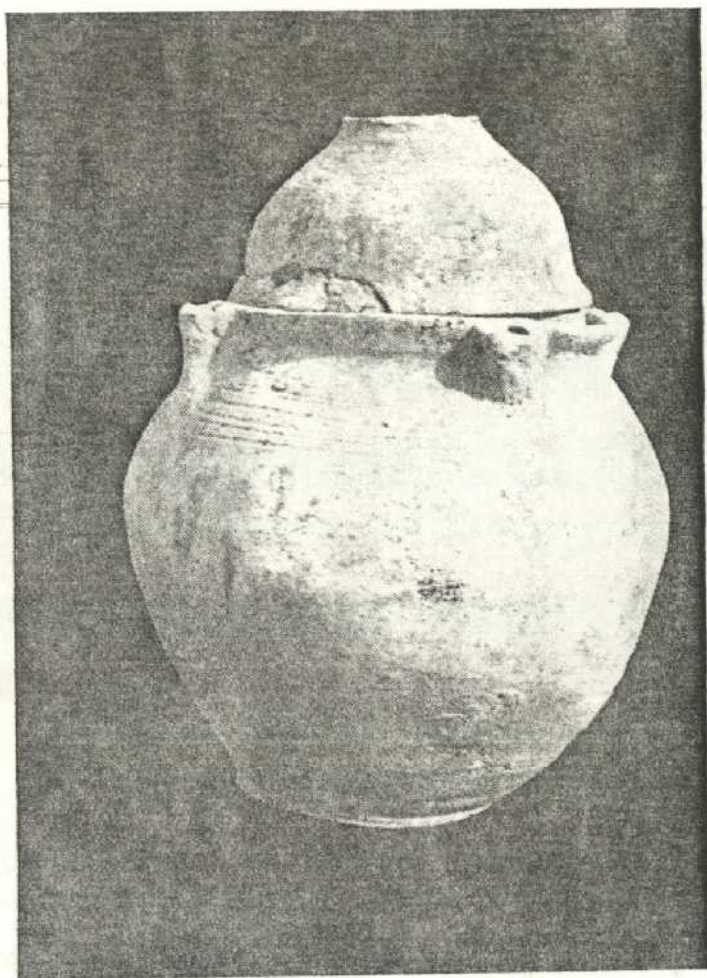


Fig.6 - Suse. Tombe d'enfant.

شکل ۶ - شوش : قبر يك كودك .

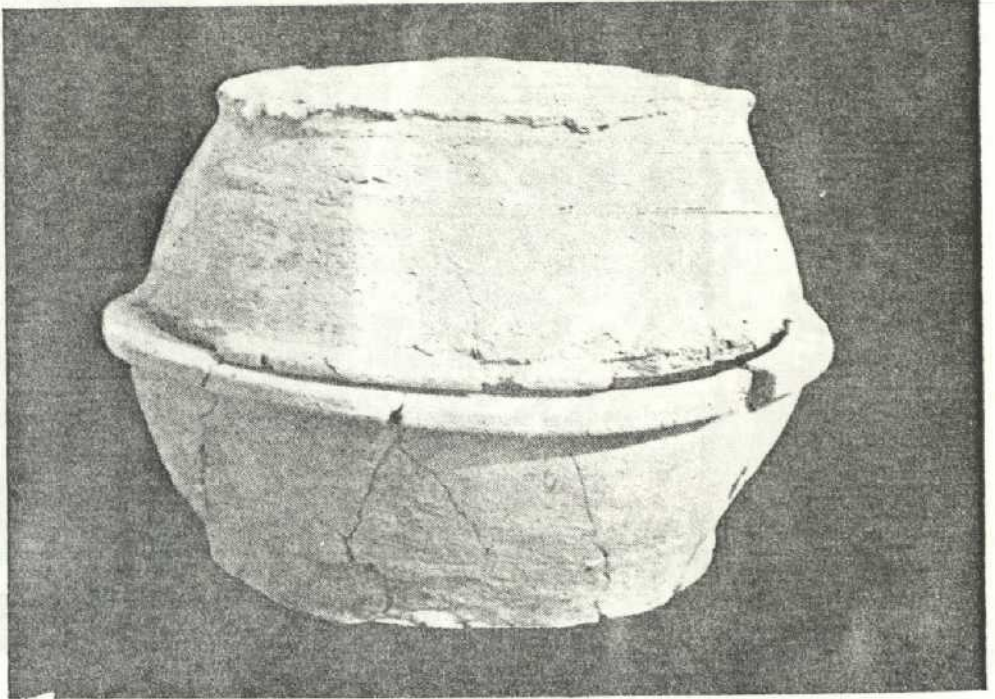
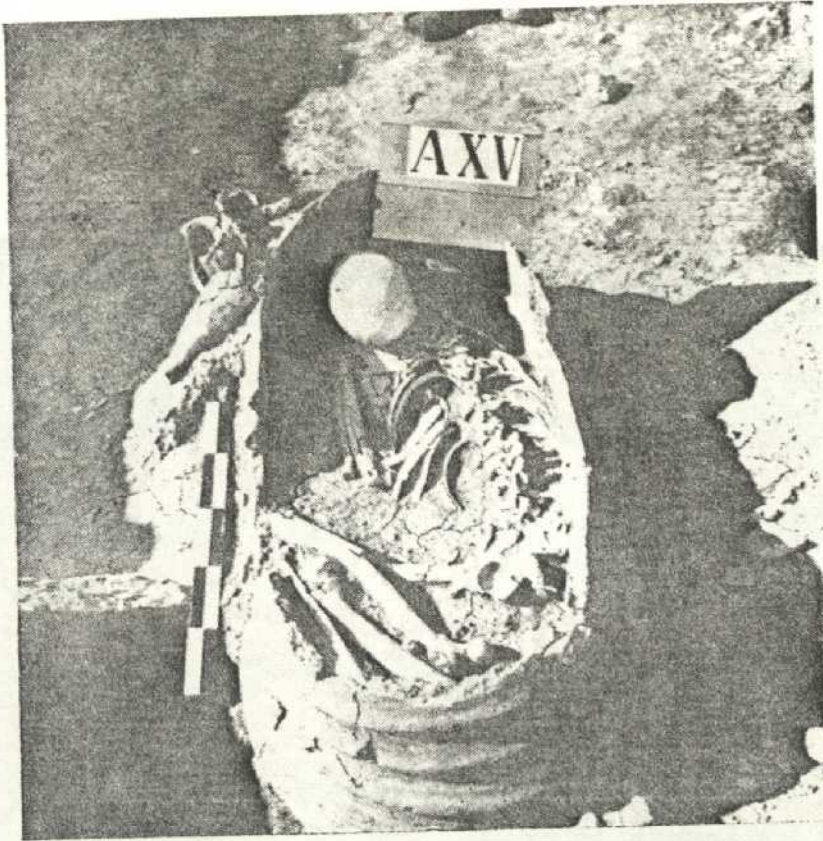


Fig.7 - Suse. Tombe d'enfant.

شکل ۷ - شوش : قبر يك كودك .



Fif. 8 - Suse. Tombe dans un sarcophage.

شکل ۸ - شوش : تعبیه قبر در داخل محفظه کلی

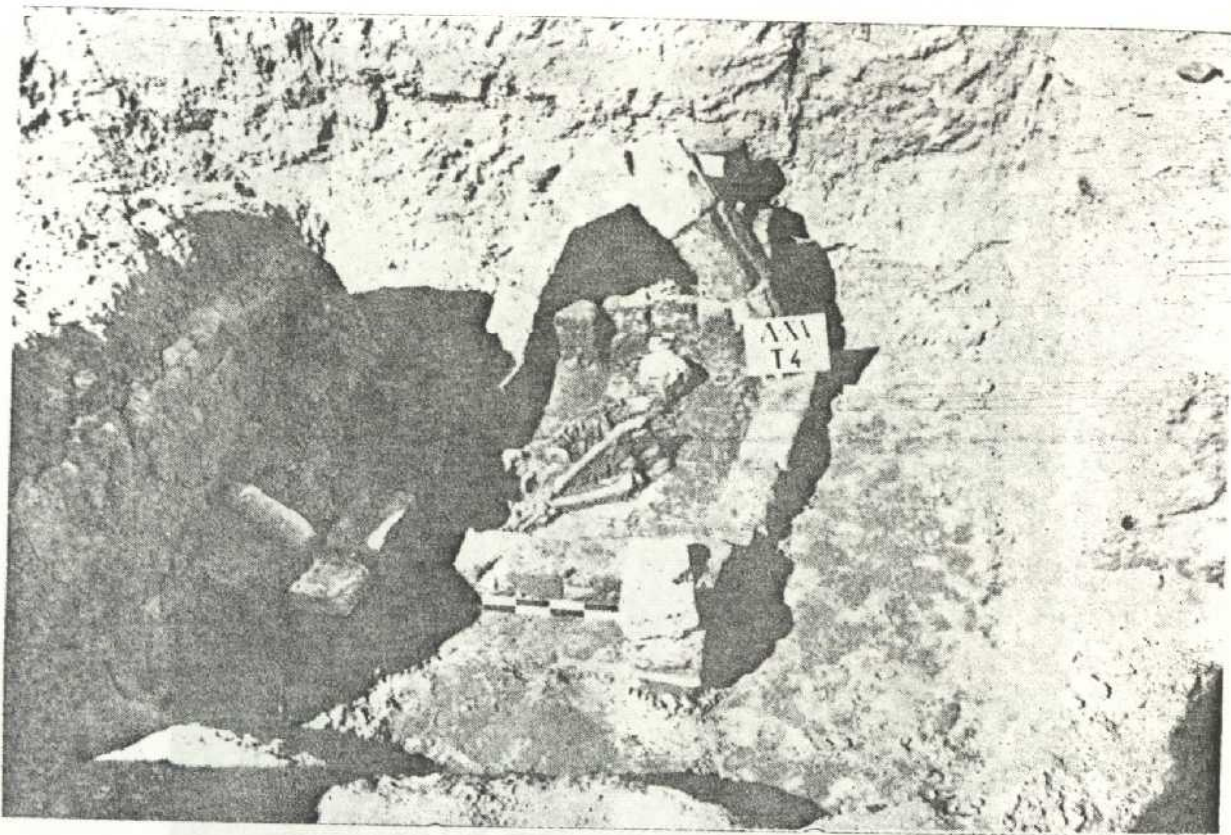


Fig.9 - Suse. Tombe élamite voûtée.

شکل ۹- شوش : یکی از قبور عیلامی که باطاق پوشیده شده است

و عیلامی نامیده می شود (سوسه، ۱۹۶۰، ص ۱۰۶)



Fig.10 - Suse. Tête funéraire en terre crue.

شکل ۱۰ - شوش ، مجسمه سر یک مرده از گل خام

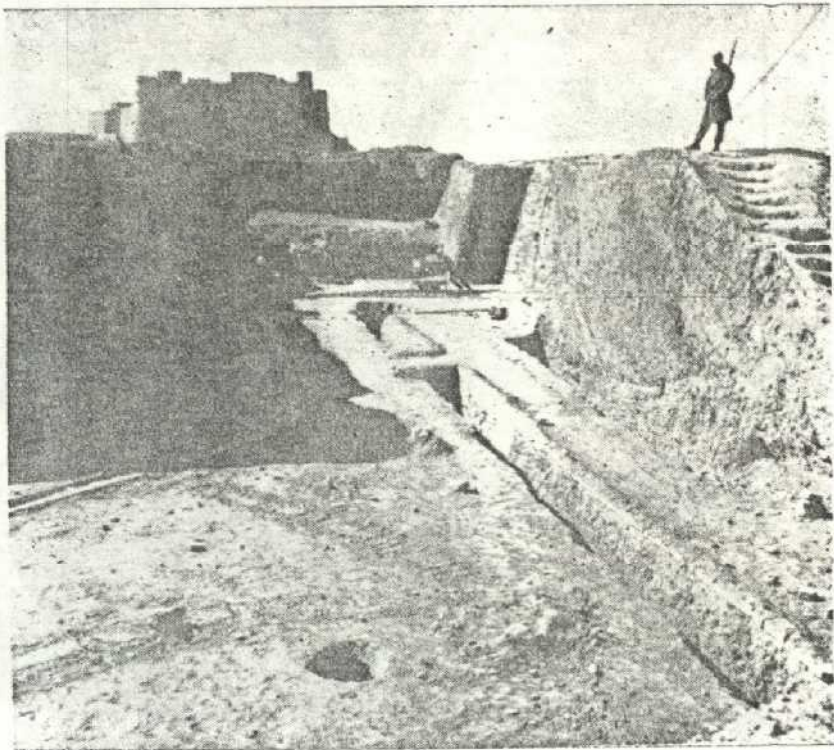


Fig.11 - Suse. Fouille près du palais.
شکل ۱۱ - شوش : منظره کاوشهای نزدیک قلعه



Fig.12 - Suse. Transport de l'inscription d'Artaxerxès II.

شکل ۱۲ - شوش : منظره حمل سنگنیشته اردشیر دوم

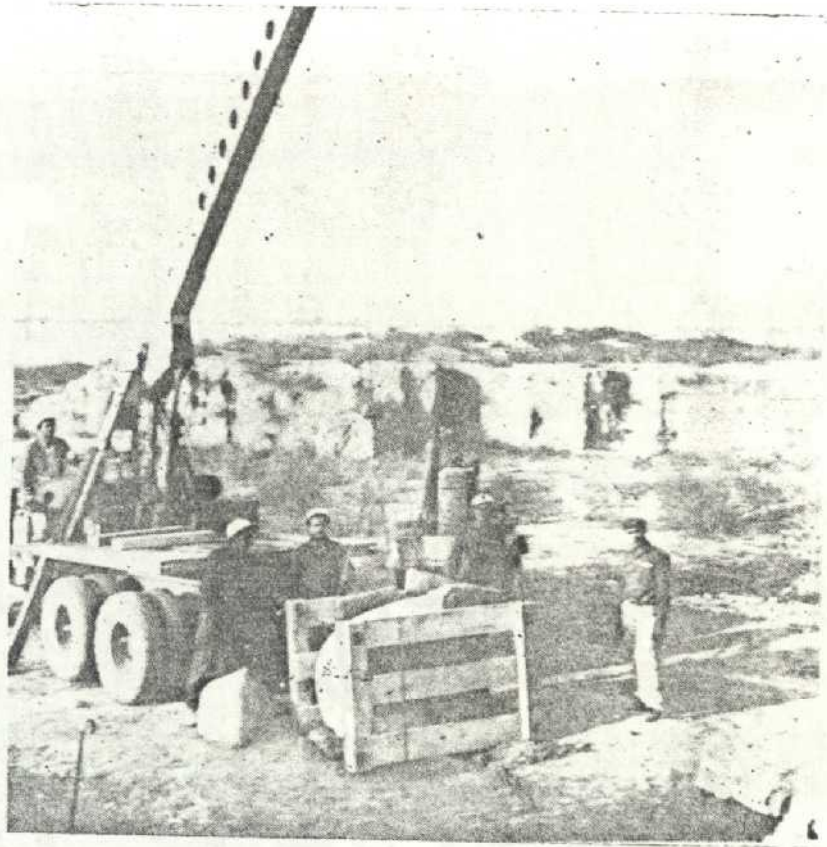


Fig.13 - Suse. Transport de la tête de taureau.

شکل ۱۳ - شوش : منظره حمل کله گاو سنگی

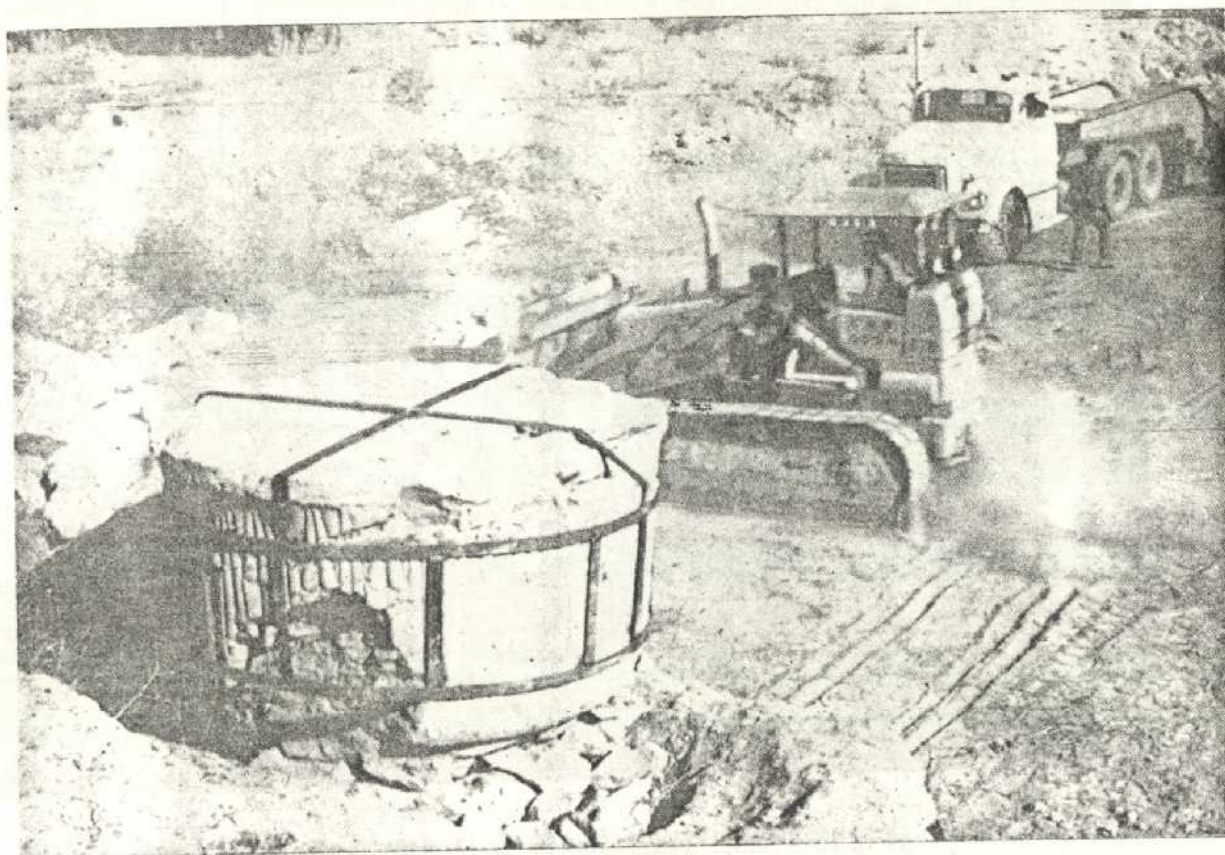


Fig.14 - Suse. Transport d'une base de colonne de l'apadana de Darius.

شکل ۱۴ - شوش: منظره حمل پایه یکی از ستون‌های سنگی کاخ ابدانه داریوش



Fig.15 - Suse. Musée. Stèle funéraire.

شکل ۱۵ - شوش : منظره موزه و سنگ يك قبر

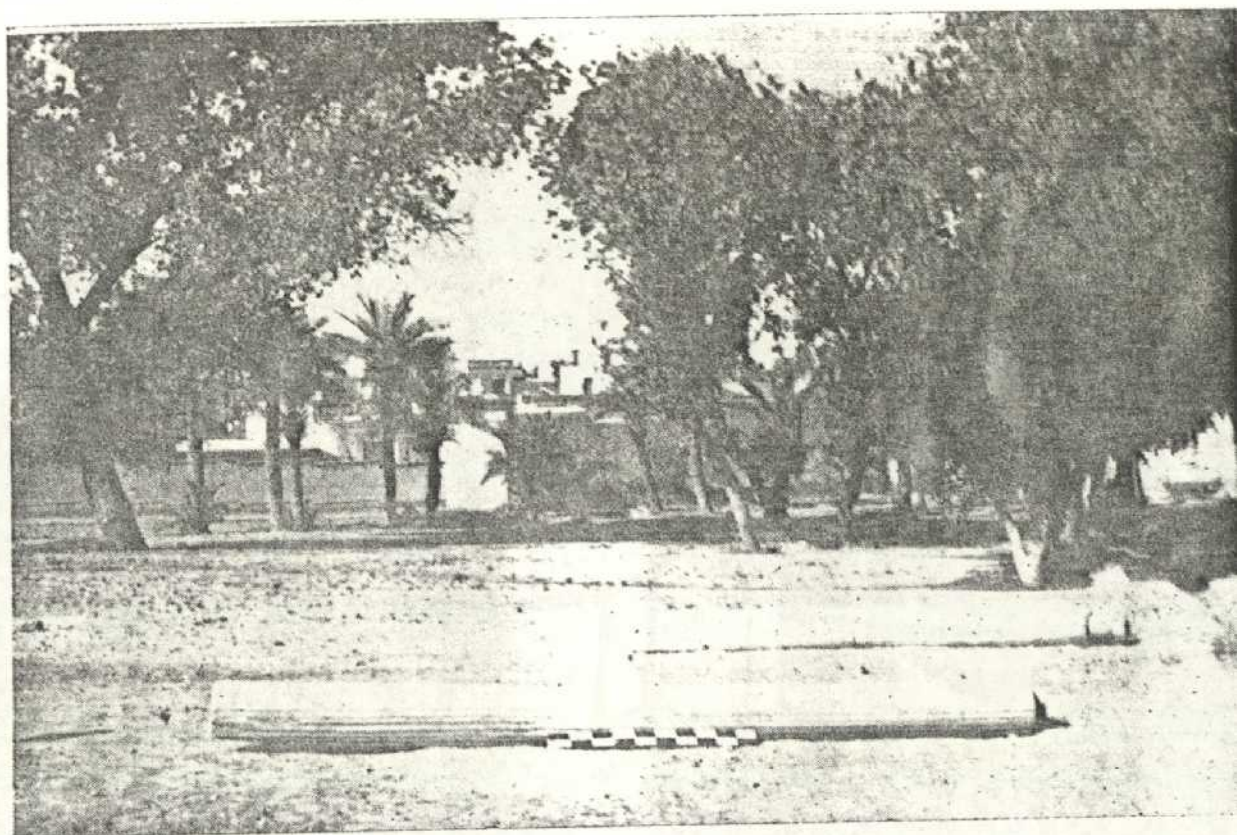


Fig.16 - Suse. Musée. Colonnes.

شکل ۱۶ - شوش : منظره موزه و ستونهای سنگی

à l'entrée du Musée (fig.14), grâce à l'habileté du personnel de Haft-Tépé. On se rend compte devant ce déploiement d'engins modernes ce que pouvait représenter il y a 2500 ans, d'efforts surhumains la réalisation d'un palais de Suse ou de Takht-è Djamshid.

Le jardin du Musée est transformé en musée lapidaire en attendant que les vitrines reçoivent cet hiver par nos soins, des collections destinées à montrer aux visiteurs les objets qui représentent les arts que pratiquait cette partie de l'Iran au cours de millénaires. Dans le jardin est placée un dalle funéraire d'un guerrier qui montre une lance à pointe dirigée vers le sol (fig. 15.) Cette position de l'arme exprime le deuil et s'est conservée jusqu'à nos jours: les soldats qui accompagnent la dépouille mortelle de leur chef, portent leurs fusils pointés vers le sol. A chaque instant, l'archéologue cherche à jeter un pont entre le passé et le présent. Bien des traits de notre vie plongent leurs racines dans le passé plusieurs fois millénaire.

Dans le jardin de ce même Musée viennent d'être transportées également des colonnes d'époques plus récentes. Celles qu'on voit sur la fig. 16 sont de l'époque parthe et southenaient un pavillon princier qui fut détruit, autrefois: trois de ses colonnes seulement ont survécu à dix-huit.

Ainsi, patiemment, pièce après pièce, se monte ce petit Musée enrichi par les trouvailles faites sur place ou prêtées par le Musée de Téhéran trop riche pour pouvoir exposer toutes ses collections. Les écoliers sont les premiers visiteurs de ce Musée dont le rôle est avant tout éducatif et destiné à faire connaître et aimer le passé de la Patrie.

Téhéran. Novembre 1966.

Aban 1345.

Prof. R. GHIRSHMAN

Membre de l'Institut de France
Directeur de la Délégation archéologique française en Iran.

devaient, semble-t-il, reproduire les traits du mort, être en quelque sorte son portrait. On ne sait pas encore la vraie signification de ces têtes qu'on n'a rencontrées que dans quelques rares tombes, et il se pourrait qu'elles répondissent au désir de conserver l'image du défunt en dépit de la destruction de sa chair (fig.10).

D'importants travaux furent réalisés autour de l'apandana, la grande salle d'audiences du palais de Darius (fig.11). Ce palais a beaucoup souffert au cours des siècles qui suivirent sa destruction, probablement à l'époque parthe, lors d'une guerre civile. Une fois détruit, ce beau palais, à l'érection duquel travaillèrent les meilleurs artistes de cet Empire achéménide qui s'étendait depuis l'Egypte jusqu'à l'Inde et du Caucase au Yémen, ce palais se transforma... en carrière de pierres. De fait, le Khuzistan est une plaine sans pierre: et c'est ainsi, qu'au cours de toutes les époques qui suivirent, sous les Parthes, les Sassanides et sous l'Islam, chaque fois que les Susiens avaient besoin de pierre, ils venaient casser une colonne, un chapiteau, une base.

Peu de ces vestiges sortirent des fouilles et pour les protéger, des esprits éclairés qui étaient appelés à diriger les destinées du Khuzistan, tels que le Dr. S.Pirasteh, et, après lui, M. Abdol-Reza Ansari, décidèrent, pour sauver ces pierres vénérables, de construire un musée à Suse. Les plans de ce bâtiment furent établis par l'architecte Mohsène Foroughi. Sur l'ordre de S.E. Monsieur Ansari l'administration du Centre de Production de la Canne à Sucre à Haft-Tépé, réalisa un travail remarquable. Grâce au magnifique administrateur de Haft-Tépé qu'est l'ingénieur Nader Hakemi et à son dynamique adjoint M. Ali Zadeh, tous les moyens de levage et de transport furent mis à la disposition du Musée de Suse.

Et c'est ainsi que la grande pierre à inscription trilingue d'Artaxerxès III fut transportée dans le jardin du musée et scellée sur un socle (fig.12). Elle relate qu'un incendie avait anéanti le palais de Darius et que son arrière-petit-fils, Artaxerxès, le fit reconstruire. Après cette dalle, on transporta une tête de taureau (fig.13) qui couronnait autrefois une des 72 colonnes hautes de 20 mètres qui soutenaient le toit de la salle hipostyle de l'apandana. Cette tête a été placée dans l'entrée du Musée.

Les plus grandes difficultés furent rencontrées pour le transport d'une des 72 bases de colonnes de la même salle. Ce seul morceau de pierre, qui pèse près de 13 tonnes, fut soulevé, chargé transporté et placé face

que nous le poursuivons depuis ce temps, toujours au même endroit, en nous enfonçant de plus en plus bas.

Si la plus jeune ville de la surface ne datait que du Xe - XI^e siècle de notre ère, la quinzième ville que nous avons dégagée au cours de l'hiver 1965/1966, à la profondeur de 14 mètres, date du début du II^e millénaire avant notre ère. Ainsi, dans cet effort patient que nous avons poursuivi pendant 20 ans, nous avons recueilli les sources de plus de trente siècles de l'histoire de Suse.

Les trois photographies (Nos 1, 2, 3) donnent l'idée de la manière dont se présentait un quartier de Suse, il y a exactement quatre mille ans. On distingue nettement les rues qui séparaient les blocs des maisons (fig.1) dont l'architecture suivait un plan classique de cours entourées de chambres (Fig. 2). Les maisons des seigneurs, qui avaient jusqu'à près de cinquante chambres, donnaient sur les grandes avenues (fig. 3). Un petit sanctuaire a fait connaître un autel sur lequel devait figurer la représentation d'une divinité disparue (fig.4). L'agencement des pièces de réception était déjà tel que celui qu'on connaissait encore en Iran il y a 30 ans: une pièce en longueur avait dans le fond son *chah-néchine* dallé de belles briques dont une était percée et sous laquelle était enfouie une jarre remplie d'eau qui, malgré les grandes chaleurs du Khuzistan, restait fraîche (fig. 5).

A l'époque élamite, à laquelle appartenait cette quinzième ville, les morts étaient enterrés sous sols des maisons. On croyait que l'esprit du mort continuait ainsi à participer à la vie de la famille. Plus tard, une profonde coupure dans les traditions funéraires s'est produite sur le Plateau Iranien quand les Perses et les Mèdes y vinrent s'installer: à cette époque seulement se formèrent, à une certaine distance des villes habitées, les «villes des morts», les cimetières et les nécropoles.

Les Elamites enterraient de diverses façons leurs morts: les enfants en bas âge étaient placés dans des marmites recouvertes de coupes (fig. 6 et 7) qui avaient servi auparavant à la préparation des mets. D'autres morts étaient déposés dans des sarcophages en terre cuite (fig. 8) où on les plaçait toujours dans une position contractée, en «chien de fusil». Au moment où se terminait leur vie terrestre, on leur rendait la position qu'ils avaient eue dans le sein de leur mère. Enfin, les gens riches se faisaient construire de vrais caveaux de famille (fig.9), couverts d'une voûte en briques cuites, et dont certains contenaient plusieurs squelettes. De très rares tombes construites contenaient, posées sur les crânes des morts, des têtes en terre crue polychromée, qui

officielles de cette grande époque de l'histoire iranienne: en vieux-perse, en élamite, en babylonien. D'autres textes plus récents étaient rédigés en pehlevi de l'époque parthe ou en pahlevi sassanide, et, enfin, ceux de l'époque islamique en couffique. Cette énumération à elle seule donne déjà une idée du nombre de spécialistes qu'appelait la science française pour s'acquitter de sa dette envers la Perse, ce pays au service duquel travaillait tout ce monde.

Et les archéologues? Comment réalisèrent-ils leur oeuvre?

D'abord comment se présente le site de Suse? Il se compose de quatre collines artificielles qui couvrent une superficie de plus de quatre kilomètres carrés. Elles sont «artificielles» parce que chacune d'elles représente une accumulation de quelque 30 à 35 mètres d'installations humaines au-dessus du sol vierge, qui resserrent dans leurs flancs plusieurs villes superposées. Pourquoi et comment?

La ville de Suse resta habitée depuis 4000 ans avant notre ère et jusqu'à l'époque de l'invasion mongole. Les maisons étaient bâties en briques crues et, tout comme celles d'aujourd'hui, ne duraient pas plus de quatre à cinq générations, c'est-à-dire de 120 à 150 ans. On démolissait les habitations tombant en ruines, mais, comme on n'évacuait pas les décombres, ceux-ci recouvraient la partie inférieure des murs sur une hauteur de 50 centimètres à 1 mètre. On nivelait le tout qu'on pilonnait pour obtenir un sol plus résistant, et on construisait par-dessus de nouvelles maisons. Et les villes montaient peu à peu de niveau.

Ce cas n'est pas particulier à l'Iran: quand Notre-Dame de Paris fut construite il y a sept siècles, on y accédait en montant trois marches. Aujourd'hui on y entre en descendant deux. Après le «blitz» de la dernière guerre, en plein centre de Londres et profondément sous les maisons détruites de la City, fut mis au jour un temple de Mithra, ce dieu de la religion antique iranienne qui était adoré par les légionnaires romains qui apportèrent cette religion dans les Iles Britanniques après la conquête de celles-ci par Rome.

Inversement à la formation des «tépés», la tâche de l'archéologue est de procéder à ses recherches dans le sens contraire: il commence par la surface de la colline et avec soin dégage une ville après l'autre; il est donc obligé de raser au fur et à mesure les restes d'une installation dégagee pour retrouver une plus ancienne qui se trouve dessous. C'est ainsi qu'il y a 20 ans, nous avons ouvert un chantier d'un hectare de superficie à la surface d'une des collines de Suse et

çaise se sont penchés sur le glorieux passé de l'Iran. Flandin et Coste mesurèrent, dessinèrent et publièrent tous les monuments anciens de la perse qui étaient visibles (Persépolis, les bas-reliefs parthes et sassanides) et réalisèrent une oeuvre qui, encore de nos jours, n'a rien perdu de sa valeur. En effet, on sait que les monuments souffrent beaucoup plus de la main de l'homme que des méfaits du temps. Nombreux sont les palais et autres vestiges du passé, aujourd'hui disparus, que nous ne connaissons que par les dessins de ces deux hommes courageux.

Le nom de M. Dieulafoy qui, accompagné de sa femme, campa deux hivers à Suse où il avait reconnu et relevé la salle de l'apadana de Darius, est connu de tous en Iran, de même que celui d'un autre Français, Jacques de Morgan, cet ingénieur des mines qui découvrit en 1889 le pétrole en Iran.

Passionné d'archéologie, ancien directeur général du Service des Antiquités d'Egypte, J. de Morgan a contribué à la conclusion d'un accord entre le Gouvernement Iranien et celui de France, à une époque où le Service Archéologique n'existait pas encore en Iran, et a commencé les fouilles de Suse en 1897. Depuis cette date et Jusqu'aujourd'hui, la Délégation Archéologique française y continue ses recherches. Toutes sont consacrées au passé de Suse et du Khuzistan dont le nom dérive, comme on sait, du terme Khuza, qu'on trouve dans l'inscription de Darius à Behistun, et qui signifie le pays de l'Elam.

L'auteur de ces lignes représente la cinquième génération des savants français qui ont consacré leur vie au passé de l'Iran. Une Mission qui, depuis 70 ans, poursuit des recherches archéologiques sur le même site, est un cas unique dans les annales orientalistes. Quarante volumes ont déjà été publiés dans les *Mémoires de la Délégation* et quinze autres sont actuellement en préparation.

Il est difficile d'évaluer le nombre des savants qui ont participé à ces publications puisque la variété des matières et des disciplines qui y ont été traitées sont d'une ampleur impressionnante. Si les sciences comme l'archéologie, l'histoire, la numismatique et l'architecture trouvèrent des spécialistes, il fallut former une véritable armée de philologues. De fait, les textes rédigés en écriture cunéiforme présentèrent une variété inconnue ailleurs: à côté de tablettes rédigées en langue élamite s'en trouvaient d'autres en langue babylonienne; certaines étaient écrites en sumérien, d'autres en assyrien. Les monuments royaux achéménides étaient souvent couverts d'inscriptions dans les trois langues

RECHERCHES SCIENTIFIQUES FRANÇAISES

DANS LE DOMAINE DU PASSÉ DE

L'EMPIRE IRANIEN

Par :

Prof. R. Ghuirshman.

C'est un très grand honneur pour un archéologue français de collaborer à la belle Revue, richement présentée, que publie l'Armée Impériale. J'ai été très touché par la proposition qui m'a été faite par Son Excellence, le Général KARIMLOU, de rédiger un article qui paraîtra à côté d'autres études qui doivent enrichir le prochain numéro de la Revue.

Peu de personnes sont au courant du fait que c'est Louis Philippe, roi des Français, qui envoya la première mission archéologique française en Iran, en 1840. Il y a donc un siècle et quart déjà que les savants fran-

در این قسمت :

۱ - کتابهای تازه

۲ - مجلات تهران

۳ - فهرست مقالات تاریخی فارسی نه ماهه اول سال

تاریخ فارس

تاریخ ارتش نوین : ۲۰۲ ص + ۱۲۴
 مجلد یکم از بخش نخست . قطع ولیری - از انتشارات
 کمیته تاریخی نظامی اداره سوم ستاد بزرگ ارتشتاران - ۱۳۴۵



تاریخ نظامی عبارت از نوشته ایست که حقایق و تجربیات بدست آمده از وقایع ، جنگها و رازهای نهفته در آنها را طوری ارائه کند که اطلاعات مورد لزوم جهت پیشرفتهای نظری و عملی دانش نظامی ، پایه گذاری شود و بتواند در حل مشکلات و مسائل نظامی و غیره به فرماندهان و طراحان نظامی کمک نماید ، چه تاریخ نظامی یکی از رشته های دانش های بشری می باشد و داشتن اطلاعات وسیع و پردامنه از شرایط اولیه برای جهت حل مسائل و مشکلات جاری و آینده ، بر مبنای آزادی عقل و منطق و اصول علمی خواهد بود .

هدف از نگارش تاریخ نظامی تعمیم این نظریه است و تاریخ نظامی در حقیقت یک منبع اصلی اطلاعات درباره بدست آوردن پیشرفتهای نظری و عملی در دانش نظامی است و در طرز نگارش آن بایستی از اصول و خط مشی ها و تجربیات و یا نظریات پرارزشی پیروی شود تا جوابگویی خواسته های نظامی و ملی باشند .

معمولاً از تاریخ نظامی به چهار منظور کاملاً مشخص ، بطور مستقیم در فعالیت های عمده نظامی استفاده میشود .

۱- بعنوان منبع اطلاعات تجربی تا با استفاده از روش منطقی و استدلالها

واستنتاج های آن، اصول و روش هایی را که بایستی اتخاذ کرد بتوان بدست آورد.

۲- تاریخ نظامی رامیتوان جانشین تجربیات شخصی کرد باین معنی که بدون اینکه تجربه مجددی مورد لزوم باشد به بالارفتن درجه مهارت و ورزیدگی اشخاصیکه بحکم وظیفه و باعلاقه با آن سروکار پیدا میکنند کمک مینماید.

۳- بعنوان تصاویر واقعی و حقیقی که بتوان بوسیله آن خلاء روانی موجود بین واقعیات و تصورات را بر نمود و نظر و توجه و حس علاقه و دل بستگی فردی را بدان جلب کرد.

۴- بعنوان مبنائی بمنظور اطلاع از نیازمندی های گذشته و اقداماتی که بمنظور رفع آنها در گذشته بعمل آمده است قرار میگردد تا بوسیله آن بتوان معیارهای تازه ای جهت برتری مقام و موقعیت اجتماعی و یانارسانی های فردی بدست آورد و این ترتیب ایجاد شخصیت فردی، حمیت قسمتی و هم چنین ایجاد حس علاقه بکار دستجمعی خواهد کرد که بر اثر آن نفع شخصی افراد تحت تاثیر هدف سازمانی قرار می گیرد و لازمه آن آشنا کردن افراد با حقایق و رویدادهای گذشته میراث نظامی و سنتهای ارتش و هم چنین آشنا کردن آنها با سازمانی که وابسته به آن هستند می باشد.

معمولاً مسئول تهیه تاریخ نظامی در کشورها مقامات نظامی هستند که در باره اجرای برنامه های تاریخ نظامی که شامل طرح ریزی، برنامه ریزی و اجرای برنامه هاست اقدام خواهند نمود و با نظارت های لازم از اجرای مقررات و دستورالعمل های صادره در این زمینه اطمینان می یابند.

از طرفی کلیه افراد صلاحیت دار کشور و بخصوص پرسنل نظامی بر حسب علاقه شخصی و یا بر حسب وظیفه بنوبه خود بایستی در پیشرفت امور مربوط به تدوین و نگارش تاریخ نظامی شرکت جویند. و باین ترتیب موجب میگردد در باره وقایع و حوادث اصلی و مهمی که باعث بوجود آمدن میراث نظامی گردیده است و هم چنین در باره سازمان های نظامی که مستقیم و غیر مستقیم، افراد مزبور بدان بستگی دارند، اطلاعات صحیح و کاملی جمع گردد.

تاریخ نظامی باشکال و صور مختلف از آثاریکه مطلقاً دارای جنبه حقیقی و واقعی بوده تا آثاریکه جنبه داستانهای تاریخی دارد میباشد، دیده میشود.

چون اغلب دانش‌ها معمولاً بیشتر از راه خواندن و بررسی کسب می‌گردد تا از طریق تجربیات شخصی باین ترتیب ملاحظه می‌گردد که تاریخ نظامی از بهترین منابع علوم تحقیقی است و در نتیجه هر فردی بخصوص پرسنل نظامی ناچار است که از طریق مطالعه آن، دامنه اطلاعات خود را توسعه دهد تا در هنگام برخورد به مشکلات و مسائل، از تاریخ نظامی برای حل آنها الهام گیرد.

در نشریات تاریخ نظامی همانطور که قبلاً اشاره شد وقایع و رویدادهای عملیاتی و لژستیک و اداری بصورت مرتب و منظم، با روش معینی شرح داده میشود.

اطلاعات مندرج در این نشریات ممکن است بصورت حکایت، مستند، مصور و یا اینکه بشکل ترکیبی از یک یا چند صورت فوق‌ارائه گردد. پیش‌آمدها و رویدادهاییکه برای گنجانیدن در نشریات تاریخ نظامی در نظر گرفته میشود باید وقایعی باشند که برای ارتش و ملت حائز اهمیت قابل ملاحظه‌ای باشد نه وقایعی که مربوط به امور عادی و روزمره اداری می‌شود.

بنابراین برای تعیین و تشخیص وقایع حائز اهمیت و قابل ذکر بایستی قواعدی وضع گردد و در ضمن آن معیارهایی جهت تشخیص اینگونه رویدادها در نظر گرفته شود. قرار دادن وقایع مهم و وقایع کم‌اهمیت یا جزئی در یک ردیف سبب کاهش اهمیت وقایع مهم و اثرات آن خواهد شد. طرز نگارش تاریخ نظامی بایستی روشن، موجز و در عین حال کامل باشد. و از استعمال کلمات مبهم و همچنین اختصارات بدون توضیح که سبب گیج‌شدن خواننده و کاهش وضوح و روشنی مطالب میشود باید احتراز کرد.

رویدادها و پیش‌آمدهاییکه اثر عمده‌ای روی خط ممتی، سازمان و وظائف سازمانی گذارده است بایستی با تکیه بیشتری مورد بررسی قرار گرفته و

اطلاعات و مدارك لازم جهت تشریح و توضیح وقایع و قابل درك کردن آنها ضمیمه گردد و در صورت امکان در موارد لازم نتیجه گیری شود و در باره نتایج حاصله نیز تجزیه و تحلیل بعمل آید.

تاریخ نظامی وقتی کامل است که متکی باسناد و مدارك و انتشارات کافی و قابل قبول باشد.

آنچه که تا کنون مورخین در باره تاریخ نظامی ایران نوشته اند با اینکه کمابیش از اصول پیروی نهوده اند مع هذا بیشتر جنبه وقایع غیر نظامی داشته و چون غالباً نظامی نبوده اند اغلب مسائل و رویدادهائی را که از نظر جنبه های نظامی قابل توجه و امعان نظر و تجزیه و تحلیل بر اساس اصول منطقی و عقلانی تاریخی بوده است از نظر آنها دور مانده است.

برای اولین مرتبه در ایران ارتش اقدام به تهیه تاریخ نظامی بوسیله محققان و دانشمندان نظامی و غیر نظامی نموده است که قسمتی از فعالیت های مزبور را اخیراً توسط ارتش شاهنشاهی در مجلد یکم آن بنام «تاریخ ارتش نوین» منتشر نموده است که در نوع خود در ایران بدون سابقه و منحصر بفرد میباشد. در این جلد شاید نکاتی هم از نظر دور مانده باشد که احیاناً مورد انتقاد نکته سنجان و صاحب نظران باریك بین قرار گیرد و یا احیاناً با اصولی که قبلاً بطور اجمال ذکر گردید تطبیق ننماید ولی این نکات آنقدر ناچیز است که میتوان ادعا نمود کتاب مزبور در مطبوعات فارسی و فرهنگ ایران بی نظیر است زیرا تا کنون در باره ارتش نوین ایران که از سال ۱۳۰۰ خورشیدی آغاز میشود تاریخ بی این جامع، منطقی، مستدل و مستند بر مدارك و اسناد معتبر و رسمی تهیه نشده است.

این کتاب عبارت از جلد یکم از بخش نخست است (از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ خورشیدی) که بقطع وزیری و در ۳۲۶ صفحه، توسط اداره سوم ستاد بزرگ ارتشتاران منتشر گردیده است.

بطوریکه از سر آغاز کتاب برمی آید اداره سوم ستاد بزرگ ارتشتاران اساس تدوین تاریخ ارتش نوین ایران را بر دو کتاب گذارده است:

۱- کتاب اول شامل تاریخ ارتش نوین در دوره سلطنت اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر (۱۳۰۰-۱۳۲۰)

۲- کتاب دوم شامل تاریخ ارتش نوین در دوره سلطنت شاهنشاه آریامهر از (۱۳۲۰ بعد).

و در هر یک از این دو کتاب، تحولات سازمانی، اداری، آموزشی و شرح جنگها و عملیات نظامی ارتش نوین بتفصیل بیان میشود و از این طرح بزرگ که خود شامل بیشتر از ده مجلد کتاب خواهد شد، خوب پیداست اداره سوم ستاد بزرگ ارتشتاران انجام چه خدمت عظیمی را بعهده گرفته است.

مجلد یکم از این طرح بزرگ که اینک انتشار یافته متضمن تاریخ تحولات سازمانی، اداری، آموزشی، پشتیبانی‌های پرسنلی در سه نیروی زمینی، هوایی و دریائی دوره بیست ساله زمامداری اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر میباشد (۱۳۰۰ - ۱۳۲۰) که باامعان نظری کافی بوسیله کمیسیونی مرکب از سه تن از دانشمندان و صاحب نظران، شادروان تیمسار سرتیپ علیقلی بیگلربیور، شادروان استاد سعید نفیسی و سرهنگ مهندس جهانگیر قائم مقامی تهیه و تدوین شده است و ابی بعثت اینکه کتاب مزبور بعد از در گذشت دو تن از اعضای کمیسیون که خداوندشان قرین رحمت نماید، انتشار یافت متأسفانه نامبردگان نتیجه کار خود را هرگز بچشم ندیدند.

متن اصلی کتاب ۲۰۲ صفحه است و ۱۲۴ صفحه هم بمقدمه فاضلانہ تیمسار ارتشبد د کثر بهرام آریانا ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران و مقدمه تیمسار سرلشگر کریم لوریاست اداره سوم ستاد بزرگ و سپس عکسهای فراوان و فهرستها اختصاص یافته که بطور نفیسی بچاپ رسیده است. (جهه ۳۲۶ صفحه) اصل کتاب با مقدمه ای تاریخی درباره تحولات ارتش ایران در دوره قبل از تشکیل ارتش نوین (فصل یکم در ۴۳ صفحه) آغاز میگردد و پس از آن که شرحی هم درباره اوضاع عمومی کشور ایران در سالهای پیش از کودتا نوشته شده و بانقشه ای که قلمرو قدرتهای آنروزی ایران را نشان میدهد همراه است (فصل دوم) بشرح تحولات ارتش نوین مبادرت شده است (از ص ۴۷ بعد) مطالعه کتاب تاریخ ارتش نوین بخوبی نشان میدهد که نویسندگان و مؤلفان آن باچه صبر و حوصله فراوان و زحمت بسیار انبوهی از پرونده‌ها و

اوراق رسمی را در بایگانیهای ارتش و وزارت امور خارجه مورد مطالعه و تحقیق قرار داده‌اند تا مطالب مورد نیاز برای تدوین کتاب را از لابلاهای آن انبوه اوراق گرد آورده‌اند.

من وقتی باین کتاب عظیم مینگرم بیاد رساله نفیس و هشتماد صفحه‌ای تذکره الملوك می‌افتم که در شرح سازمانهای حکومتی و اداری زمان صفویه نوشته شده و ایران شناس فقید پروفیسور مینورسکی بر آن حواشی و توضیحاتی بالغ بر ۳۰۰ صفحه نگاشته است امامی بینم کتاب حاضر بنحوی جامع تدوین شده که نه تنها محتاج بحواشی و توضیحات نیست بلکه خود مستندات آثار تاریخ نویسان آینده را تشکیل خواهد داد.

از مزایای دیگر این کتاب عکسهای جالب آن از سلاحهای گوناگون، هواپیماها و نواها و ناوچه‌های ارتش ایران در دوره اول ارتش نوین ایران و همچنین نقشه‌های رنگی و جداول متعددی است که در روشن کردن مطالب کتاب کمک مؤثری میکند. فهرست جامعی از اعلام کتاب و بخصوص فهرستی از واژه‌ها و اصطلاحات اداری و نظامی که در کتاب ذکر شده نیز بیشتر بر - ارزش و نفاست کتاب می‌افزاید زیرا از این فهرست اخیر است که برای فرهنگ لغات فارسی بهره‌برداری مؤثری میتوان نمود.

اینک با اشاره بنحوه تقسیم بندی فصول و ابواب کتاب بهتر میتوان بجزئیات محتویات کتاب تاریخ ارتش نوین پی برد.

کتاب تاریخ ارتش نوین در پنج بخش و یک مبحث ضمائم تدوین شده است :

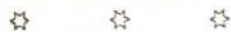
- بخش یکم شامل مقدمات تاریخی (فصول ۱ و ۲ تا ص ۴۶) و شرح تشکیل قشون متحدالشکل تا سال ۱۳۰۰ (فصل سوم از ص ۴۷ تا ص ۵۶)
- بخش دوم شامل فصول مربوط بتاریخچه نیروی زمینی، نیروی هوایی و نیروی دریائی تا سال ۱۳۲۰ شمسی (از ص ۵۷ تا ص ۹۹)
- بخش سوم - تحولات آموزش در ارتش نوین (از ص ۱۰۰ تا ص ۱۲۲)
- بخش چهارم - تامین احتیاجات نفرات و احضار افراد و بسیج (از ص ۱۲۳ تا ص ۱۳۱)

- بحش پنجم - اسلحه و تجهیزات (از ص ۱۳۲ - ص ۱۴۶)
 - مبحث ضمایم (از ص ۱۴۷ تا ص ۲۰۱) که از آن میان فهرست کامل
 انتشارات ارتش در سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰ از مباحث جالب آن است (از ص ۱۸۰
 تا ص ۲۰۱) و بعد یکصد تصویر و فهرس متعدد
 و اما کتاب تاریخ ارتش نوین ایران با تمام کوشش و تلاشی که در خوب
 بچاپ رسانیدن و نفاست آن بکار رفته است متأسفانه خالی از غلط و اشتباهات
 چاپی نیست نهایت اینکه چون وجود اغلاط مبتلاء به کلیه مطبوعات و کتابهای
 چاپی فارسیست میتوان این نقصیه را درازاء آن همه مزایا و محاسن کتاب مورد
 بحث، نادیده گرفت.
 در خاتمه موفقیت کلیه کسانی را که در بشهر رسانیدن این اثر نفیس زحمت
 کشیده اند و همچنین برای بازماندگان مؤلفان شادروان از خداوند خواستارم.

سر تیب میر حسن عاطفی

چهارمین سال ماهنامه وحید

ماهنامه وزین وحید که مجله ایست علمی، ادبی، انتقادی و اجتماعی و بمدیریت فاضل عالیقدر آقای سیفاله وحیدنیا انتشار مییابد، با سپری شدن آذرماه ۱۳۴۵ سومین سال خدمت فرهنگی خود را با توفیق کامل و سرفرازی به پایان رسانید. مجله بررسی های تاریخی آغاز چهارمین سال زندگی آنرا تبریک میگوید.



پنجمین سال مجله هنر و مردم

مجله نفیس و تحقیقی و هنری هنر و مردم نیز چهارمین سال خود را پشت سر گذارد و با انتشار شماره چهل و نهم، پنجمین سال خود را آغاز کرد. همانگونه که مجله هنر و مردم گذشته خود راه سراسر کوشش و افراد آینده را همه امید دیده است. مانیز در عالم همکاری مطبوعاتی و فرهنگی آرزو میکنیم هنر و مردم لحظه ای از تلاش باز نایستد و همواره در رشته های علائق هنری و فرهنگی بین افراد میهن را مستحکم سازد.

بررسی های تاریخی

یادداشت :

سالمهست مجلات ماهانه فارسی هر ماهه فهرستی از کتابهای تازه چاپ آن ماه را برای آگاهی خوانندگان خود منتشر می کنند و بدین وسیله برای محققان و دوستان کتاب تسهیلاتی فراهم می سازند . و مجله وزین راهنمای کتاب نیز که در این راه وظیفه سنگین تری بعهده دارد گاه بگاه فهرستی از کتابهای خارجی را که در زمینه ایران شناسی انتشار می یابد ، چاپ می نماید اما باید دانست اهل تحقیق بداشستن فهرستهای از مقالات تحقیقی ماه نیز احتیاج دارند بدین لحاظ مجله بررسی های تاریخی که از بدو انتشار نخستین شماره خود باین نیاز خاص آگاه بود در نظر داشت فهرست کامل تازه ترین مقالات تاریخی و تحقیقی و ایران شناسی را که در مجلات فارسی انتشار یافته است برای استفاده محققان و ایران شناسان چاپ نماید و این کار از طرف آن مجله باین جانب واگذار گردید . اینک فهرست مزبور ، مربوط به نه ماهه اول سال ۱۳۴۵ تقدیم خوانندگان و محققان تاریخ ایران می گردد .

سرینگ مهندس جهانگیر قائم مقامی

دی ماه ۱۳۴۵

فهرست

مقالات تاریخی فارسی

حرف آ:

- آئین بوگومیل، بازمانده کیش مانی در بالکان: دیان بوگدانویچ - دانشکده ادبیات تهران شماره ۲ سال ۱۴
- آئین مفرغ در سیستان: ابوالقاسم حبیب‌الهی - مجله دانشکده ادبیات مشهد شماره بهار سال ۴۵.
- آبان: دکتر بهرام فره‌وشی - شماره ۳ بررسی‌های تاریخی سال ۱.
- آتش پرستی: اورنگ - مجله مهر شماره ۲ و ۳ و ۴.
- آتیلایا بلای آسمانی ۱ و ۲: دکتر علی‌اصغر حریری
- آثار پراکنده تمدن و هنر ایران: سرهنگ جهانگیر قائم مقامی - شماره ۱ و ۲ و ۳ و ۴ بررسی‌های تاریخی سال یکم.
- آشنائی با مجموعه‌های شخصی: (مجموعه ظروف تاریخی متعلق به مهندس فروغی) - مجله هنر و مردم شماره ۳؛ اردیبهشت ۴۵.

حرف «الف»

- ابوطالب یا فرخ خان امین‌الدوله غفاری: قسمت‌های (۱) و (۲) و (۳) و (۴) (حسین سعادت نوری) - وحید شماره های ۲ و ۳ و ۴ و ۵ سال سوم
- اجتماع آریائی: (عبدالحی حبیبی استاد دانشگاه کابل) - یغما شماره ۲ سال ۱۹ اردیبهشت ۴۵.
- اخبار و احوال ناصرالدین‌شاه (روزنامه خاطرات صنایع‌الدوله): ایرج افشار - راهنمای کتاب شماره ۴ سال نهم شهریور ۴۵
- از چه موقع ایرانیان اسلحه گرم بکار بردند: پروفیسور سیوری - ترجمه سر تیب امیری - بررسی‌های تاریخی شماره ۴ سال یکم.

ادیان هند- دین بودا: دکتر منوچهر خدایار محبی مجله وحید
ارزش تعلیمات جنگی در عصر درخشان ساسانیان : امام شوشتری بررسی های
تاریخی شماره ۴ سال یکم

اسماعیل بن یسار : سرتیپ الوندپور شماره ۲ مهنامه ارتش
اشکانی یا ساسانی : دکتر عیسی بهنام - مجله مهر دوره ۱۲ تیر ۴۵ .
اصول ترقی (قسمت های سوم چهارم و پنجم و ششم) : (میرزا ملکم خان) مجله سخن
شماره های ۳ و ۴ و ۵ و ۶ (قسمت های ۱ و ۲ این مقاله در سال ۴۴ منتشر شده است)
امپراطوری صفویه : دکتر باستانی پاریزی - یغما شماره ۸ سال ۱۹ .
اندیشه های طالب اف : (دکتر آدمیت) مجله سخن شماره های ۵ و ۶ و ۷ و ۸ .
اورمزد و گشتاسپ : دکتر عفیفی - دانشکده ادبیات مشهد شماره بهار
سال ۱۳۴۵ .

ایران : (ژان ژاک الیزه رکلوتر جمه سرتیپ نقدی) مهنامه ارتش شماره های
فروردین تا شهریور ۴۵

ایران در جهان عرب (بقیه) : مرتضی مدرس چهاردهی - وحید شماره ۴ و ۱۲
سال سوم . (قسمت های قبل آن در سال دوم بیچاپ رسیده است)

ایران شناسی : (مجید موقر) - مجله مهر شماره های ۶ و ۷ و ۸ و ۹ سال ۴۵
ایران شناسی در پاکستان (قسمت های ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱) : (دکتر شهریار

نقوی - استاد زبان اردو) - وحید شماره های ۴ و ۵ و ۶ و ۷ سال سوم

العلمین : ترجمه سرهنگ ستاد احمد بازرگان شماره ۹ مهنامه ارتش

ایل شکاک : شهریار افشار - مجله هنر و مردم شماره خرداد ۴۴ .

ایل جلالی ماکو : سرهنگ بازنشسته بایبوردی - شماره ۸ مهنامه ارتش

ایل میلان (آذربایجان) - منوچهر کلانتری - مجله هنر و مردم شماره ۳

اردیبهشت ۴۵ .

حرف «ب»

بابک خرم دین : ستوان دوم سعید نیاز کرمانی شماره ۵ مهنامه ارتش

بحثی در باره سرگذشت حاجی بابا اصفهانی: «حسن خواجوی» - وحید
شماره ۱۲ سال سوم.

بحثی در باره مراحل اجتماعی و اقتصادی در دوره سلطنت سلجوقیان:
«پروفسور علیزاده» - مهر شماره ۹ سال ۱۲.

بختیاری در گذشته دور: «حسین پژمان بختیاری» - وحید در چند شماره
متوالی سال سوم.

برخی مسائل مربوط به تاریخ فلسفه: دکتر سید حسن نصر - مجله
راهنمای کتاب شماره ۳

بعضی از کهن ترین آثار نثر فارسی: دکتر غلامحسین صدیقی - مجله
دانشکده ادبیات تهران شماره ۴ سال ۱۳.

بعد از جنگ جهانی دوم تا کنون ۳۹ جنگ در دنیا روی داده است: فریدون
افتخاری - مهنامه ارتش خرداد ۴۵.

بیست شهر و هزار فرسنگ (آثار تاریخی): «ایرج افشار» - مجله یغما
شماره ۲ و ۸ و ۹ سال ۱۹

بنیچه قزوین: سرهنگ مسعود معتمدی - بررسی های تاریخی شماره ۱ و ۲ سال ۱

حرف «پ»

پیشنهاد یک طرح مقدماتی تحقیق در تاریخ اجتماعی ایران: «دکتر شاپور
راسخ» - مجله مهر شماره ۹ دوره ۱۲ سال ۴۵.

پیشوایان مذهب شیعه (قسمت ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶): «منوچهر خدایار محبی»
وحید شماره ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ سال سوم

بیکره های زمان اشکانیان در کرمانشاهان: «سر لشکر مظفر زنگنه» - مهنامه
ارتش شماره ۱ سال ۴۵.

حرف «ت»

تأثیر هنر ایرانی در نقاشیهای طاق یک نمازخانه در جزیره سیسیل: «اکبر
تجویدی» - هنر و مردم شماره ۴۴ سال ۴۵.

تاریخ مهاجرت پارسیان به هند: «دکتر فرهاد آبادانی» - مجله مهر شماره ۴
دوره ۱۲ تیر ماه ۴۵.

تاریخ و نقش آن در زندگی بشر : « دکتر خانابا بیانی » - بررسیهای
تاریخی شماره ۲۱ سال اول .

تاریخ مشاهیر امامیه : « محمد تقی دانش پژوه » - دانشکده ادبیات تهران
شماره ۳ سال ۱۴

تاریخ بختیاری : « سرهنگ ابو الفتح بختیاری » - وحید شماره های متوالی (ضمیمه)
تاریخچه صنعت نساجی ایران : « سید محمد علی جمالزاده » - مجله وحید
تاریخچه پیدایش ستادها - از فراغنه تاداریوش کبیر : « سرتیپ میر حسن عاطفی »
بررسیهای تاریخی شماره ۱ و ۲ سال اول .

تاریخچه کتاب و کتابخانه در ایران ، از دوره باستان تا امروز « همایون فرخ » -
مجله هنر و مردم شماره ۴۳ و ۴۴ اردیبهشت و خرداد سال ۴۵ .

تاریخچه خانواده ولیجانیان : « دکتر کارو میناسیان » - وحید شماره ۴ سال
سوم مسلسل ۲۸ .

تالار گنجینه موزه ایران باستان : « پروین برزین » - هنر و مردم شماره ۴۴
سال ۴۵ .

تحقیق و تاریخ از نظر مردم شناسی : « رشید یاسمی » - بررسیهای تاریخی
شماره ۱ و ۲ سال اول .

تحقیقات تاریخی درباره سکه های اردشیر بابکان : بانو ملکزاده بیانی -
بررسی های تاریخی شماره ۴ سال یکم .

تحقیقات علمی فرانسویان در زمینه گذشته امپراطوری ایران : پروفیسور گیرشمن
ترجمه سرهنگ ستاد احمد بازرگان - بررسی های تاریخی شماره ۴
سال یکم .

ترك در تاریخ ادبیات ایرانی : « متن سخنرانی دکتر ذبیح اله صفا » - مجله
مهر سال ۱۲ شماره ۲ .

تدوین فصل مربوط به ارتش در تاریخ کامل ایران و طبقه بندی منابع آن :
« سرهنگ مهندس جهانگیر قائم مقامی » - بررسیهای تاریخی شماره ۳
سال یکم و مهر شماره ۸ سال ۱۲ .

تکامل تاریخ و فلسفه اجتماعی آن (دوره تجزیه) : مرتضی مدرس چهاردهی
مجله وحید

تلخیص ادبیات و فلکلور افغانستان: ترجمه دکتر سیف‌اله وحیدنیا - مجله وحید
توضیح در باره يك نامه تاریخی: « سرهنگ مهندس جهانگیر قائم مقامی » -
ج ۱۳ فرهنگ ایران زمین.
تیسفون: « دکتر عیسی بهنام » - هنر و مردم شماره ۴۴ سال ۴۵.

حرف «ج»

جهانگردان اروپائی در افغانستان (قرن ۱۹): ترجمه اصغر فرمانفرمائی -
مجله وحید
جستجوی حقایق تاریخی در داستانهای ملی ایران: « دکتر ذبیح‌اله صفا » -
شماره ۶ مجله مهر شهر یور ۴۵، شماره ۳ مجله بررسی‌های تاریخی سال
و شماره ۴ دانشکده ادبیات سال ۱۳
جریان قتل اتابک: « خاطرات شرف‌الدوله » - مجله سخن شماره ۴ دوره ۱۶
اردیبهشت ۴۵.

جشن فروردین و علل برگزاری آن: « رحمت‌اله مہراز » - وحید شماره ۴
سال سوم مسلسل ۲۸

جلدهای ایرانی: دکتر محسن صبا - هنر و مردم شماره ۴۹
جنگ دینها (دوران ساسانیان): سر لشکر مظفر زنگنه - مہنامه ارتش شماره ۶ و ۷

حرف «چ»

چند سخن از موفقیت‌های باستان‌شناسان تاجیک: « اوکتام پولادف » - پیام
نویں شماره ۳ دوره ۸ مرداد ۴۵.

چگونگی پیدایش تاریخ نزد مسلمین: « ستوان یکم مرتضی درویش » -
مہنامه ارتش شماره ۱ سال ۴۵ اردیبهشت ۴۵

چرا در هندوستان ایرانی را مغول خوانده‌اند: احمد گلچین معانی - وحید شماره
۱۲ سال سوم.

چگونگی نسخه برداری از کتیبه‌های بزرگ داریوش: نوشته پرفسور کامرون
ترجمه دکتر فرهاد آبادانی - مهر شماره ۸ سال ۱۲.

حرف «ح»

حسن‌علی امیر نظام: سعید نفیسی - مجله وحید

حاجی میرزا حبیب‌اله مجتهد خراسانی : ابوالقاسم حبیب‌اللهی - یغما شماره ۳
سال ۱۹ مسلسل ۲۱۹ خرداد ۴۵.

حاج شهاب‌الملک : «سنا تور خزیمه علم» - مجله وحید
حمایت معنوی شاهنشاه آریامهر از آثار باستانی : سید محمد تقی مصطفوی -
بررسی‌های تاریخی شماره ۳ سال ۱.

حرف «خ»

خاندان کاکویه : عباس پرویز - بررسی‌های تاریخی شماره ۳ سال یکم.
خرمدینان و قیام‌بابک : «عباس پرویز» - بررسی‌های تاریخی شماره دوم سال یکم.
خدای یگانه در آئین ایرانیان پیش از زرتشت : «م - اورنگ» - مهر سال ۱۲
شماره ۲ اردیبهشت ۴۵.
خواستگاری نادرشاه از الیزابت دختر پتر کبیر : شهاب طاهری - مجله وحید

حرف «د»

دانشگاه جندی‌شاپور : (دکتر محمود نجم‌آبادی) - مجله مهر شماره ۶ شهر یور ۴۵
در پیش گرفتن تدابیری بجهت جمع‌آوری مواد برای یک تاریخ ایران :
(مجتبی مینوی) - راهنمای کتاب شماره ۳ - بررسی‌های تاریخی شماره ۳.
در جستجوی شهرهای گمشده (سیری در تخت جمشید) : (دکتر عیسی بهنام)
مجله هنر و مردم شماره ۴۳ اردیبهشت ۴۵.

در عراق شهری باستانی از زیر خاک بیرون می‌آید : حسین خدیو جم - سخن
شماره ۹ دوره ۱۶.

دو نهضت اصلاحی دینی در هند قدیم : سید مطیع‌الامام - وحید شماره ۶ - خرداد
سال سوم

دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران (کوروش کبیر، نجات بخش جهان) :
دانیل روپس - تجدید چاپ زیر نظر سرهنگ قائم مقامی - بررسی‌های تاریخی
شماره ۴ سال یکم

دو یا سه غار در کوه ثور : (محیط طباطبائی) - ماهنامه وحید شماره ۵ سال ۳
اردیبهشت.

دین باستانی کرد : (ج - ژوبیانی) - مجله مهر شماره ۳ دوره ۱۲ سال ۴۵.

دین مانی : دکتر محمد جواد مشکور - وحید ش ۱۰ و ۱۱ سال سوم .

حرف «ذ»

ذیلی بر تاریخ اسماعیله : محمد تقی دانش پژوه - مجله دانشکده ادبیات تبریز
شماره بهار ۱۳۴۵ .

حرف «ر»

راوندیان: تیمسار سر لشکر مظفر زنگنه - شماره ۷ مهنامه ارتش
راست کردن مناره مدرسه الغ بیگ - پیام نوین شماره ۳ دوره ۸ مرداد ۴۵.
روابط نظامی ایران و فرانسه در دوره صفویه : «سرهنگ مهندس قائم مقامی» -
بررسیهای تاریخی شماره ۱ و ۲ سال یکم
ریشه های تاریخی روابط ارتش و مردم : سر تیپ میر حسن عاطفی - بررسیهای
تاریخی شماره ۳ سال یکم.

حرف «ز»

زین ابزار (برگی از تاریخ سلاح در ایران) : «استاد ابراهیم پورداود» -
بررسیهای تاریخی شماره ۱ و ۲ و ۳ و ۴ سال یکم.
زرتشت و دربار و یشتاسپ : «دکتر بهرام فره وشی» - بررسیهای تاریخی شماره
۱ و ۲ سال یکم .
زندگی مینورسکی (خاورشناس روسی) : «تقی زاده - مینوی - جمالزاده» -
یغما شماره ۲ سال ۱۹ مسلسل ۲۱۴ اردیبهشت ۴۵.
زریاب موسیقیدان - «فیروز حریرچی» - وحید شماره ۵ اردیبهشت ماه

حرف «ژ»

ژئوپلیتیک : سر تیپ میر حسن عاطفی - بررسیهای تاریخی شماره ۴ سال یکم

حرف «س»

سی ونه جنگ پس از جنگ جهانی دوم : «فریدون افتخاری» - مهنامه ارتش
سال ۴۵ شماره ۲
سفارت فرخ خان : «دکتر اسماعیل دولتشاهی» - سخن شماره ۴ دوره ۱۶
اردیبهشت ۴۵ .

حرف «ك»

- کاخ آبادانای شوش : دکتر گیرشمن، ترجمه ضیاءالدین دهشیری مجله -
دانشکده ادبیات تهران شماره ۳ سال ۱۴
- کتابهای مهندسی وسیله ایران شناسی : « ایرج افشار » - مهر شماره ۳ دوره ۱۲
سال ۴۵
- کتابخانه پهلوی و گنجینه اسناد ملی ایران : سید محمد تقی مصطفوی -
مجله وحید شماره خرداد مسلسل ۴۵ .
- کتابخانه های بغداد در عصر سلجوقی : « دکتر حسین امین » - ترجمه دکتر
سیف اله وحیدنیا. مجله وحید شماره ۳۲ مرداد ۴۵
- کتیبه ای به خط پهلوی در چین : دکتر بدرالزمان قریب - مجله دانشکده
ادبیات تهران شماره ۱ سال ۱۴ .
- کشف دو آتشکده پارسی : پرفسور گیرشمن - ترجمه : سرتیپ هاشم حجت
بررسی های تاریخی شماره ۲۱ سال یکم
- کنگره بین المللی ایران شناسان - ترجمه نوشته هانری ماسه - مجله وحید
کوی اوسن (کیکوس) : « هاشم رضی » مجله مهر ۲ و ۳ و ۴ دوره ۱۲ تیر ۴۵
- کیفیت استفاده از منابع ادبی : ترجمه دکتر منوچهر مرتضوی - مجله مهر شماره
۶ شهریور ۴۵ .

حرف «گ»

- گاهنامه تطبیقی سلطنت پادشاهان ایران با پادشاهان جهان : سرهنگ مهندس
جهانگیر قائم مقامی - مهنامه ارتش شماره های فروردین تا شهریور و
آبان و آذر سال ۴۵
- گزارشی درباره کانال سوئز : ترجمه سرهنگ کمال نظامی شماره ۹
مهنامه ارتش
- گوشه ای از تاریخ مشروطیت ایران : بدرالدین یغمائی شماره ۶ مهنامه ارتش
نمایش هنر هفته از ساله ایران : ستوان دوم سعید نیاز کرمانی شماره ۵
مهنامه ارتش
- گوشه ای از تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران. (واقعه قتل گریبایدوف) : دکتر
ابراهیم تیموری - نشریه وزارت امور خارجه شماره سوم دوره سوم

حرف «م»

- مبانی تنظیم و تدوین تاریخ : مجید یکتائی - بررسی های تاریخی شماره ۴
سال یکم
مبداء و مفهوم نقوش و نشانهای در تخت جمشید : پرفسور وهه - مجله دانشکده
ادبیات تهران شماره ۲ سال ۱۴ .
مدارسی که در زمان سلاجقه در عراق تأسیس شده است : د دکتر حسین امین
(بغداد) ترجمه دکتر وحیدنیا - مجله وحید شماره ۵ سال سوم
مشابهات فکری مردم قدیم و آثار آن در طبقات - یغما شماره ۳ مسلسل ۲۱۴
سال ۱۹
مرید سید جمال الدین و همکار ملکم حسین قروینی کیست؟ - ابراهیم صفائی.
مشکلات تدوین تاریخ ایران : دکتر علی اکبر بینا - مجله دانشکده ادبیات
تهران شماره ۲ سال ۱۴
مشهورترین نسخه های خطی مصور ایران در موزه های جهان : دکتر عیسی
بهنام - هنر و مردم شماره ۴۶ .
معبد هفت تپه - رحمت اله مهرآز
مقابر برجی و کتیبه های آنها در ایران : مهوش ابوالضیاء - راهنمای کتاب
شماره ۲ سال نهم
مقام شاه در ایران باستان : «دکتر محمد جواد مشکور» - بررسی های تاریخی
شماره ۱ و ۲ - سال یکم .
ملوک نیمروز یا طبقه دوم صفاریان : عباس پرویز - بررسی های تاریخی شماره
۴ سال یکم
منابع تازه درباره ابن راوندی : دکتر مهدی محقق - مجله دانشکده ادبیات تهران
شماره ۱ سال ۱۴ .
منابع ادبی در حدود دوره های شانزدهم و اوایل ۲۰ و اهمیت آن : پرفسور
عبدالغنی میرزایف - مهر شماره ۸ سال ۱۲
مینورسکی : «سپهد جهانبانی» - یغما شماره ۳ سال ۱۹ مسلسل ۲۱۴ سال ۵
میرزا ابوالحسن خان ایلچی وزیر امور خارجه : حسین سعادت نوری - نشریه
وزارت امور خارجه شماره ۳ دوره ۳

حرف «ن»

نامهای ایرانی کتله‌ها : استاد ایلس - مهر شماره ۹ سال ۱۲
نخستین داعیان اسماعیلی در شمال غربی ایران و خراسان و ماوراءالنهر :
پروفسور س. م. شترن : مجله دانش-کده ادبیات تهران - شماره ۱

سال ۱۴

نظری بگذشته‌های آذربایجان : سرهنگ مهندس قائم‌مقامی - مه‌نامه ارتش
شماره آذر ۴۵

نفوذ سیاسی و فرهنگی و معنوی ایرانیان : ابوالقاسم پاینده - بررسی‌های تاریخی
شماره ۳ سال یکم

نقاشی‌های ناصرالدین‌شاه : سرهنگ قائم‌مقامی - راهنمای کتاب شماره ۳ سال ۹
نقاشی‌های ناصرالدین‌شاه - نشریه وزارت امور خارجه شماره سوم سال سوم
نقش صنایع سنگین در توسعه اقتصادی : دکتر علینقی عالیخانی - وحید
شماره‌های ۴ و ۵ سال سوم مسلسل ۲۸

نکاتی در باره مسائل تاریخ ایران : دکتر احمد تاج بخش - مهر شماره ۸
سال ۱۸ .

نکاتی چند درباره منابع تاریخ ایران زمین : علی‌اکبر جعفری - مهر شماره
۸ سال ۱۲ .

نکاتی چند درباره مراحل اساسی تاریخ ایران در سده‌های کهن و وسطی :
پروفسور س. ایوانف - مهر شماره ۹ سال ۱۲ و مجله وحید شماره ۱۱ سال سوم
نگاهی به تاریخچه تذهیب قرآن : پروین برزین - هنر و مردم شماره ۴۹ .
نهضت سرداران : عبدالرفیع حقیقت .

نووگورود (جغرافیای تاریخی) : پیام نوین، شماره ۳ دوره ۸ سال ۴۵

حرف «و»

وضع فرهنگی و فکری و اجتماعی مردم افغانستان در عصر ظهور اسلام : عبدالحی

حبیبی - وحید شماره ۱۲ سال سوم و شماره ۹ سال ۱۲ مهر .

وضع تحقیقات علمی در ایران : دکتر شاپور راسخ - سخن شماره ۹ و ۱۱

دوره ۱۶ .

حرف «ه»

هفت تپه : هنر و مردم شماره ۴۳ اردیبهشت ۴۵ .
هنر فلز کاری و میناکاری و شیشه سازی هخامنشیان : « ایران درودی » - سخن
شماره ۵ دوره ۱۶ خرداد ماه .

حرف «ی»

یک نوع استراتژی در اقیانوس آرام : ترجمه سر تیپ هاشم حجت - مهنامه
ارتش شماره ۲ سال ۴۵ .
یک نامه تاریخی از قائممقام فراهانی : احمد گلچین معانی . مجله وحید

اسناد تاریخی

اسناد دیوانی عهد قاجار : (دکتر متین دفتری) - راهنمای کتاب شماره ۲ .
دستخط ناصرالدینشاه در مورد سرحد دارسیستان بسال ۱۲۸۸ : وحید
شماره ۳۲ مرداد ۴۵ .

دستخطی از مظفرالدین میرزا ولیعهد به میرزا علی خان امین الدوله : ماهنامه
وحید شماره ۶ سال سوم .

دو دستخط از محمد شاه : (ایرج افشار) - راهنمای کتاب شماره ۲ سال نهم .
دو فرمان از شاه عباس - ابراهیم دهگان - راهنمای کتاب شماره چهارم سال نهم
دو سند رسمی درباره امضای فرمان مشروطیت : علی مشیری . وحید شماره
۱۱ سال سوم

دستخط میرزا آقاخان نوری (صدر اعظم) .

سه مکتوب میرزا فتحعلی : «دکتر فریدون آدمیت» - یغما شماره ۸ سال ۱۹
سه دستخط از ناصرالدینشاه (به ولیعهد و دستورالعمل به صاحب دیوان) -
شماره اول سال نهم راهنمای کتاب .

عریضه نصیرالدولت به ناصرالدینشاه : وحید شماره ۶ سال نهم
مکتوبی از میرزا حسین خان سپه سالار : « ایرج افشار » - راهنمای کتاب
شماره ۲ سال نهم

فرمان مشروطیت: « سرهنگ مهندس جهانگیر قائم مقامی » - بررسیهای تاریخی
شماره ۱ و ۲ سال یکم.

فرمانی از شاه عباس: « کرامت‌الهرعنا حسنی » - راهنمای کتاب شماره ۳ سال نهم.
فرمان شاه عباس ثانی: محسن مفخم - بررسی های تاریخی شماره ۳ سال یکم.
فرمان فرمانفرمایی آجودان باشی در فارس: راهنمای کتاب شماره ۱ سال نهم
نامه علمای تهران به مظفرالدینشاه: سخن شماره ۹ دوره ۱۶.

نامه افضل‌الملک کرمانی به حاجی محمد حسین امین‌الضرب: راهنمای کتاب
شماره ۳ سال ۹ شهریور ۴۵.

نامه ای از ملک الشعراء به امین‌السلطان و دستور ناصرالدینشاه ابراهیم
صفایی - شماره ۱ سال سوم - وحید.

نامه ظل‌السلطان به ناصرالدینشاه: مجله وحید سال سوم

نامه عزیزالدوله به ناصرالدینشاه: مجله وحید سال سوم

نامه امپراطور اتریش به ناصرالدین شاه - (محسن مفخم) بررسی های تاریخی
شماره ۴ سال یکم

نامه میرزا ملکم خان به میرزا حسین خان سپهسالار درباره راه آهن: سرهنگ
قائم مقامی - بررسی های تاریخی شماره ۳ سال ۱.

نامه علیقلی خان سردار اسعد به حاجی محمد حسین امین‌الضرب: سرهنگ
قائم مقامی - بررسی های تاریخی شماره ۱ و ۲ سال یکم

نامه حاجی میرزا محمد ابراهیم ملک‌التجار به حاجی امین‌الضرب: سرهنگ
قائم مقامی - بررسی های تاریخی شماره ۱ و ۲ سال یکم

پایان



شُرُوْطِیَّتِک

تالیف

سر قیپ ہیو حسن واطفی

توضیح

علم و مبحث ژئوپلیتیک، گرچه علمی جدید نیست و سالهاست در اروپا و آمریکا مورد بحث و گفتگو و بالاخره در معرض تحول و تکامل میباشد مع هذا اندك زمانی بیش نیست که بایران راه یافته و بتازگی کرسی تدریس آن در دانشگاه تهران (رشته جغرافیا) تاسیس شده است و هنوز هم کتاب و رساله و مقاله و نوشته‌ی بفارسی در مورد آن نوشته نشده است و طالبان آگاهی این مبحث مهم حتی از داشتن کوچکترین مدرك و مرجع محرومند. اما، خوشبختانه مجله بررسی های تاریخی بتازگی اطلاع یافته است تیمسار سرتیپ میر حسن عاطفی که از افسران دانشمند ارتش شاهنشاهی هستند کتابی جامع در مورد ژئوپلیتیک و تحولات آن تألیف کرده اند و آماده چاپ است و چون هدف و برنامه مجله بررسی های تاریخی این است که همواره مطالب

و موضوعهای تازه و بکر را عرضه نماید لذا از ایشان
خواهش شد قبل از انتشار کتاب کامل خود، قسمتی
از آنرا برای درج در مجله بررسی های تاریخی
تخصیص دهند

اینک با تشکر از ایشان، فصل یکم از کتاب مزبور را
در این شماره از نظر خوانندگان میگذرانیم و مرده
میدهم که کتاب کامل ژئوپلیتیک تألیفی ایشان تا قبل از
انتشار شماره پنجم این مجله بعنوان سومین نشریه کمیته
تاریخ نظامی اداره سوم ستاد بزرگ ارتشتاران منتشر
خواهد شد.

بررسی های تاریخی

مقدمه مؤلف

اصطلاح ژئوپلیتیک (Géopolitique یا Géopolitics یا Géopolitik یا آلمانی) زائیده افکار فلاسفه و سیاستمداران و دانشمندان و فرماندهان نظامی بزرگ از اواخر قرن ۱۹ و بخصوص در قرن بیستم بوده و در میان آثار و نوشته های آنها بچشم میخورد. بدنبال اصطلاح مزبور اصطلاحات دیگری مانند ژئوگرافی پلیستیک (Géographie Politique) یا (Political Géography) و ژئوسیانس (Géoscience) و ژئواستراتژی (Géostrategie) و ژئوپسیکولوژی (Géopsychologie) ژئومدیسی (Geo-medici) و ژئوزوریس پرودانس (Geo-jurisprudence) و ژئواکونومی (Géo-economie) و غیره متداول گردید.

در این کتاب تا حد امکان تلاش شده است که مسائل کلی ژئوپلیتیک و ارتباط آن را با ژئوگرافی پلیتیک و ژئواستراتژیک و اصول کلی ای که برای بررسی و تدوین مسائل ژئوپولیتیک بکار میرود بطور اختصار بنظر خوانندگان گرامی برسد شاید مفاد آن مورد استفاده در باره اتخاذ خط مشی کسانی که مسائل ژئوپولیتیک کشور ایران را در آینده مورد تحقیق قرار خواهند داد واقع شود.

سر تیپ میر حسن عاطفی

فصل ۱

ریشه‌های تاریخی و صور مختلف ژئوپلیتیک

۱ - مقدمه :

سبک نگارش ژئوپولیتیسین‌ها همواره آمیخته با بهام و ظاهراً پیچیده است. در صورتیکه ژئوپولیتیک نه مسئله‌ای تازه بوده و نه آنطور که بوسیله غالب آنها غامض و مبهم جلوه گرفته است اسرار آمیز می‌باشد

نزدیکی و قرابت ژئوپولیتیک با سیاست توأم با قدرت، در واقع در تمام منازعات و کشمکش‌های تاریخی بچشم می‌خورد. سیاستمداران و فرماندهان نظامی پیروز تاریخ گاه بموجب استعداد فطری و گاه بر اساس مطالعات عمیق، چه در قدیم و چه در قرون معاصر بخوبی باین مسئله کلی و اساسی توجه داشته‌اند و هر دفعه که آنرا نادیده گرفته‌اند غالباً فجایعی نظیر آنچه که ناپلئون در روسیه با آن مواجه گردید بار آورده‌اند و بر عکس روشن بینی سیاستمدارانی مانند مونروئه (James Monroe) پنجمین رئیس جمهور آمریکا (از ۱۸۱۷ تا ۱۸۲۵) که دکتربین او درباره سیاست و روش ژئوپولیتیک‌ی آنروز بدترین مونروئه^۱ مشهور شده است و شخصیتی مانند جفرسون (سومین رئیس جمهور آمریکا و Thomas Jefferson) و یکی ایجادکنندگان حزب دموکرات آمریکا^۲ و که اقدام بخريد ایالات لوئیزیانا (Louisiana) نمود و غیره مثال‌های خوبی از پیش‌بینی‌های دقیق و فوق‌العاده ژئوپولیتیک‌ی می‌باشد.

بعقیده درونت ویتله‌سی (Derwent Whittlesey)، ژئوپولیتیک بوسیله جنگ بوجود آمده و زائیده انقلاب است. مدارك و سوابقی از دوران استرابو^۳ (Strabo) و ارسطو (Aristotlo)، سزار^۴ (Caesar) و هرودت و پادشاهان بزرگ دوره هخامنشی و اشکانی و ساسانی بجای مانده که همه دال بر شواهد و دلایل قاطعی است که آنهائیکه تصمیمات خطیری گرفته و تصمیم آنها در عمل منجر به پیروزی گردیده است، کسانی بوده‌اند که توانائی دید ماوراء حوادث و وقایع تا کتیک‌ی را داشته‌اند و در حقیقت توانسته‌اند آنسوی مانورها و حرکاتیرا که بشکست و یا پیروزی میانجامیده است از پیش بنگرند.

بعبارت دیگر آنها توانسته‌اند کلیه عناصر مربوط به جغرافیا، اقتصاد، روانشناسی و عوامل دیگری که مؤثر در اخذ تصمیم و اجرای آن بوده است قبلاً سنجیده و اندازه‌گیری نمایند. در این جا این سؤال پیش می‌آید که آیا بررسی آثار مورخین الهام بخش فرماندهان نظامی در این باره بوده است؟ در پاسخ این سؤال باید توجه نمود باینکه مورخین با بصیرت و آگاهی عمیقی عواملی را که در یک رشته عملیات نظامی موجب پیروزی گردیده است، مورد بررسی قرار داده‌اند، ولی چنین بررسی‌هایی از نظر یک فرمانده اهمیت چندانی نداشته است، زیرا حدود میدان بررسی مورخین فقط محدود به جغرافیای نظامی و اصول استراتژی و تاکتیک می‌گردیده است و هر مسئله دیگری که دور از مرز عوامل مربوط بوضعیت و موقعیت بوده و لولاینکه بستگی بریسه و بنیان منابع قوا داشته است مورد توجه مورخین واقع نشده است.

این مسائل کنار گذاشته شده همانها نیست که پس از هر واقعه مورد توجه محققان و پویندگان ژئوپلیتیک قرن ۱۹ و ۲۰ قرار گرفته است.

نیاز و الزام ملت‌ها، در هنگام بروز خطرات بزرگ، به فراخواندن کلیه نیروها و بسیج همه منابع ملی بمنظور دفع خطر و تغییر وضع جزر و مد جنگ بسود خود، آنها را بر آن داشت (بویژه در قرن بیستم) که بررسی‌های عمیقتری در زمینه قدرت ملی بعمل آورده و بر مبنای این بررسی‌ها مطالعات مربوط به سنجش ارقام، اندازه‌گیری زمان، ارزش‌ها و غیره را انجام دهند. نتایج حاصله با آنجا منتهی شد که بررسی یک یا چند نیرو و بررسی عامل زمانی محدود بوضع موجود هر گز جوابگوی خواسته‌های مورد نیاز نخواهد بود. زیرا جهان از نظر پیشرفتهای تکنولوژی آنچنان بهم وابسته و مرتبط است که همه ملت‌ها و کلیه منابع آنها بایستی از نظر عوامل قدرت مورد تجزیه و تحلیل و موشکافی دقیق قرار گیرد.

یک چنین بررسی وسیع و پر دامنه همان بررسی‌های ژئوپلیتیک میباشد.

۴ - تعریف ژئوپولیتیک :

این کلمه ظاهراً از ترکیب دو کلمه لاتین *ge* بمعنای زمین و *Politicus*

است معنی صحیح آنرا اینطور گمان کند که عبارت از جامه دانی است که در آن ژئوگرافی (geographi) و سیاست (Politics) بهم پیوسته و درمی آمیزد و بطور غلط اینطور نتیجه گیری نماید که جئوپالی تیکس یک نام دوم یا مترادف جغرافیای سیاسی (Political geography) که یکی از شاخه های قدیمی علم زمین است، میباشد. و امروزه کمتر در این معنا استعمال میشود.

کلیه معانی مستعمل جئوپالی تیکس به شرح استعمال جغرافی در خدمت حکومت ملی مربوط میگردد. در این میان این تحدید حدود این اصطلاح درسه معنی بکار میرود. بطوریکه بوسیله بعضی از شاگردان خاص این موضوع و غالباً بوسیله نویسندگان مقالات سیاسی و سرمقاله جراید استعمال میشود، این کلمه بوضع قدرت ملتها تا آنجا که قدرتشان بوسیله طبیعت محدود و مقید شده است مربوط میگردد. بعضی از نویسندگان این اسم را مترادف جئوگرافی پالی تیک عملی «applied political geography» بصورت مجزا از تاریخ، اصول و تئوری جغرافیای سیاسی، میکنند. جئوپالی تیکس مانند سایر علوم عملی می باشد، که در این حالت شرایط قابل اجرای جهانی و محیط های طبیعی حکومت ها را بحث مینماید و در میان هدف و بررسی بی طرفانه به نتایج میرسد.

تعداد زیادی از نویسندگان و گویندگان، جئوپالی تیکس را بدون توجه بمعنی آن بمنظور تعیین خط مشی ملی که بتوسط محیط طبیعی تحت تاثیر قرار گرفته است، بکار میبرند و در این حالت تقریباً

بمعنی هنر حکومت کردن به شهرویا علم حکومت بکشورها و همچنین نحوه عمل اداره يك کار و روش احتیاط آمیز و ظریف برای اقدام بکاری میباشد.
دائرة المعارف فرانسه لاروس Grand Larousse Encyclopédique ژئوپلیتیک را اینطور تعریف میکند :

«ژئوپلیتیک عبارت از مطالعه مناسباتیست که دولت ها و سیاست هایشان و قوانین طبیعت را بهم پیوسته مینماید که قوانین طبیعی محدود کننده عوامل دیگر میباشد.
این اصطلاح ابتدا بوسیله يك نفر سوئدی بنام کلن Kjellen ساخته شد ، راتزل Ratzel آلمانی دنبال آنرا گرفت و در سال ۱۹۰۳ کتاب جغرافی سیاسی و یا جغرافی دولت ها را که مربوط بجریان جنگ و خود جنگ بود منتشر کرد. مطالعات ژئوپلیتیک در آلمان بخصوص بین دو جنگ جهانی تکامل یافت . ژنرال کارل هوشوفر (تلفظ آلمانی آن هاوس هوفر میباشد) Karl Haushofer در سال ۱۹۲۴ در مونیخ انجمنی بنام انجمن ژئوپلیتیک (Institut für Geopolitik) و مجله ای بنام مجله (Zeitschrift für Géopolitik) تاسیس نمود. آنوقت بود که ژئوپلیتیسین های آلمانی بصورت مشاورین رهبران نازی در آمدند و تلاش کردند تا قوانین تشکیل و الحاق حکومت ها را يك امر موجه نشان داده و د کترین مناطق حیاتی را تهیه نمودند . این دانشمندان کاملا در خدمت تبلیغات هیتلری بودند و بعضی از آنها از مطالب کتاب نبرد من (Mein Kampf) هیتلر الهام گرفتند.

يك ادراك خیلی سالم از روابط بین طبیعت ، جامعه و حکومت اجازه میدهد که شالوده يك بررسی حقیقی جغرافیای سیاسی (Géographie Politique) ریخته شود.

این همان مطالبی است که بعضی از جغرافی دانان
فرانسوی مانند آنسل J. Ancel و بعد از او M. le lannou
و گوتمن J. Gottman مورد توجه قرار دادند.

دائرة المعارف فرانسوی Quillet بطور خلاصه این طور تعریف میکند:
«ژئوپلیتیک» علمی است که بنیان آن توسط کلن
سوئدی گذارده شد و بوسیله دانشمندان آلمانی راتزل
و هوشوفر توسعه و تکامل یافت.

موضوع علم ژئوپلیتیک عبارت از روابط جغرافیا و
سیاست بین المللی بوده و در مسائل مربوط بمرزها و ملل
تازه، این نکته را روشن میکند که تاریخ بشری باید با
کمک علم جغرافیا مشخص و تصریح شود.

آلمانیهای ناسیونال سوسیالیست (Nativaux — Socialistes)

در پیشرفت آن بمنظور تثبیت و مشروع جلوه دادن، قدرت
اشاعه و بسط آن تلاش عظیم و شگفت آوری نمودند.
ژئوپلیتیک در حقیقت چیزی از سیاست کم ندارد و
از سیاست جدا نیست و بخصوص این مسأله نه تنها در
اواخر جنگ دوم جهانی بیشتر تائید گردیده است بلکه
بیش از پیش ایجاب کرده است که تا مرحله تمام عرصه
زمین، بررسی آن توسعه داده شود و هر روز بر اثر اکتشافات
و اختراعات علمی مثل تلگراف، بی سیم، تسلیویزیون و
پروازهای ماوراء جو اهمیت آن تکرار و یاد آوری شود.
عده ای هنوز نام ژئوپلیتیک را بحالت و وضعی (ترکیب
مسائل تاریخی، جغرافیائی، سیاسی) اطلاق میکنند که
نژادهای بشری روی کره زمین اشغال کرده اند.»

دائرة المعارف آمریکائی (Encyclopedia Americana) ژئوپلیتیک را اینطور

تعریف میکند.

اصطلاح جئوپالیٹیکس بوسیله یکنفر سوئدی بنام راندولف کیلن ° (Rundalf Kjellen) (۱۸۴۴-۱۹۲۲) وضع گردید. مشارالیه در اوایل قرن بیستم مطالعات علوم اجتماعی خود را به منظور تحقیق در جغرافی به منظور تلاش در مطالعه مسائل جهانی رها نمود. در سال ۱۹۱۶ نه تنها خود و کشوریکه در آن زائیده شده بود با ادراک (Concept) آلمان بزرگ همانند دانست بلکه خود او بشاخص ترین صدای عنصر آلمانی که سیادت آلمان را بر اروپا بمنظور تهیه جای پائی برای تسخیر جهان بعنوان حقیقت غیر قابل بحثی تلقی مینمود، تبدیل گردید. از نظر کیلن جئوپالیٹیکس عبارت است از :

« علمی که کشور بصورت یک ترکیب جغرافیائی یا یک پدیده در فضا ادراک میگردد. »
نظریه او در باره جئوپالیٹیکس پس از بحث و تکامل زیاد بوسیله روشن فکران واقعی و کاذب آلمانی هم مسلکش، او را بصورت یک پیشوای بزرگ مذهبی برای پرستندگان سیاست های قدرت در آورد. شکل دادن به مشی فکری کیلن از این تعریف رسمی که در کتاب Bousteine zur Geopolitik بشرح زیر داده شده است پدیدار میشود :

جئوپالیٹیکس عبارت از د کترین مناسبات توسعه های سیاسی زمین میباشد.

جئوپالیٹیک بر شالوده های وسیع جغرافیای سیاسی

مانندد کترین تر کیمیات فضای سیاسی و استخوان بندی
مر بوطه مبتنی گردیده است .

اکتشافات جغرافیائی بصورت طبیعت فضا های
زمین ، قالب و قواره جنوپالیتیک را تهیه میکند .
چنانچه بخواهند در این باره موفقیت دائم داشته باشند
توسعه های سیاسی بایستی در میان این قالب جای داده
شوند . آنهاییکه این مسئله را فقط مبتنی بر زندگی
سیاسی طرح میکنند تصادفا ممکن است بمیان این
قالب راه یابند . ولی دیر یاز و طبیعت زمین که محدود
کننده توسعه های سیاسی است همواره پیروز خواهد
گردید .

بنابراین جنوپالیتیک بایستی بصورت ادراک
جغرافیائی کشور در آمده و در آید .

ابهام تعریف بالا بصورت اتفاقی نیست بلکه بر عکس
این تعریف مشخصات يك مطالعه پرتلاش را در طرز
نگارش متخصصین جنوپالیتیک نشان میدهد و کسی
را که از هوش کمتری برخوردار باشد در يك فضای
میستیسیم و تبهر مستغرق مینماید»

دائرة المعارف بریتانیکا (Encyclopedia Britannica) معنی ژئوپلیتیک را
اینطور تعریف میکند :

«معنی جنوپالیتیکس (Geopolitics) : اصطلاح
جنوپالی تیکس که بطور خلاصه در جنگ اول جهانی
ساخته و در بین دو جنگ جهانی در اروپای مرکزی
منتشر شد با بروز جنگ دوم استعمال جهانی یافت .
جنوپالی تیکس دارای يك تعریف واحدی که مورد
قبول همه جهانیان باشد نمی باشد . هر کس ممکن

است معنی صحیح آنرا اینطور گمان کند که عبارت از جامعه دانی است که در آن ژئوگرافی (geographi) و سیاست (Politics) بهم پیوسته و درمی آمیزد و بطور غلط اینطور نتیجه گیری نماید که جنوپالی تیکس يك نام دوم یا مترادف جغرافیای سیاسی (Political geography) که یکی از شاخه های قدیمی علم زمین است، میباشد. و امروزه کمتر در این معنا استعمال میشود.

کلیه معانی مستعمل جنوپالی تیکس به شرح استعمال جغرافی در خدمت حکومت ملی مربوط میگردد. در این میان این تحدید حدود این اصطلاح درسه معنی بکار میرود. بطوریکه بوسیله بعضی از شاگردان خاص این موضوع و غالباً بوسیله نویسندگان مقالات سیاسی و سر مقاله جراید استعمال میشود، این کلمه بوضع قدرت ملتها تا آنجا که قدرتشان بوسیله طبیعت محدود و مقید شده است مربوط میگردد. بعضی از نویسندگان این اسم را مترادف جنوگرافی پالی تیک عملی «applied political geography» بصورت مجزا از تاریخ، اصول و تئوری جغرافیای سیاسی، میکنند. جنوپالی تیکس مانند سایر علوم عملی می باشد، که در این حالت شرایط قابل اجرای جهانی و محیط های طبیعی حکومت ها را بحث مینماید و در میان هدف و بررسی بی طرفانه به نتایج میرسد.

تعداد زیادی از نویسندگان و گویندگان، جنوپالی تیکس را بدون توجه بمعنی آن بمنظور تعیین خط مشی ملی که بتوسط محیط طبیعی تحت تاثیر قرار گرفته است، بکار میبرند و در این حالت تقریباً

همیشه يك کشور در ارتباط با بقیه دنیا در نظر گرفته میشود و تنها يك وجه از وضعیت آن که عبارت از امنیت ملی و یا خط مشی خارجی است، ممکن است بطور کلی مورد تأکید و اهمیت باشد. این همان مفهوم است که اشخاص عادی و ناوارد آنرا استعمال میکنند.

معنی مهم جئوپالی تیکس خیلی شبیه آنچه که اخیراً شرح داده شد می باشد، ولی با این تفاوت که با آوردن دلایل، با هوشمندی خاصی که بمنظور پیشرفت منافع اختصاصی حکومت و یا تحت سلطه و نفوذ در آوردن خط مشی ملی توأم است محدود میگردد. جئوپالی تیکس شکلهای و طرق جغرافی را بکار میبرد، ولی طرفداران آن اینطور فرض میکنند که محیط طبیعی، اعمال سیاسی گروهها را مشخص مینماید. این تنها معنایی از اصطلاح جئوپالی تیکس در اروپای مرکزی است که از آنجا، هم اسم و هم تعریف انحصاری آن پدیدار شده است. این شرح کوتاه ولی محقق جئوپالیتیکس در باره حرکت آلمان (که نام آنرا عمومیت داد) بهترین مثال میباشد.

دائرة المعارف فارسی در باره ژئوپلیتیک چنین میگوید:

ژئوپلیتیک Geopolitik (علم سیاست و وابسته بزمین) علم ارتباط میان محیط طبیعی زندگی و سیاست. ارسطو به تأثیر محیط در تکامل سیاسی توجه فراوان داشت. یولیوس قیصر و هرودوت نیز متوجه تأثیر عوامل ژئوپلیتیکی بودند. در اوایل عصر جدید، ج.ب.ویکو، مونتسکیو، ولتر و کانت نظریه هائی در ارتباط میان تاریخ و جغرافیا ابراز داشته اند. از قرن ۱۹ م، جغرافیای علمی برای توضیح محیط اجتماعی و سیاسی بشر بکار رفت. مخصوصاً در

آلمان مکتبی از پیروان نظریه حتمیت ژئوپولیتیک پیدا شد، که پیشرو آن کارل ریتر بوده است. فریدریش راتسل از نمایندگان داروینیسم، نظریه ای بیان کرد مبتنی بر اینکه فرهنگهای در حال رشد در فضا گسترش مییابند، و دولت و حکومت هم موجودزنده ای است که باید تغذیه کند، وگرنه خواهد مرد. هاینریش فون تراپخه *Häynris von Trâyxke* (۱۸۳۴ - ۱۸۹۶)، مورخ آلمانی و واضع کلمه آلمانی *Lebenzrâm* (= فضای حیاتی)، نماینده این نظر توسعه طلبی ناسیونالیستی بود که هر دولت و کشور نیرومند باید فضای جغرافیائی شایسته ای را برای زیستن متصرف شود. در آمریکا نیز طرفداران مشابهی بنام *سرنوشت مشهود* پیدا شدند، و ا.ت. مهن افکار ژئوپولیتیک مشابهی را در مسائل سوق الجیشی دریائی وارد کرد. در آلمان نازی، کارل هوشوفر، افکار اولیه ژئوپولیتیک، و از جمله نظریه سر، ه.ج. مکیندر را در باب «هارتلند»، رواج داد، و دولت نازی این افکار را پذیرفت تا هجوم های خود را مشروع و منطقی جلوه گر سازد. مکتبهای ژئوپولیتیک معتدلتری در جاهای دیگری نیز (مثلا در فرانسه) پیدا شده است؛ در این مکتبها سعی شده است که رنگ حتمیت از ارتباط میان انسانی سیاسی و بوم جغرافیائی آن زدوده شود. بعضی از مورخین، مانند فردریک جکسن- ترنر (۱۸۶۱ - ۱۹۳۲) مورخ آمریکائی، و آ.ج. توین بی از افکار ژئوپولیتیک بصورت سودمندی در نوشتن تاریخ استفاده کرده اند.

نتیجه: با توجه باینکه ژئوپلیتیک رشته ای از ژئوگرافی می باشد و با توجه به تعاریف مختلفی که در باره آن شده است میتوان گفت تعاریف

انسیکلوپدیک مزبور با اینکه بطور کلی و ظاهراً بهم شباهت دارد مع هذا دارای وجوه و صور مختلفی است و هر ملتی عملاً آنرا هر بوط به استقلال میهن و سیاست - های خارجی و داخلی در محیط فیزیکی مربوط بخود نموده است و بر حسب آرزوها و خواست های منطقی و یا جاه طلبانه خود با بکار بردن استدلال عقلی و منطقی ، ژئوپلیتیک را برای وصول به هدف یا هدف هائیکه به یک قدرت بزرگ و خاصی منتهی میگردد مورد استفاده و استعمال قرار داده است.

باین ترتیب نمیتوان تعریف واحد و یا استاندارد برای ژئوپولیتیک نمود بلکه تعریف آن واگذار به نحوه استنباط خوانندگان گرامی بخصوص پس از مطالعه ریشه های تاریخی ژئوپولیتیک که در زیر شرح داده میشود میگردد .

۳ - ریشه های تاریخی ژئوپولیتیک :

الف - مقدمه :

بطوریکه قبلاً نیز اشاره شد مسئله ژئوپولیتیک تازه نبوده و بدون اینکه اسمی از آن برده شود پاره ای از اصول آن توسط بعضی از فرماندهان نظامی و سیاستمداران بزرگ که توانائی پیش بینی ماوراء حرکات و مانورهای نظامی را داشته اند کم و بیش بکار برده شده است که تحقیق در این باره خود مستلزم صرف وقت زیادی است که از حوصله و هدف این کتاب خارج می باشد .

مع هذا برای روشن شدن آنها ضروریست که بعضی از این موارد بخصوص نزدیکترین آنها بطور خلاصه برای روشن شدن اذهان خوانندگان یادآوری نمایم .

در سال ۱۴۹۳ (شکل ۱) به یک تقسیم ژئوپولیتیکی جالبی برخورد مینمائیم که یکی از تصمیمات مهم ژئوپولیتیکی محسوب میشود . مدتی بود که بر اثر کشف دنیای جدید (بوسیله کریستف کلمب و دیگران) بین اسپانیا و پرتغال ، دو دولت بزرگ وقت ، جنگ در گیر شده بود . در سال مزبور از پاپ الکساندر ششم که پر قدرت ترین مرجع داور آنروز بود خواسته شد که دنیای خارج از اروپا را بین دو فرمانروای وقت تقسیم نماید . در سال ۱۴۹۴ در تور دسیلا (Tordesilas واقع در اسپانیا) معاهده ای بین پادشاهان کاتولیک با نظر پاپ امضاء شد که این

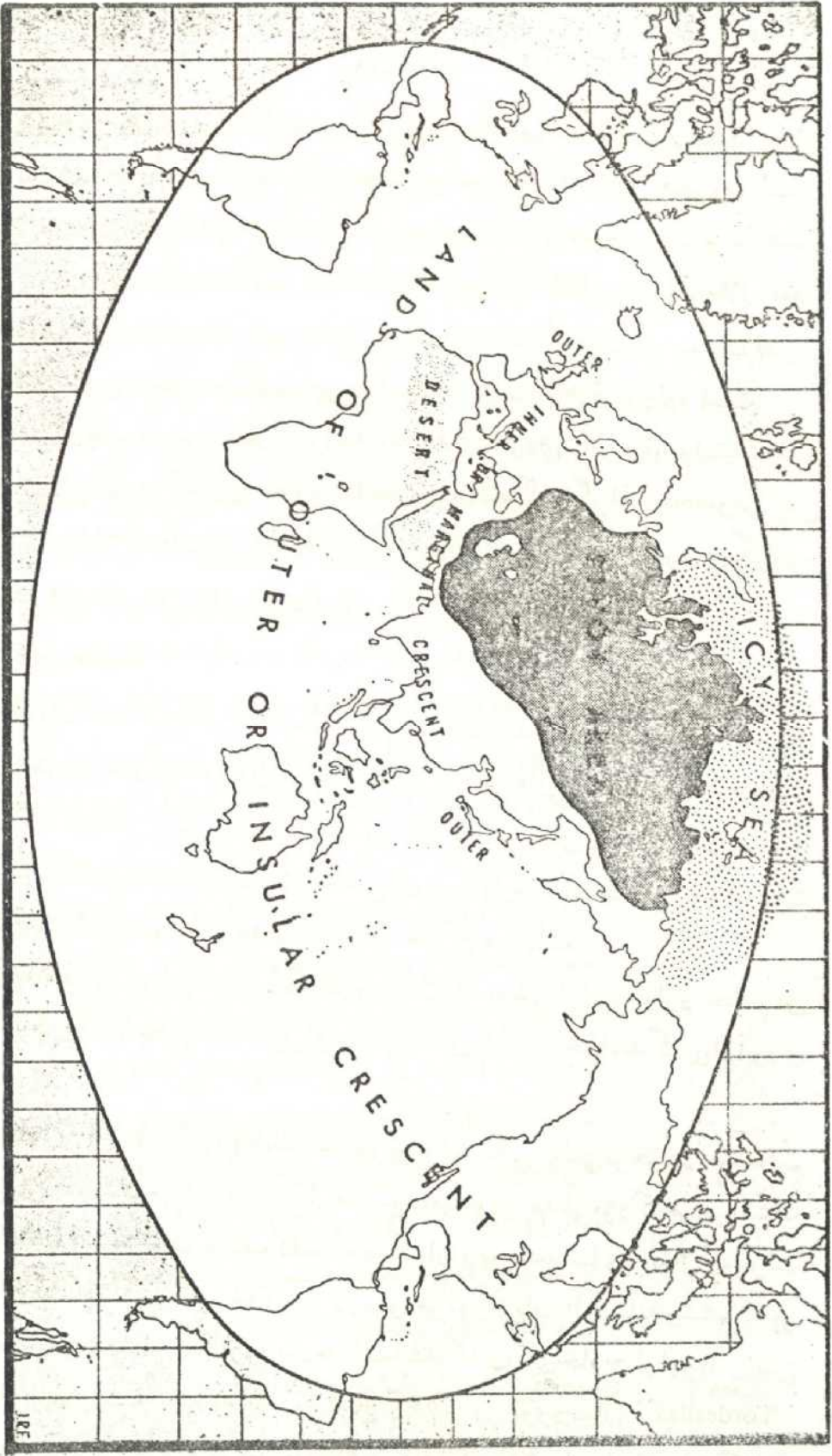


FIG. 8-1. Mackinder's Heartland (1904) (extended Mercator projection).

۱ - هارتلند مکیندر در ۱۹۰۴ میلادی

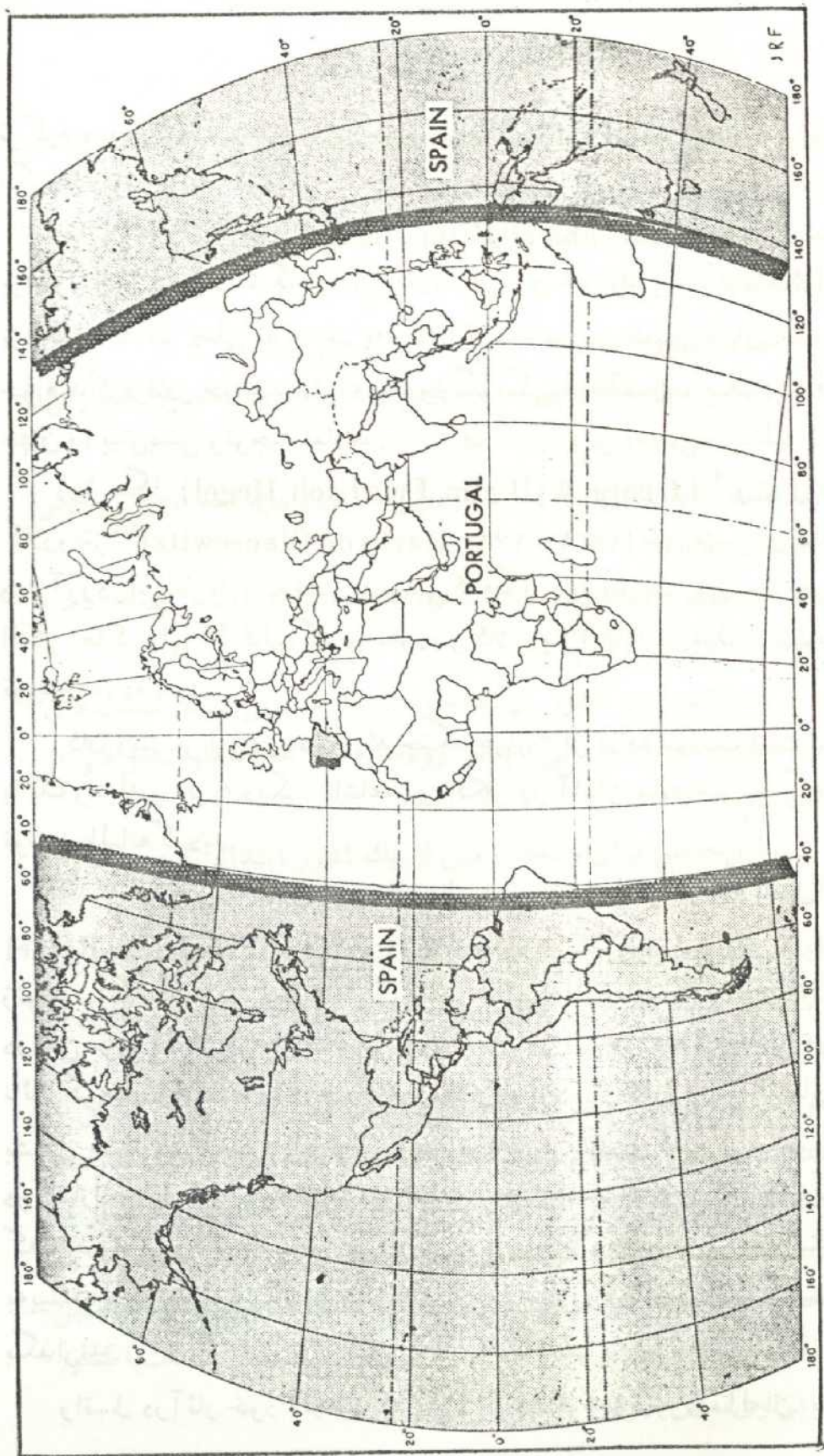
معاهده در تاریخ بهمان نام توردسیلا معروف گردید (شکل ۱). در این معاهده پاپ رئیس مذهب کاتولیکی برای ممانعت از بروز جنگ بین دو دولت مذکور دنیا را نصف کرد. نصف شرقی را به پادشاه پرتغال و نصف غربی را به پادشاه اسپانیا بخشید. در تقسیم بندی توردسیلا پاپ الکساندر خطی کشید که با رسم آن دو قدرت استعماری بزرگ آن زمان نیم کره های مورد نظر خود را بدست می آوردند. این خط از یک قطب به قطب دیگر بطول صد لیگ^۶ غرب دماغه وردایسلیند (Verde Island) کشیده شده بود. (شکل ۲)

کلیه اکتشافات غرب این خط مربوط به اسپانیا و تمام زمینهای شرق آن متعلق به پرتغال گردید. در این معاهده اساساً بکروی شکل بودن زمین توجهی نشده و هیچگونه پیش بینی برای اینکه هر گاه این دو کشور در آن طرف دنیا بایکدیگر روبرو شوند چه پیش خواهد آمد، بعمل نیامده بود. بر حسب این موافقت تمام قاره آمریکا (که موجودیت آن تا آن موقع برای کسی شناخته نشده بود و تصور مینمودند که هندوستان است) بجز قسمت شرقی برزیل در حیطه قدرت اسپانیا قرار گرفت در حالیکه هندوستان و قسمت عمده آفریقا در نیم کره قلمرو پرتغال واقع شد.

از نظر مطالعات آکادمیک برای اولین بار امانوئل کانت (Emmanuel-Kant)^۷ فیلسوف مشهور آلمانی که بمنزله پدر جغرافیای مدرن محسوب میشود در سخنرانیهای خود در دانشگاه کونیگسبرگ (Konigsberg) موضوع جغرافیای سیاسی (Political geography) را طرح نمود و آنرا یکی از رشته های جغرافی دانست.

ب - ژئوپلیتیک آلمانی.

در سال ۱۷۹۹ بارون دیتریش هاینریش فون بولو کتابی بعنوان «روح سیستم نوین جنگ» نوشت و در طی این مجموعه نشان داد که یک آلمان متفق چگونه فرانسه را مورد تهاجم قرار داده است. در نظر بارون مزبور قاره اروپا باید به ۱۲ ایالت (فرانسه، اسپانیا، هلند، ایتالیا، سوئیس، آلمان شمالی، اتریش شامل «منطقه حوزه دانوب و باویر و آلمان جنوبی»، دانمارک، روسیه



3 - تقسیم تورذیلاس : دنیای تقسیم شده

ترکیه ، یونان) تقسیم شود و این کتاب بر مبنای ژئوپولیتیک که هنوز مصطلح نگردیده بود، تألیف گردید.

بعد از بارون مزبور کارل ریتز^۸ Karl Riter (۱۸۵۹ - ۱۷۹۹) اولین پرفسور جغرافی در دانشگاه برلین اظهار نمود روزی خواهد رسید که متفکران بزرگ با تفاهم کاملی که نسبت به اخلاقیات و خصائص طبیعی جهان حاصل خواهند کرد قادر خواهند شد که وضع و چگونگی پدید آمدن و پیشرفت ملل جهان را پیش بینی و توجیه نمایند .

ژرژ هگل (Georg Wilhelm Friedrich Hegel)^۹ و کارل فن کلازویتز^{۱۰} (Karl von Clausewitz ۱۷۸۰ - ۱۸۳۱) سهم مهمی در اشاعه و بار آوردن این نظریه داشته اند بدین معنی که هگل این نظرات را در چارچوب افکار ماکیاوولی^{۱۱} قالب گیری نموده و کلازویتز آنها را در عملیات نظامی توجیه نموده است .

کلازویتز بر این عقیده بود که جنگ عبارت از ادامه سیاست است تنها با یک وسیله و حربه دیگر . اشاعه این افکار در آلمان مایه بخش جنگهای توسعه طلبانه گردید .

اقدام عملی در ساختمان روی بنای نظریات بالا بوسیله فریدریک راتسل^{۱۲} Friedrich Ratzel (۱۸۴۴ - ۱۹۰۴) استاد دانشگاه مونیخ که به پدر ژئوپولیتیک آلمان مشهور است انجام گردید در حالی که فلسفه نیچه^{۱۳} (Nietzsche) در ذهن مردم آلمان در حال تکوین بود، آلمان در این موقع بوحادث ملی خود نائل گردیده و فرانسه را در جنگ شکست داده بود . از نظر وضع اقتصادی بشکل صنعتی درآمده و باین ترتیب رقیب تجارتهای بریتانیای کبیر گردیده بود . در آلمان محافل امپریالیستی مشغول مطالعه جهت بدست آوردن کلنی هائیکه که محصول نیروهای امپراطوری قدیمی بود بودند و بخصوص میخواستند به بینند چگونه میتوان آلمان را توسعه داده و دست روی مستعمرات انگلستان بگذارند .

راتسل در آثار خود آنچه را که مورد توجه توسعه نیروی آلمان بود

نشان داده با تنظیم هفت قانون در حقیقت قالب و قواره‌ای برای افکار و سلیقه‌های ژئوپولیتیسین‌های بعدی ارائه نموده بود. هفت قانون توسعه را تسل برای بوجود آمدن امپراطوری بزرگ جهانی بشرح زیر بود :

- ۱- فضای کشورها با رشد فرهنگ افزایش می‌یابد
 - ۲- رشد کشورها علائم توسعه را که عبارت از ایده‌ها، محصولات تجارتي، فعالیت مبلغین می‌باشد پیروی میکنند.
 - ۳- رشد کشورها بوسیله جذب کردن و تحلیل بردن واحدهای کوچکتر در خود، پیش میرود.
 - ۴- مرز عبادت از اندام محیطی کشور بوده و بمنزله واضح کننده رشد، قدرت و تغییرات سازمان آنست.
 - ۵- تمایلات مردم کشور در رشد خود از نظر سیاسی شامل قسمت‌های پر ارزش خطوط سواحل دریائی، بستر رودخانه‌ها، جلگه‌ها و مناطق غنی از منابع میباشد.
 - ۶- اولین جنبش برای رشد سرزمین از يك کشور ابتدائی از هیچ شروع شده و بطرف تمدن عالی رفته است.
 - ۷- میل عمومی برای آمیزش و اختلاط، تمایل رشد سرزمینی را از يك کشور بکشور دیگر انتقال داده و این تمایل در مرحله انتقال افزایش یافته است.
- بموجب این قوانین پیشرفت فرهنگی يك ملت تراوشی از عقاید آنان و فعالیت‌های اجتماعی و مذهبی و تولیدات آنهاست و همه این وسایل نیازمند توسعه قلمرو و سرزمین است. با جذب يك واحد سیاسی همسایه و عطف توجه اساسی به تحصیل و تسخیر کرانه‌های ارزنده جغرافیائی و رودخانه‌هاییکه اثرات بخصوصی در زندگی مردم. و ارتباط آنها با سایر مناطق دارند و همچنین مناطق اقتصادی که از نظر تولید منابع اولیه گرانها میباشد، يك ملت یا کشور میتواند برتری تمدن خود را به ثبوت رساند.

و تمایل عمومی برای یکی شدن و ایجاد وحدت، مستلزم آنست که کشورها و سرزمین‌ها بیکدیگر بپیوندند تا در کار انتقال سنت‌ها پیشرفت و افزایش حاصل گردد.

فضاومیدان کره زمین در حقیقت فقط برای يك دولت بزرگ تكافو میکند. گفته‌ها و نظرات متبحرانه و غامض راتسل از نظر منطقی و با توجه و تجزیه و تحلیلی که نموده است ارزش علمی ندارد ولی تکنیک پیچیدگی کلام سبب شده است نوعی ارزش علمی برای او قائل شوند که این مسئله همواره مورد توجه نویسندگان ادبیات ژئوپولیتیک بوده است. ظاهر آهدف ژئوپولیتیسین‌های آلمانی در پیچیده نوشتن و بکار بردن ابهام در نوشتجات، آن بوده است که اکثریت را مغلوب الفاظ پیچیده و غیر منطقی خود نمایند.

ملت آلمان تحت تأثیر نوشته‌های ژئوپولیتیسین‌های آلمانی اینطور احساس میکرد:

آلمان نزدیک است که در حال خستگی تدریجی در مرزهای تحمیلی خود جان دهد، در حالیکه سایر کشورها و قدرت‌های بزرگ جهان به هدف‌ها و نیازمندی‌های توسعه طلبانه خود رسیده‌اند.

باین ترتیب مسئله «نیاز به فضای حیاتی» و وصول بدان برای ملت آلمان بصورت يك اندیشه اجتناب ناپذیر درآمده بود. روح نوشته‌های راتزل روشن و عبارت از روح تسلط امپریالیستی و تعقیب قدرت جهانی است.

بدنبال راتزل فریدریک ناومن^{۱۴} (Friedrich Nauman) در کتابی بنام Mitteleuropa سعی کرد تشکیل يك اروپای مرکزی را تحت تسلط ملل آلمانی زبان، بابررسی عوامل جغرافیائی ثابت نماید.

پلر و هر باخ (پاول روباخ)^{۱۵} (Paul Rohrbach) افکار ناومن را پذیرفته و با اعلام اینکه آلمان بایستی از منطقه اروپای مرکزی بطرف خاور نزدیک و خاورمیانه بسط یابد، قدمی از او نیز فراتر نهاد.

زوهر باخ بویژه با ایجاد يك سیستم راه آهن در خاورمیانه و انعقاد اتحادی باترکیه این موضوع را يك امر مسلمی میداند.

اصطلاح «راه آهن بغداد-برلن» مترادف هدف‌های آلمان در خاورمیانه گردیده بود، به همین جهت بسیاری از خطوط آهن که اکنون تکامل یافته است قبل از بروز جنگ اول جهانی بوجود آمد.

ردلف کیلن (۱۸۴۸-۱۹۲۲ - Rudolf Kjellen). مرد عجیبی که بعنوان پدر ژئوپلیتیک جدید تلقی شده است برای اولین مرتبه اصطلاح ژئوپلیتیک را که يك اصطلاح سوئدی بود بکار برد.

لیکن قبلاً تئوریهای راتسل وارتباط آنرا با امور جاری جهان پذیرفته بود. ولی ضمن تأسف از زوال تدریجی اسکاندیناوی و ابراز نگرانی مخصوص از فساد روانی مردمان آن سرزمین بهمان علت، «نیاز به فضای حیاتی» را اعلام نمود که جذب و هم‌بستگی سوئد با آلمان بصورت يك امپراطوری بزرگ آلمانی موجب خواهد شد ملت سوئد از خطر و آسیب پان اسلاویسم در امان بماند.

برای نیل باین آرزوی سیاسی در سال ۱۹۱۴ اعلام نمود که مسئله وصول به خواست هایش بمنظور بدست آوردن فضای بیشتر و آزادی حرکات و بهم پیوستن از نظر داخلی يك امر عارضی و محتمل الوقوع است و در صحت تمام استنادات و نظرات او درباره عظمت ملی با پیشرفت نیروهای مسلح آلمان و شکست فرانسه، انگلستان و روسیه یکی پس از دیگری بیشتر تثبیت میگردد. هدف نهائی وی از نظر توسعه زمین عبارت از بدست آوردن قلمروی از خلیج فارس تا اقیانوس منجمد شمالی و از ریگا Riga تا دونکرک Dunkerque بود. باین ترتیب قاره اوراسیا (اروپا و آسیا Eurasia) کاملاً تحت کنترل درآمده و قاره آفریقا بعنوان يك سرزمین غنی و ثروتمند برای بهره برداری باقیمانده و بریتانیا در آستانه این سرزمین بجای خواهد ماند تا از گرسنگی بمرگ تدریجی بمیرد. بنظر او این رؤیا و منظره و این قدرت و اقتدار برای ملتی مقرر شده بود که بحق شایستگی آنرا داشت. این همان چیزی بود که نیچه Nietzsche به آلمانها وعده داده بود و مانند يك حقیقت محض در منخبله ملت آلمان نقش شده بود و همین نظریه بود که فاجعه ۱۹۱۸ را برای آلمان بیار آورد و بعد بصورت تجدید میلیتاریسم هیتلری جلوه گر شد.

بر طبق نظر کیلن دولت‌ها مانند یک عنصر بیولوژیکی بوده و یک موجود زنده در صورتی به هدف و مقصد مورد نظر خواهد رسید که به فضای حیاتی دست یابد. وسعت این فضای حیاتی باید آنقدر باشد که مردم آن با آزادی بتوانند فعالیت نه‌وده و از نیروهای نهفته خویش بهره‌برداری نمایند. از این نظر دورنمای دوربردی تحت عنوان «هر کجا که یک آلمانی هست همیشه آلمان است» عرضه کرد. باین ترتیب هر توده یا ملتی که مثلاً جده‌ها از نسل قبش با آلمانیها میرسید آلمانی محسوب میگردد.

دامنه اجرای این فرضیه سرانجام طی دستورالعمل‌های بعدی آلمانها بصورت اقدامات جنگی برای تأمین نیروی انسانی بشرح زیر نمایان شد:

(۱) - صدور اعلامیه :

ای ملل هم‌ریشه (مانند مردمان هلند، اسکاندیناوی و فلامان های بلژیک و غیره) برای ورود بزرپرچم نازی خوش آمدید.

(۲) صدور دستورالعمل درباره مهاجرت و نقل مکان اجباری مردمان کلنی‌ها و جزائر دورافتاده‌ای مانند کرانه بالتیک و اوکراین که زمانی آلمانی نشین بوده و در میان آنان عده زیادی در اثر وصلت پیاپی تقریباً بصورت اسلاو کامل درآمده بودند.

(۳) تهیه برنامه‌های آمیزشی دقیق (جفت‌گیری) و منظم برای سربازان و آلمانیهای مناطق اشغال شده با زنان بومی مناطق مزبور.

فرزندانی که بدین طریق بدنیامیآمدند در دفاتری ثبت و بعنوان بازماندگان آلمانی شناخته شده و از مزایای تبعیت دولت آلمان بهره‌مند میگرددند.

نیازمندی‌های اقتصادی امپراطوری آلمان بزرگ نیز با توجه به پیروزیهای اولیه‌ایکه در جنگ جهانی اول جلوه‌گر شده بود معهدا از خاطر کیلن محو نگردیده بود. وابستگی بمنابع خارجی نیازی به تفکر نداشت با اینهمه کیلن فورمولی درباره خود کافی شدن ملت آلمان (Autakie) ارائه نموده بود

بود که اقتباس از راه حل‌های یک قرن قبل یوهان فیخته^{۱۷} (Johan Gottlieb Fichte) می‌بود (فیخته)

در این فورمول از اقتصاد سرزمین بسته که ما آلاز سوسیالیزم ملی سرچشمه می‌گرفت یاد شده بود. فتوحات اولیه نازیها اولین قسمت نظریه‌های اولیه کیلن را با اعلام «نظم نوین اروپا» امکان پذیر ساخت. بموجب این اعلامیه سرزمین‌های اشغالی وظیفه داشتند که احتیاجات مواد خام مورد نیاز را تهیه نمایند و در مقابل کشور آلمان وظیفه تولید مصنوعات و تکمیل آنرا بعهده داشت. اجرای نظریه‌های بعدی و نهائی کیلن عبارت از کنترل اقتصادیات جهان توسط آلمانیها بود.

ژنرال کارل هوشوفر^{۱۸} Général Karl Haushofer جغرافی‌دان مشهور آلمانی است. عده زیادی او را یکی از رهبران و تئوریسین‌های مهم از نظر هدف‌های توسعه طلبی نازی‌ها تلقی کرده‌اند. غیر از تجربیاتیکه در جنگ ژاپون و جنگ اول جهانی بدست آورده بود در سال ۱۹۲۱ با ستادی دانشگاه مونیخ منصوب شد و در آنجا انجمن ژئوپولیتیک را بنام (Institut für Ceopolitik) رهبری کرد و در سال ۱۹۲۴ مجله‌ای بنام (Zeitschrift für Geopolitik) تأسیس نمود و مشاور زمامداران نازی قرار گرفت و از طریق رودلف هس^{۱۹} (Rudolf Hess) هیتلر را که بعد از جریان آبیجوفروشی مونیخ (Putsch) دستخوش احساسات خود شده بود ملاقات کرد و عموماً اینطور تلقی شده است که هاشوفر دارای نفوذ مهدی در محافل رسمی و نظامی و همچنین در تعداد زیادی از همکاران علمی و دانشجویان سرشار از غرور، داشته است.

هوشوفر ژئوپولیتیک را اینطور تعریف میکند:

«ژئوپولیتیک عبارت از علم شکل‌های سیاسی زندگی در بستگی‌های منطقه خود، همانطوریکه هر دو تحت تأثیر عوامل و شرایط طبیعی و در دوره‌های توسعه تاریخی خودشان هستند، می‌باشد.»

هوشوفر در تمام آثار خود تلاش نموده که جغرافی‌مرزها را بر اصول ژئوپولیتیک

منطبق سازد.

از نظر او هدف ژئوپولیتیک عبارت از تهیه کردن زراد خانه فعالیت سیاسی و تهیه يك راهنما برای زندگی سیاسی می باشد . کار اودرژئوپولیتیک عبارت از اختلاط جغرافی، علوم سیاسی، بیولوژی و استراتژی است که بر مبنای تزهائیکه در هر منطقه جغرافیائی بایستی بوسیله نژادیکه دارای صفات معینی باشد مورد استفاده قرار گیرد، نهاده شده است ، فقط نژادهای عالی قادرند که نیازمندی های خود را بدست آورند و بنا بر این حق دارند آن قسمت از زمین هائی را که بیشتر مناسب با منظورهای آنهاست اشغال کنند . حتی اگر این اشغال سبب جابجا شدن و یا نابودی سایر نژادها شود .

از نتیجه بذرپاشی این تزه های اصلی چند قضیه جوانه زد .

(۱) حقاً رهبری دنیا به آلمانها تعلق دارد . فرضی که بوسیله تکیه - گاه های ایده ژئولوژیکی پشتیبانی شده بود .

(۲) - تمام زندگی بشر بطور ساده عبارت از تلاش و کشمکش بین ملت ها، بمنظور بدست آوردن زمین است .

(۳) - تمام زندگی عبارت از خشونت ، فقدان محبت ، تلاش و کشمکش برای زیستن است . از نظر بین المللی هر ملتی باید تسلیم قوی شود و بعبارت دیگر در این جا، هاشو فر قانون برتری نژاد خالص آلمان را بکنار گذاشته است .

(۴) - از این به بعد قدرت بزرگ عبارت از خط مشی بین المللی آلمان است که خط مشی مزبور عبارتست از توسعه زمین با توسل بزور که این امر را فشار و ازدیاد جمعیت که خطر اختناق آلمان را در اروپا دارد، تسریع میماند .

(۵) آلمان مبعوث شده است که قانون جهانی را بکمال خود رساند، زیرا سایر ملل بزرگ بخصوص بریتانیای کبیر و فرانسه بجهت فساد نژاد ، خشک و بی فایده شده اند و روبروالمیروند . این قبیل ملت ها فاقد اراده میل بزندگی و فاقد اراده و قدرتیکه اکنون آلمان مالک است، میباشند .

(۷) - آلمان يك خط مشی دینامیک جهانی را دنبال میکند و حق دارد
بمنظور احتیاجات بیولوژیکی آلمان، برای وادار کردن ملت‌ها
برای خروج از زمینهاییکه قسمت اعظم آنرا اشغال نموده اند،
بزور متوسل گردد.

افسکار استراتژیکی هو شوfer در حقیقت افسکار مکیندر Mackinder
جغرافی دان اسکاتلندی که اهمیت شایان توجهی بزمین قلب (Heartland)
داده بودمی باشد. هو شوfer تصور میگرد آلمان میتواند با کنترل توده سرزمین
اوراسیا (Eurasia اروپا و آسیا) و با تحت سلطه در آوردن سرزمین مزبور
جهان را تحت کنترل خود در آورد.

پ - ژئوپولیتیک انگلیسی

- سرهال فوردرجون مکیندر (Sir Halford John Mackinder) در ۲۵
ژانویه ۱۹۰۴ مقاله معروفی بنام محور یا مرکز ثقل جغرافیائی - تاریخی
(The Geographical Pivot of History) نگاشت.

مکیندر در مقاله مزبور ثابت نمود که عوامل جغرافیائی قسمت بسیاری
از مسائل تاریخی را بیان میکنند. و جغرافیای جهان را در یک نقشه ابداعی
(شکل ۱ و ۲) نشان داد.

توده وسیع اروپای شرقی و تمام قسمت آسیای شمالی از کمر بند
کوهستانی آسیای میانه، برای منطقه محور Pivot Area، تعیین گردیده است
که بتوسط یک قسمت درونی یا حاشیه هلالی شکل «Inner or Marginal Crescent»
احاطه میشود که خارج از آن، شامل بقیه دنیا میشود و این بقیه رازمین‌های
خارج و یا هلال جزیره‌ای «Lands of the Outer or insular Crescent» نامید.

مکیندر پیش‌بینی کرد که روسیه و مغولستان (Mongolia) بطرف يك
اقتصاد وسیع جهانی وابسته به تجارت اقیانوس توسعه خواهند یافت.

در سال ۱۹۱۹ مکیندر کتاب مهم دیگری بنام آیدآل‌های دموکراتیک و
حقیقت «Democratic Ideals and Realty» منتشر نمود که در کتاب مزبور
«تاریخ» بعنوان يك کشمکش دائم بین قدرت زمینی و قدرت دریائی بیان

شده است. بر حسب عقیده مکیندر قدرت زمینی احتمالاً برای پیروزی تخصیص داده شده است، زیرا قدرت زمینی میتواند پایگاه‌های قدرت دریائی را ندیده بگیرد. اگر تنها يك قدرت قادر باشد که کنترل توده زمین‌های آسیا و اروپا (Eurasia) را بدست آورد، در صورتی موفق خواهد گردید که در وضعیتی قرار گیرد که بتواند دنیا را تحت تسلط خود درآورد. باین ترتیب منابع عظیمی تحت اختیار خواهد داشت که او را قادر خواهد نمود مبدل به قدرت زمینی و قدرت دریائی گردد و در نتیجه نیروی تحت اختیارش بآن اندازه خواهد رسید که کشورهایی را که فقط دارای قدرت دریائی هستند مضمحل نماید.

مکیندر چنین کشور جهانی را بنام منطقه محور (Pivot Aeria) و زمین قلب (Heart land) نام گذاری کرده است. البته لازم بتذکر نیست که این اصطلاح مورد سخریه کشورهای بسیاری شد. مکیندر این منطقه محور یا زمین قلب را بعنوان يك دژ طبیعی بزرگی که میتواند بلامانع بوسیله قدرت دریائی بسط یابد تلقی نمود و میگوید که منطقه محور دارای چنان منابع بزرگی است که اگر بطور صحیحی سازمان داده شود بمالکین آن امکان خواهد داد که تمام دنیا را فتح کنند. منظور او از انتشار کتاب «Democratic Ideals and Reality» عبارت از هدایت سیاستمداران ملل فاتح در جنگ اول جهانی برای رسیدن به توافق صلح است که توافقی مبتنی بر تجزیه و تحلیل‌های ژئوپلیتیکی ارزنده او باشد. علی‌الخصوص که میخواست کشورهای ضربه گیر (Buffer states) بین آلمان و روسیه بمنظور جدا نگاهداشتن این دو ازمم بوجود آورد، بنحویکه هیچیک از این دو دیگری را تسخیر ننماید.

مکیندر در طول جنگ دوم جهانی باین نتیجه رسید که چنانچه روسیه آلمان را شکست دهد ممکن است بصورت عظیمترین قدرت زمین در جهان درآید و در این صورت دارای يك موقعیت دفاعی آسیب ناپذیر و مالک منطقه‌ایکه

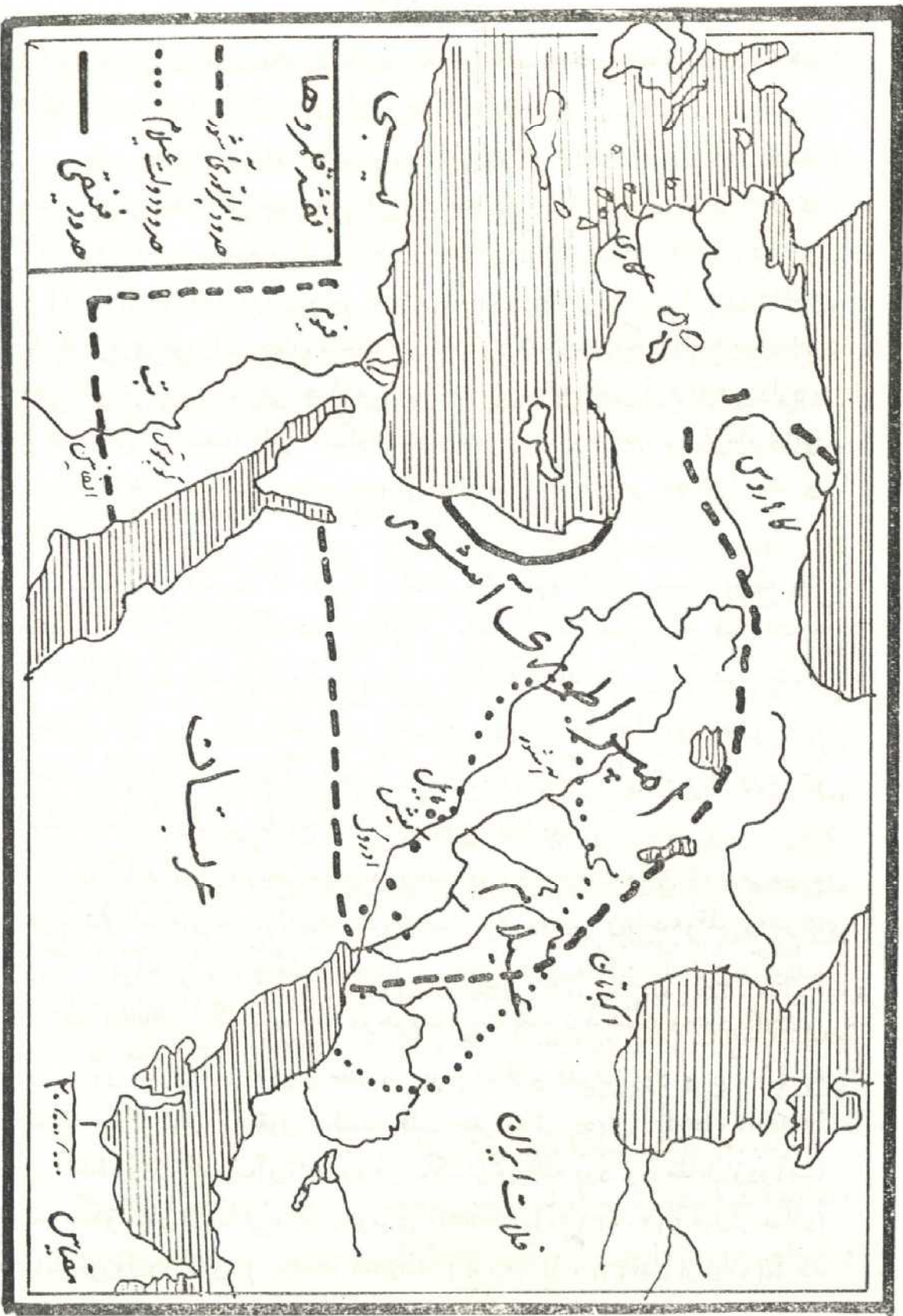
اکنون ملتی در آن سکونت دارد که استعداد خود را برای پیشرفت در امکانات جغرافیائی خود نشان داده، خواهد گردید.

بطور خلاصه نظریه مکیندر بطور کلی بر این فرضیه مبتنی است که در دست داشتن منطقه قلب جهان یا مرکز ثقل جهان شامل اروپای مرکزی و خاوری و خاور میانه موجب فرمانرانی بر «جزیره جهانی» [قاره اروسیا (اروپا و آسیا و آفریقا)] خواهد بود و آن دولتی که این قسمت از جهان را بزیر فرمان داشته باشد برتری خود را در جهان تثبیت خواهد کرد بعبارت دیگر بگفته مکیندر «هر کس بر اروپای شرقی حکومت میکند بر منطقه قلبی فرماندهی دارد، و هر کس بر منطقه قلبی حکومت میکند بر جزیره جهانی فرمانروائی دارد و بالاخره هر کس بر جزیره جهانی حکومت کند سراسر جهان را رهبری خواهد کرد».

قدر مسلم اینست که نظریه مکیندر یک نظریه ابداعی نیست بلکه یک نظر استنتاجی از تاریخ گذشته جهان می باشد. زیرا بطوریکه قبلاً اشاره شد ژئوپلیتیک موضوع تازه و جدیدی نیست بلکه از قدیمترین ایام بدون اینکه اسمی از آن برده شود بالقوه این اصل کلی مورد توجه دولتهای جهان بوده است و بسهولت میتوانیم آنرا در بررسی تاریخ جهانگشائی ها و کشورداری سلسله های پادشاهی تاریخ گذشته بوضوح دریابیم.

در کلیه ادوار تاریخی جهان بدون اینکه وارد تحقیقات دقیق شویم می بینیم هر چندی ناحیه ای مرکز ثقل قدرت و سیاست میشود و بین آن ناحیه و قلدرو قدرتهای دیگر، نواحی کوچکتری بعنوان مناطق ضربه گیر یا بقول مکیندر Buffer state. که غالباً بین دو حریف دست بدست میشود، وجود دارد.

روز گاری امپراطوری مصر در اوج اعتلا و قدرت بود و دره نیل به منزله مرکز ثقل یا بقول مکیندر قلب جغرافیائی جهان (Heart - land) در آمده و دامنه قدرت آن تا حدود فرات گسترش یافته بود. و در مقابل او در آسیا فقط حکومتهای متشکلی از اقوام سومری (Sumer) (۳۱۰۰ تا ۲۱۲۰ قبل از میلاد) مانند اوروک و لاگاش (Lagash Uruk) (۲۹۰۰ تا ۲۶۳۰ قبل از میلاد)، آکد

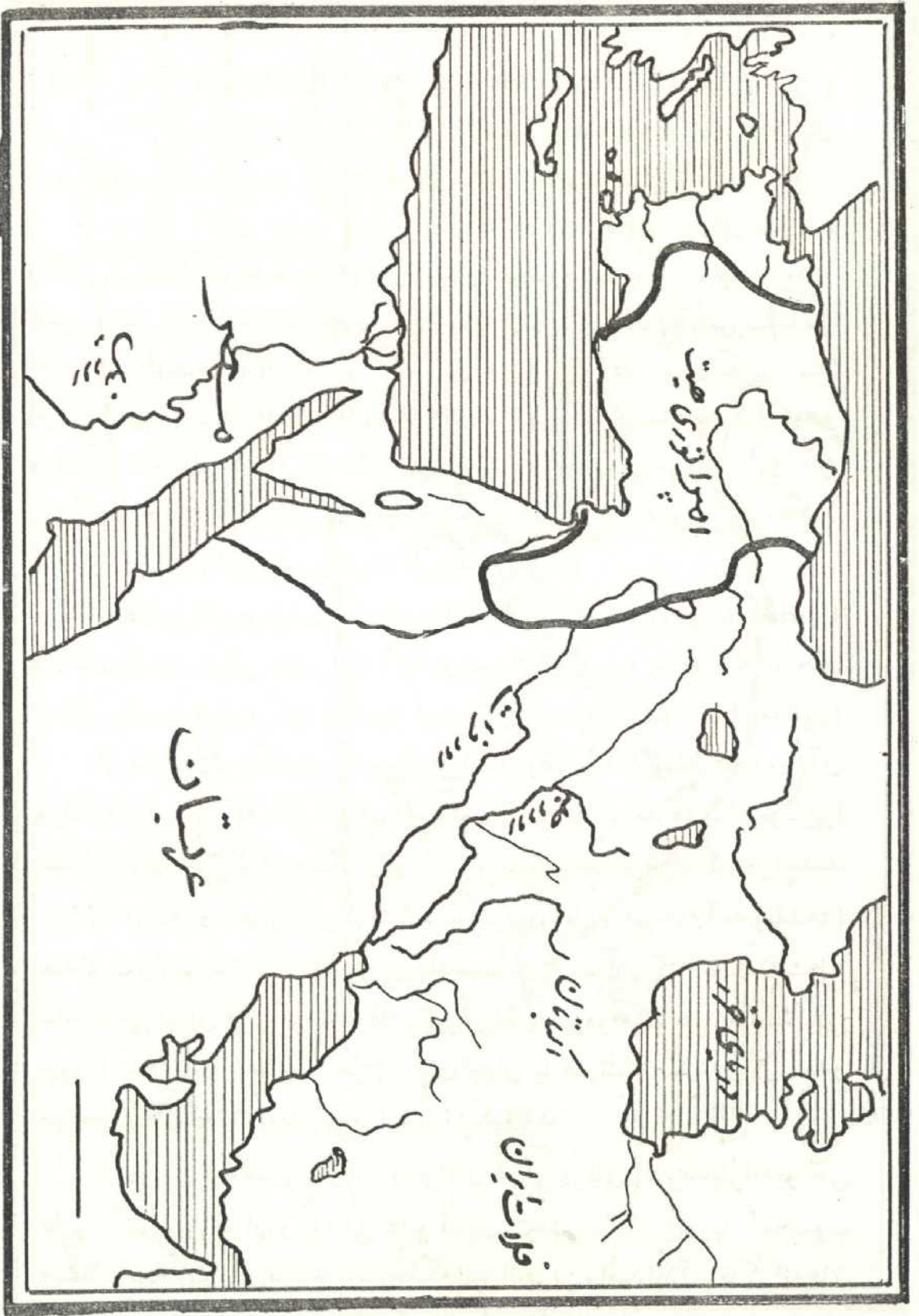


نقشه شماره ۳ - نقشه قلمرو دولت آشور و بابل

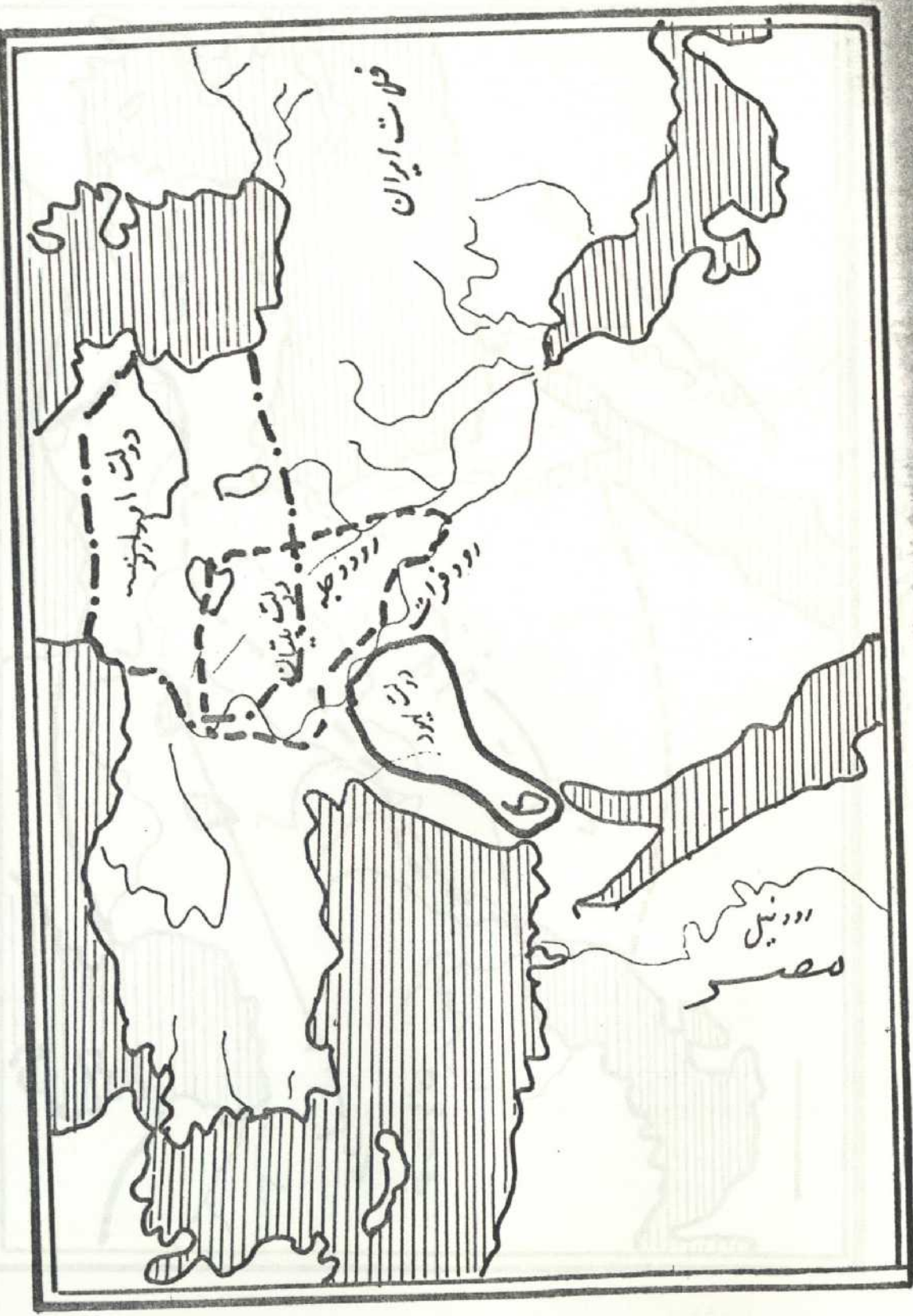
Aked (۲۶۳۰ تا ۲۳۲۸ قبل از میلاد) ای-سین (Issin ۲۲۳۷ تا ۲۱۲۰ قبل از میلاد) اور (Ur ۲۳۸۱ تا ۲۲۷۳ قبل میلاد) لارسا (Larsa ۲۲۴۲ تا ۲۱۲۰ قبل از میلاد) و عیلام (۲۸۰۰ تا ۶۳۵ قبل از میلاد) وجود داشته (نقشه شماره ۳) با وجود آمدن دولت بابل (Babilon ۲۱۰۵ تا ۶۲۵ قبل از میلاد) و آشور (Assur ۲۱۴۷ تا ۶۰۹) قدرتی بزرگتر در مقابل مصر بوجود آمد و قلمرو فینیقی ها و کنعانیها و یهود واقع در سواحل دریای مدیترانه بصورت مناطق ضربه گیر (Buffer States) درآمد در همین ایام قدرت دیگری بنام امپراطوری هیتیت ها (Hittites) (نقشه ۴) در سرزمین آسیای صغیر تشکیل شد و در نتیجه ناحیه ای که امروز شامل دیار بکر، موصل و وان می باشد و در آن روز گاران دولتی بنام میتانی در آنجا تشکیل یافته بود، جزء نواحی ضربه گیر بین دولت بابل و امپراطوری هیت گردید. (نقشه ۵)

بعد ها امپراطوری هیتیت جای خود را بقدرت دیگری بنام اورارتو ها (Urartus) داد که در قسمت شرقی متصرفات آنها بوجود آمده بود و شامل آذربایجان شمالی و قسمت شرقی ترکیه و ناحیه ارمنستان میشد (به نقشه ۵ مراجعه شود) باز مناطق کوچکتری که بین آن دولت و دولت بابل از یکطرف و بین آن دولت و قبایل یونی که بتازگی بیونان راه یافته بودند (و بعد ها دولت یونان را تشکیل دادند) از طرف دیگر قرار داشتند بصورت مناطق ضربه گیر درآمدند رفته رفته پادشاهی و سپس شاهنشاهی ایران (مادوپارس) بوجود آمد. (نقشه ۶) مناطق اورارتو، میتانی، آشور، کالده، بابل، و عیلام کلا تحت الشعاع شاهنشاهی ایران قرار گرفتند و فلات ایران اهمیت و موقعیت مهم ژئوپلیتیکی خود را نشان داد و بصورت مرکز ثقل جهان یا هارتلند مکیندر درآمد و در همان زمان دولت یونان هم در اروپا تشکیل شد.

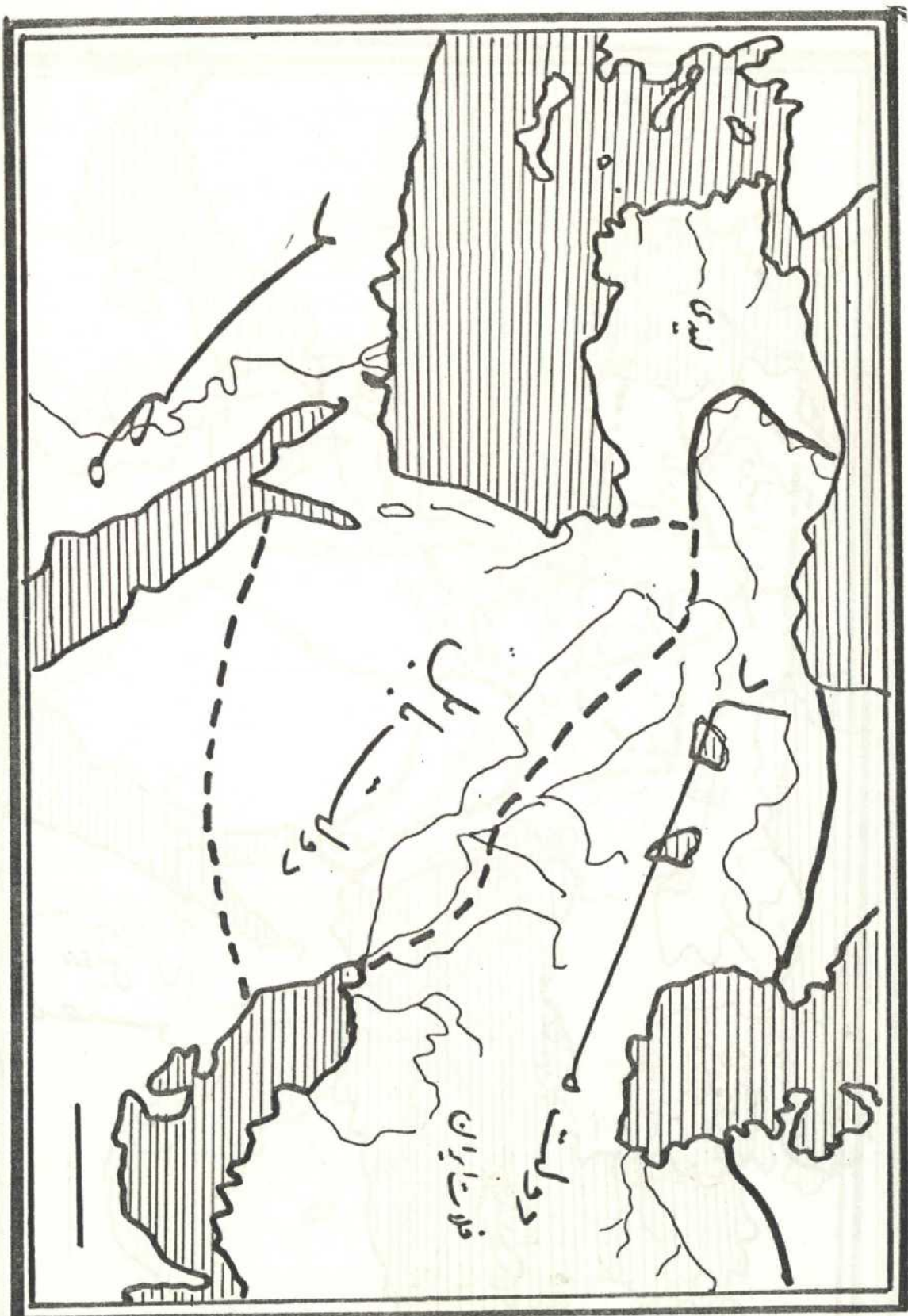
در دوران هخامنشی جزایر و سواحل شرقی دریای اژه و مدیترانه نواحی ضربه گیر بین ایران و یونانی ها و قبایل و حشی ساکنین اروپا^۲ محسوب میشد. زیرا فلات ایران بانضمام تمام جلگه بین النهرین و امتداد آن تا کرانه های دریای مدیترانه و سرزمین آسیای کوچک جزء لاینفک قلمرو شاهنشاهی ایران



نقشه شماره ۴ - قلمرو امپراتوری هیت



نقشه شماره ۵ - قلمرو دولتهای اورارتو و میان و یهود



نقشه شماره ۶ - قلمرو ماد و بابلی

و در ساحل غربی دریای اژه تنها دولت کوچک یونان وجود داشت که از جانب مغرب تا حدود سرزمین گل‌ها که تمدنی نداشتند گسترش داشت. و در آفریقا مصر سراسیمبی انحطاط را می‌پیمود و بالاخره ضمیمه شاهنشاهی ایران شد. حمله اسکندر دامنه سلطه یونانیان را تا حدود رودخانه سند گسترش داد، اما این سلطه و قدرت چون با اصول ژئوپولیتیک فلات ایران مغایرت داشت دوامی نکرد و خاصیت ژئوپولیتیک فلات ایران مانع دوام و قبول این سلطه بود، چنانکه با مرگ اسکندر قلمرو وسیع وی تجزیه گردید و یونان بصورت اصلی خود در ماوراء آبهای اژه باقی ماند و سرزمین ایران اگر چه بدست جانشینان اسکندر (سلوکی‌ها) افتاد ولی بصورت یک محدوده وسیع و مشخص درآمد که بین آن و یونان قلمروهای کوچکتری تشکیل شد. و خاصیت ژئوپولیتیک ایران و مناطق ضربه گیر واقع بین آن و اروپا باز در این ایام تأیید شد. (نقشه‌های ۸ و ۹) زیرا می‌بینیم که از این پس حدود غربی ایران بساحل فرات منتهی گردید و بعدها هم که قدرت یونان از بین رفت و امپراطوری روم بوجود آمد، باز رودخانه فرات سرحد بین هارتلند امپراطوری روم و هارتلند شاهنشاهی پارتها و ساسانیان بود و مناطق کوچک واقع در حدود رودخانه فرات (بین النهرین امروز شامل قسمتی از عراق و سوریه و اردن) همیشه بصورت مناطق ضربه گیر بودند که بمقتضای زمان و برتری قوای طرفین دست بدست می‌گشتند. (نقشه ۱۰)

هنگامیکه امپراطوری عثمانی بوجود آمد با آنکه از جانب مغرب تا قلب اروپا گسترش یافت، اما از جانب مشرق از حدود دجله نگذشت. در این ادوار نواحی بین النهرین و قسمتهای شرقی تر کیه امروز منطقه ضربه گیر بین دو هارتلند ایران و عثمانی را تشکیل میداد و همچنین مسقط، عمان و عربستان در سواحل خلیج فارس نواحی ضربه گیر بین عثمانی و کشورهای امپریالیسم اروپائی و دولتهای دریائی بودند.

بعد از تجزیه امپراطوری عثمانی دولتهای کوچکی که تشکیل شدند مثل عراق، سوریه، اردن، لبنان و عربستان و بعدها هم شیخ نشینان خلیج فارس کلاً بصورت مناطق ضربه گیر درآمدند و در این وضع باز هم اهمیت موقعیت ژئوپولیتیک ایران روشن گردید و هم اکنون نیز ایران بصورت باثبات ترین کشور خاور میانه می‌باشد ولی

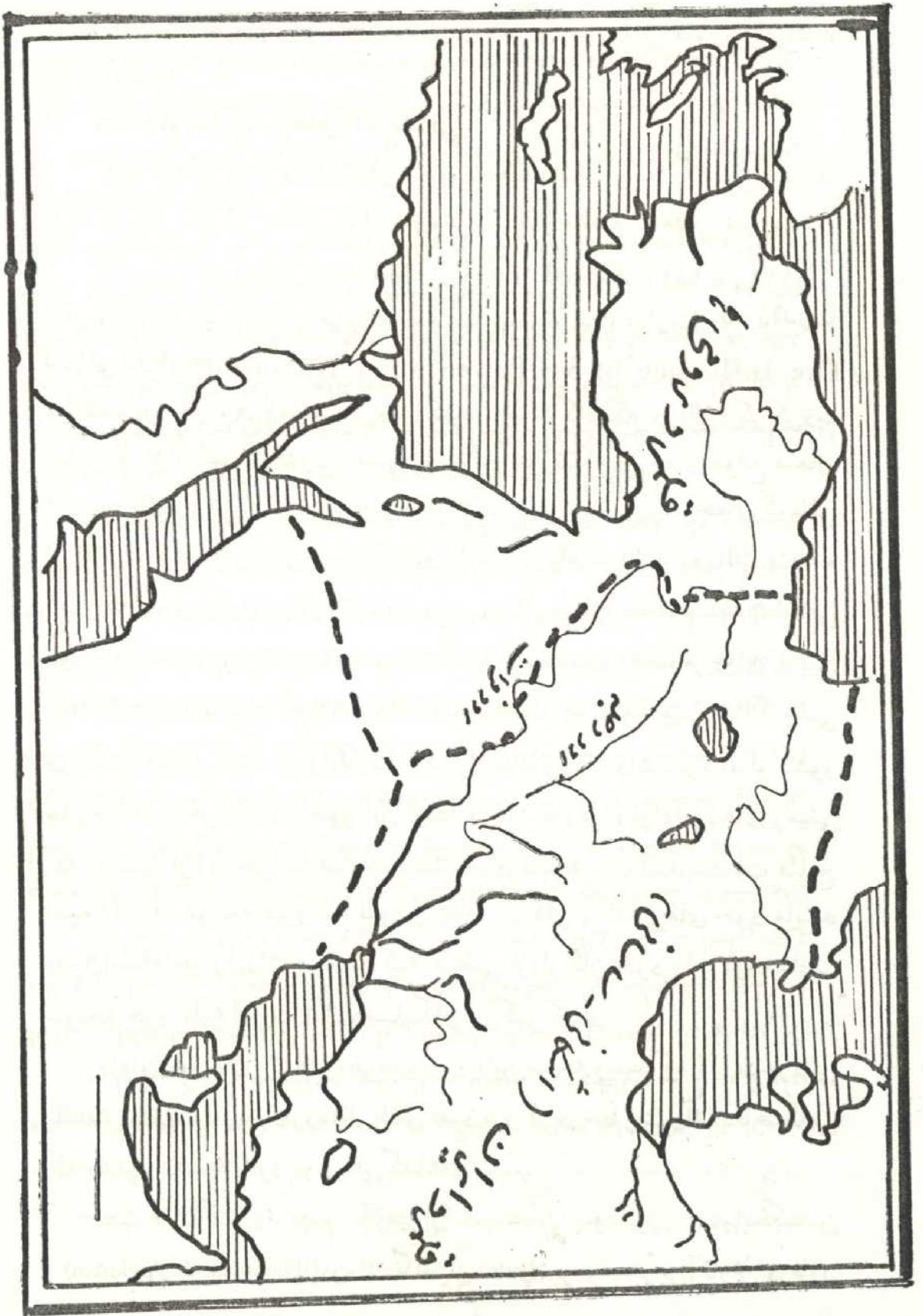
کشورهای سوریه و لبنان، اسرائیل، اردن، عراق، عربستان هنوز دارای ثبات واقعی نیستند.

ت - ژئوپولیتیسین‌های آمریکائی

کلیه متفکرین و دانشمندان ژئوپولتیک آلمانی ویا انگلیسی نبودند بلکه در آمریکا نیز علمائی در این باره بررسی‌ها و مطالعات مهمی نموده‌اند. آدمیرال آلفرد ماهان (Alfred Thayer Mahan ۱۸۴۰ - ۱۹۱۴) یکی از ژئوپولیتیسین‌های آمریکائی است که مهمترین اثر او عبارت از: نفوذ قدرت دریائی در تاریخ، *The Influence of Sea Power upon History* میباشد و در سال ۱۸۹۰ منتشر گردید. کلیه نویسندگانیکه در بالا ذکر کردیم بیشتر طرفدار اهمیت قدرت زمینی بودند در صورتیکه در همان موقع ماهان قدرت دریائی را شایان توجه و اهمیت میدانست. ماهان تاریخ را ترجمان گویائی از تلاش و کشمکش برای بدست آوردن کنترل دریاها میدانند و ممالک متحده آمریکا اصرار زیادی در باره توسعه نیروی دریائی در طول خطوطیکه بگواهی تاریخ بی اندازه برای بریتانیا موفقیت آمیز بوده است، بخصوص در کاری بین Caribbean و اقیانوس آرام (Pacific) نموده است. او تصور مینمود اگر ملتی دریاها را کنترل کند، میتواند دنیا را کنترل نماید و عقیده داشت بریتانیا و کشور های متحده از هر لحاظ در خور این توجه می باشند، زیرا دارای مرزهای زمینی که بایستی از آن حراست نمایند، نیستند و در نتیجه میتوانند به سهولت منابع خود را صرف توسعه نیرومند نمودن کامل ناوگان و کشتی‌های خود نمایند، بدون اینکه اجباری داشته باشند که قسمتی از ناوگان خود را برای حفاظت سواحل خود علیه قدرت کامل همسایگان در گیر کنند.

ماهان در خلال ترها و نظریات خود باین نتیجه رسید که قدرت دریائی يك نقش نهائی در تاریخ دارد و نظریاتش نفوذ بزرگی در خط مشی امریکاهنگامی که مشغول توسعه خود بود باقی گذاشت.

— شاگرد مهم آدمیرال ماهان پرفسور اسپایکمن (Nicholas. J. Spykman) در دانشگاه یال (Yale) بود و مهمترین آثارش در طول



نقشه شماره ۱۰ - قلمرو شاهنشاهی ایران (اشکانی - ساسانی) و امپراطوری روم

جنگ دوم جهانی بوجود آمد. اسپایکمن ژئوپولیتیک را بعنوان طراحی خط مشی امنیت یک مملکت بزبان عوامل ژئوپولیتیک آن تعیین کرده است و معتقد است که بررسی محل و موقعیت در دنیا برای درک و فهم خط مشی خارجی آن مملکت، يك مسئله اساسی محسوب میشود.

اسپایکمن در مورد اینکه سرزمین قلب یا هارت لند ممکن است بصورت مرکز قدرت جهانی درآید، شك میکند و احتمالاً اگر در يك آینده دور این امر امکان داشته باشد، قدر مسلم این است که در يك آینده نزدیک امکان ناپذیر است. محدودیت های موجود را در سرزمین قلب، از نظر شرائط اقلیمی بهره وری کشاورزی، تقسیم منابع طبیعی، سد های طبیعی در طول شمال، شرق، جنوب و کناره های جنوب غربی آن، خاطر نشان مینماید. اسپایکمن سرزمین کرانه ای (Rimland) را خیلی مهمتر از سرزمین قلب (heart land) میدانند و منطقه کرانه ای را بعنوان يك منطقه ضربه گیری (Buffer Zone) بین قدرت دریائی و قدرت زمینی تلقی می کند و با بکار بردن این استدلال معتقد است که خط مشی خارجی کشورهای متحده از نظر هدایت هدف سیاسی کشور بایستی عبارت از پیشگیری اتحاد مراکز قدرت در جهان کهن باشد.

۴ - نفوذ ژئوپولیتیک آلمانی در جئوپالیتیکس آمریکائی

ژئوپولیتیک آلمانی بکرات بمرحله آزمایش گذاشته شده و همواره نیازمند خواست های تازه ای بود و در حالیکه بصورت یک افزار جنگی درآمده بود، بعلت الهام گرفتن از یک روح متعصب که در جمله کوتاه «بکن یا بمیر» (do or die) خلاصه میشد، همواره کوچک و کم اهمیت جلوه کرده بود و باین علت آلمانها برای مقابله با حریف هیچگاه ظرفیت، قدرت و امکانات حمله مقابله طرف را در شروع کار، بدرستی ارزیابی نکرده و همیشه دچار اشتباه گردیده اند. به همین لحاظ فرضیه های ژئوپولیتیک آلمانی در مکتب جئوپالیتیکس آمریکائی محکوم گردیده است، مع هذا بنظر آمریکائی ها در میان افکار سفسطه آمیز و بی پایه ژئوپولیتیکر های آلمانی مطالب زیادی از حقایق سودمند که ممکن است

مبنائی برای حل دشواریها و مسائل جهانی در قرون آینده باشد، وجود داشته باشد.

مطالب ژئوپلیتیک آلمانی در بررسی های مکیندر مورد بحث قرار گرفته است و همچنین تاریخ کلایوچوسکی (V. O. Klyushevsky) ۲۲ بنام تاریخچه دولت روس، شامل پاره ای از نکات آن میباشد. در کشور آمریکا ایسا بومن (Isaiah Bowman) ۲۳ رئیس دانشکده علم جغرافیائی آمریکا نیز در این باره سهم بسزائی دارد. و مطالب ارزنده ای در کتاب دنیای جدید (New World) در زیر عنوان مسائل جغرافیائی سیاسی (Problems of Political Geography) ارائه نموده است، سایر جغرافی دانان آمریکا مانند کلمبی (Charles C. Colby) و ویتله سو (Derwent Whittlesey) و ریچارد هارتس هورن (Richard Hartshorne) نیز باین روش از آن، هدف های خود را از نظر مشکلات جغرافیائی مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داده اند. انگیزه روش بررسی های ژئوپولیتیسین های آلمانی تا هنگامیکه خطر و تهدیدات جنگ دوم جهانی عرضه نشده بود، مورد توجه مفسرین و متفکرین آمریکائی قرار نگرفته بود، از این به بعد بود که مورد توجه دانشجویان قرار گرفت و با اینکه اشکالاتی از نظر کمیابی استادان صلاحیت دار وجود داشت، ولی بتدریج بصورت دوره های ژئوپولیتیک در دانشکده های طراز اول آمریکا درآمد.

انگیزه دیگر این نوع بررسی ها، معرفی برنامه های آموزشی تخصصی نظامی در دانشکده های غیر نظامی توسط وزارت جنگ بود بخصوص چون وزارت جنگ نشریه ای تحت عنوان «شالوده های جغرافیائی قدرت ملی» (Geographical Foundations of National Power) مرتباً منتشر مینمود، این بررسی ها متدرجاً توسعه می یافت و مطالب آن نه تنها شامل اندازه، مسافت، موقعیت، عوارض سطحی و جنبه های سیاسی و اقتصادی یک قسمت از سرزمین جهان و شامل مطالب جغرافیای سیاسی و اقتصادی و آداب و رسوم ملل بود، بلکه مسائلی از قبیل توانائی و قابلیت تولیدی، اثر محیط و منطقه در بهره برداری از انرژیهای مردم آن سامان نیز مورد مطالعه قرار گرفته بود و بالاخره بررسی

حجم و موجودیت منابع طبیعی و نیروی انسانی، مهارت‌ها، تخصص‌ها و انگیزه-های روانی نیز بآن افزوده شد.

ها شوfer در روزهای نخست، قبل از آنکه کاملاً تحت تعلیمات و نفوذنازیم قرار گیرد، در معادله قدرت، ضریب جغرافیائی را ۰.۲۵. مجموع کلیه عوامل دیگر حساب کرده بود.

بیست سال بعد، هنگامیکه کاملاً مجذوب فلسفه تنازع بقا و غائب و مغلوب قرار گرفت، دیگر برای جغرافی ضریب تازه‌ای ذکر نمود فقط وقتی باستنادها و تئوریه‌ها و فرضیه‌های برتری نژاد (Übermenschen) وی برخورد می‌شود، ملاحظه می‌شود که در این احتساب ضریبی نزدیک به ۰.۱۰۰. بحساب می‌آورد. بطور کلی در آمریکا پیروان مکتب متفکرانی چون هاشوفر (چه نظریه اول و چه نظریه آخری)، در میان دانشجویان و محصلین آمریکائی دارای طرفدارانی هستند.

یکی از پیروان مکتب مزبور که بطور برجسته در بنیان گذاری این مکتب کوشیده و در علم جامعه‌شناسی جغرافیائی صاحب نظر است، الن چرچیل سیمپل (Ellen Churchill Semple) ^{۲۴} می‌باشد. معه‌ذا خانم سیمپل خود را طرفدار جدی راتسل و راتسل را در تکوین تئوریه‌های خود مؤثر میدانند. نیکلاس اسپا یکمن نیز که (درباره او قبلاً مطالبی گفته شد)، کسی است که راه حل کلاسیکی درباره اصل مشهور تعادل قوا (Balance of Power principle) - عرضه نموده است. در این راه حل سراسر جهان به مناطقی تقسیم شده و هر منطقه زیر رهبری و هدایت یک قدرت بزرگ قرار دارد. تقسیم و تسهیم خردمندان منابع طبیعی در هر یک از این مناطق بنوبه خود موجب تعادل و توازن متقابل این قدرت‌ها بشمار میرود و بعقیده وی برای جلوگیری از فجایع آینده و حفظ صلح باید فقط در تقسیم این منابع طبیعی رعایت توازن و تعادل بعمل آید.

ژرژ رینر (George T. Renner) نیز مستقلاً براه حل مشابهی در این زمینه رسیده است.

رینر در نوشته خود موقعیکه نزدیک بود متفقین در نورماندی پیاده شوند چنین اعلام میکنند :

« کنترل دنیا بسادگی عبارت از وسیله شناختن و عمل کردن درباره بعضی از فاکت‌هائیکست که مانند ژئوگرافی شناخته شده است. ژنرال ژرژ مارشال Can. George Mashall^{۲۰} اظهار کرد که ارتشی که بیشتر ژئوگرافی را بداند، همیشه بهتر میتواند در جنگ پیروز شود.

معهذا میتوانیم از خودمان سؤال کنیم آیا دو ملت درجه دوم (آلمان و ژاپون) و یک ملت درجه سوم (ایتالیا) چگونه اینقدر میتوانند نزدیک به شکست دادن دنیا شوند؟ جواب عبارت اینست که آنها با کلیه حقایق (فاکت‌های) سیاسی که در دسترس و تمام حقایق جغرافی کشف شده در زمان مشابهی مقابله کرده‌اند. وقتیکه حقایق سیاسی را به حقایق جغرافیائی اضافه کنید شما تنها «سلاح سری» را بدست می‌آورید که محوری‌ها مالک آنند. و این فقط سری بود که کشورهای دموکراسی هرگز آنرا بکار نبرده بودند.»

۵ - ژئوپلیتیک در جنگ جهانی و بعد از آن

جنگ در مقیاس گره و ثمره‌های بعدی آن سرانجام توده‌های دموکراتیک جهان را باصل آگاهی از حقایق جغرافیائی، متوجه نمود که از این حقایق رنر تحت عنوان ژئوپلیتیک دفاع نمود و اصول ژئوپلیتیک در کلیه تصمیمات عمده کنفرانسهای سران ملل متفق که منتهی به پذیرش استراتژیهای کلی مبارزات سال ۱۹۴۲ - ۱۹۴۵ گردید مورد توجه و مسطوح نظر قرار گرفت. همچنین مسئله ژئوپلیتیک در طرح‌های دومبارتن اوک (Dumbarton Oaks) و تصمیمات سانفرانسیسکو (Sanfrancisco)^{۲۷}، بمنظور ایجاد یک سیستم باندازه کافی نیرومند برای امنیت بمقیاس جهانی جهت تضمین کلیه ملل علیه تجاوز خارجی، در مدنظر قرار داشته است.

هنگامیکه نظریه مملو از خوشبینی اولیه برای تأمین یک صلح پایدار جهانی زیر ضربه برنامه‌های توسعه طلبانه شوروی و نفوذ عناصر کمونیستی بر باد رفت، ژئوپولیتیسین‌های جهان اجباراً بسرعت مشغول تجزیه و تحلیل ترازه‌ای از عوامل نیروهای عمده جهانی گردیدند، که در آن صحنه فقط دو دولت اتحاد جماهیر

شوروی و ایالات متحده آمریکا بعنوان قدرت‌های بزرگ (Great Powers) درجه بندی شده بود

اکنون جهان پس از جنگ که از دیده ژئوپولیتیسین‌ها مشاهده میشود آنچنان از نظر اصولی با آنچه که ریتر، راتسل، کیلن در نیم قرن پیش تصور نموده‌اند، متفاوت است که اگر حالا وجود می‌داشت برای آنها تصور و توجیه آن امری دشوار و گیج‌کننده بشمار می‌آمد. فقط در طی چند سال تکنولوژی نوین مسئله مساحت و فاصله و ارزش عوامل دفاعی را از میان برده است. بمب اتمی و جنگ‌های بیولوژیکی با توجه باین فرضیه «نه فقط نیروهای مسلح بلکه همه مردم یک سرزمین تشکیل قدرت جنگی ملتی را میدهند»، سبب شده است که افراد غیر نظامی نیز مانند نیروهای مسلح از وحشت جنگ در امان نباشند. بالاخره بایستی توجه داشت که جنگ‌های سراسر تکنولوژی امروزی، نیازمند به منابع مادی فوق‌العاده و فراوانی است که در بیست سال پیش تصور آن امکان نداشت. لازم بتوضیح نیست که در بیست و یک سال پیش یعنی در خاتمه جنگ دوم جهانی کشور آمریکا بیش از ۵ بلیون تن ذخائر و مواد معدنی خود را که بسرعت رو بزوال میرفت بمصارف جنگی رسانید.

در مقابله با این حقایق ژئوپولیتیسین‌ها هنگام بررسی جهان قبل از هر چیز نخست به این دو قدرت جهانی یعنی روسیه شوروی و کشورهای متحده آمریکا که همواره مشغول رقابت بایکدیگر هستند، مینگرند.

مطلبی که سرریعا مورد توجه ژئوپولیتیسین‌های آمریکائی قرار گرفت عبارت از دو عامل مقاومت نسبی و ضعف نسبی از میان سایر عواملی که ظرفیت یک کشور را میسازد، چه از نظر فعالیت‌های تولیدی همزمان صلح و چه از نظر امکانات و مقدرات تخریبی زمان جنگ بود.

بمعنای جغرافیائی، ژئوپولیتیسین‌های آمریکائی معتقدند که روسیه شوروی نه تنها تمام زمین یا منطقه قلب «Heart-land» مکیندر را اشغال کرده است، بلکه بمقدار زیادی از حاشیه هلال داخلی (Inner Crescent) را بهمان نحو در اختیار دارد. باین ترتیب نه در قلمرو سرزمینی یا منطقه قلب و نه در حاشیه هلالی افزاینده محیط خارجی «Outer Crescent»، کشور اتحاد جماهیر شوروی هیچگونه برابری از نظر قدرت برای مات کردن

حریف وجود ندارد چنانچه تصمیم بمات کردن او گرفته شود نیروی مات - کننده باید از مساوراء دریاها یعنی ایالات متحده آمریکا تجهیز گردد. در سالهای آینده شاید کشورها و ملت‌هائی که در حاشیه سرزمین قلب شوروی قرار دارند و توده عظیم امپراطوری روسیه را دربر گرفته اند (که احتمالا شامل اقمار روسیه شوروی در آسیا و اروپا نیز خواهد شد)، شاید یکبار دیگر قدرت کافی فردی و اجتماعی گذشته خود را بازیافته و تمامیت و آزادی خود را بدست آورند. چنانچه این قدرت و این آزادی پدیدار شود، قدرت‌های تازه‌ای در این قسمت جهان پابعرضه خواهد گذاشت و در برابر قدرت و تسلط یکجانبه شوروی در منطقه قلب، یعنی اورآسیا (Eurasia آسیا و اروپا) خودنمائی خواهد نمود که باین ترتیب کفه توازن در اروپا و آسیا از حال تعادل خارج خواهد شد. در درجه اول مهمترین مانع انجام چنین انقلابی در کشورهای مزبور ضعف حاصل از جنگ زدگی و خسارات و لطمات ناشی از آن و ممانعت و دخالت جدی اتحاد جماهیر شوروی از تجدید نیرو و تجدید حیات آنان است.

حال این سؤال پیش می‌آید که آیا نیرو و سلامتی کافی در این هلال خارجی محیط منطقه قلب شوروی باقی مانده است که روزی بتوان امید و امکان سر بلند کردن و نضج قدرت آنرا در آینده داشت؟ سابقه نشان میدهد که از سال ۱۹۵۱ به بعد روسیه شوروی با تمام قوای خود کوشش و تلاش خود را بر پایه فشارهای خارجی و حملات داخلی باین نواحی گذارده است که مردمان آنرا همواره سست و عاجز و ناتوان نگاهدارد.

بدینگونه دو نیروی بزرگ یعنی شوروی و آمریکا رودروی یکدیگر قرار گرفته‌اند. خطوط مورد نظر آنها دیگر محدود بر راههای شرقی و غربی در طول اقیانوس اطلس و اقیانوس آرام نیست. بجای راه دریائی شرق بسوی غرب و بجای مسیر دریای تنگ مدیترانه، امروز راه عرض‌تر و کوتاه‌تری ب پایه تکنولوژی نوین از طریق منطقه قطبی گشوده شده است. در نتیجه پیدایش این مسرتازه، با تأمین و تمامیت کشور کانادا و بالاخره با مسئله تأمین و مصونیت کشور آمریکا بستگی یافته است. آمریکای شمالی در حدود ۴۰ سال پیش بزعم مکیندر یک جزیره دور افتاده بحساب می‌آمد. ولی در قساموس ژئوپولیتیک امروزی اینک خود بصورت یک منطقه قلب (Heart Land) درآمده است.

ساکنین هر دو منطقه قلب دنیای جدید و دنیای کهن، هر دو به توده‌های عظیم تولیدی و قدرت‌های واقعی خویش می‌بالند. هیچیک از دو قدرت عظیم حتی نیاز به یک اینچ مربع از خاک و قلمرو دیگری، ماوراء مرزهای کنونی برای ارضای احتیاجات منطقی خود، ندارند. علاوه بر این در هر دو کشور برای اجرای یک طرح اقتصادی سالم و همکاری اقتصادی از نظر ثروت، شرایط کافی بحد اعلا وجود دارد.

اینکه آیا این آمادگی در زمینه‌های اقتصادی بصورت برنامه‌ها و طرح‌های انتفاعی بمنظور بهبود وضع ملت‌ها مصرف خواهد شد یا نه، بستگی به اقدامات و تصمیمات روسیه شوروی دایر بر امکان گسترش سلطه حکومت خود از منطقه قلب بجزیره جهانی (آمریکا) داشته و از سوی دیگر منوط به قابلیت و توانائی ملت‌های دموکراتیک از نظر جلوگیری و متوقف کردن روسیه شوروی از تسلط بر دنیای کهن و همچنین امکان کمک‌های مادی و معنوی آمریکا به کشورهای کم‌رشد و در حال توسعه و مقاومت آن در مقابل اقدامات مسلحانه و سیاست‌های کشورهای ظاهرأ متمایل و دست‌نشانده شرق خواهد بود.

Die Religionen des Altertums
 Die Religionen des Mittelalters
 Die Religionen der Neuzeit
 Die Religionen der Gegenwart
 Die Religionen der Zukunft

حواشی و توضیحات

مربوط به صفحه ۱۰ سطر ۵ مقابل آخر ↓

پرفسور آرنولد تاین بی (Arnold J. Toynbee) در سال ۱۸۸۹ متولد گردیده . پس از تحصیلات عالی خود در سال ۱۹۱۲ سمت استاد تاریخ دانشگاه آکسفورد دریافت و در سال ۱۹۱۵ وارد خدمت وزارت امور خارجه انگلیس شد و از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۶ ریاست اداره تحقیقات علمی سیاسی وزارت خارجه انگلیس را عهده دار بود . آثار مهم تاین بی عبارتست از : A Study of History (تحقیقی در تاریخ) A Survey of International Affairs (تحقیق

در مسائل بین المللی) Civilization on Trial (تمدن در حال آزمایش)

تاین بی نظریه تازه‌ای در مورد تاریخ تمدن عالم و نژادها و ملل و مذاهب موجود آورده و فلسفه تاریخ نویسی را عوض کرده است . و تاریخ را از صورت افسانه و حکایت و داستان جنگها و صلحها و غیره خارج نموده و با نظر فوق العاده وسیعی بهمه عالم بشری نگریسته و علل وقایع را کشف کرده است .

۱ - دکترین مونرومه عبارت از مجموعه اصول سیاست خارجی مونرومه پنجمین رئیس جمهور آمریکا است که در یک پیام سالانه (در ۲ دسامبر ۱۸۲۳) به کنگره آمریکا داده شده است این دکترین بایستی قاره آمریکا را تا مدار ۵۱ درجه (ساحل اقیانوس ساکن) و آمریکای لاتین را در مقابل انقلاب و مداخلات استعمارگران جدید اروپایی بخصوص فرانسه ، روسیه ، اسپانیا و انگلستان حفاظت نماید . برحسب اصل مونرومه قاره آمریکا در آینده دیگر در معرض کلنیزاسیون قرار نخواهد گرفت و بوسیله آمریکا در مقابل هر نوع دخالتی نگاهداری و دفاع خواهد شد . علاوه بر آن ، این اصل آمریکادرباره دخالت در مسائل قاره اروپا بی تفاوت میکند که اصطلاحاً آنرا اینزولاسیونیزم (Isolationnisme) یا سیاست انزوا طلبی میگویند . سیاست دولت آمریکا برای تسخیر تمام قاره آمریکا بشکل دیپلوماسی دلار (Dollar Diplomacy) تغییر شکل داد . هنگامیکه ریشارد اولنی (Richard Olney) در حال کمک خواستن بمنظور تسلط اتانزونی بر قاره آمریکا بود ضمناً برای تهیه لوازم زاید جهت کنترل آمریکای لاتین و تجسس در مکزیک بوسیله فرانسه (۱۸۶۷ - ۱۸۶۲) مورد تعرض قرار گرفته بود .

دکترین مونرومه در هنگام برخورد بحقایق شدت توسعه یافت (شرکت آمریکا در کنگره برا ، جنگ اول جهانی) . بناوجود یک جریان شدید عقاید مساعد برای انزواطلبی (مانند امتناع از تأیید قرارداد وزسای و غیره) ، تهدیدهای آلمان و ژاپون در جنگ دوم جهانی آمریکا را وادار نمود که سیاست انزواطلبی خود را رها نموده و نقش کلی و عمده را در سیاست جهانی بازی نماید .

۲ - یکی از ایالات اتازونی واقع در خلیج مکزیک است. این ایالت از سال ۱۶۹۹ بصورت کلنی فرانسه درآمد و نام آنرا بافتخار لوئی ۱۴ لوئیزیانا گذاردند. در سال ۱۸۰۳ بوسیله بوناپارت تسلیم آمریکا گردید.

۳ - استرابویا پمپه (Cneius Pompeius) کنسول رومی با کراسوس و سزار علیه سنا متحد شدند و بعد با سزار بمخالفت برخاست که بوسیله سنا ونجیبی جمهوری نیز تقویت میشد. بعد از شکست به مصر گریخت و در آنجا کشته شد. (۴۹-۱۰۷ قبل از میلاد)

۴ - ژول سزار (Caius Julius Caesar) دیکتاتور رومی که یکی از فرمانروایان بزرگ باستانی می باشد. سزار خود را از نسل خدایان میدانست. مردی وجیه المله، خطیب، با انرژی و دارای احساس عجیب سیاسی بود. فتوحات و موفقیت های زیادی نصیب او شد. در هنگام ورود بمجلس سنای روم بر اثر توطئه قبلی بقتل رسید.

۵ - راندولف کیلن سوئدی دانشمند علم الاجتماع و ژئوپلیتیک استاد علوم سیاسی و استاتیتیک در دانشگاه کوه بورگ (۱۹۰۱) Göte borg و اوپسالا Upposala ۱۹۱۶ و سازنده عبارت و اصطلاح ژئوپلیتیک است. آثار زیادی درباره ژئوپلیتیک منتشر نموده و هوشوفر این باره از او الهام گرفته است.

۶ - League عبارت از واحد اندازه گیری مسافت زمین بوده و هر ایک بین ۴/۲ تا ۴/۶ مایل و در حدود یک فرسنگ میباشد.

۷ - امانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) در کونیگسبرگ Koenigsberg متولد شد در مدرسه فریدریک شروع بتحصیل نمود سپس بدانشگاه رفت. در آنجا بفرافلسفه ولف Wolff (فلسفه استدلالی) پرداخت، از سال ۱۷۵۸ بتدریس در دانشگاه کونیگسبرگ مشغول شد و استاد کرسی منطق در ادبیات گردید. آثار کانت را میتوان بدو دسته تقسیم نمود:

اول آثاری که تا سال ۱۷۷۰ نوشته است که شامل مباحث فیزیکی، جغرافیایی، نجومی و فلسفی است. در این قسمت از آثار او نفوذ مکتب استدلالی لای بنیتز Liebnitz و ولف بخیوبی دیده میشود ولی کانت رفته رفته خود را از این مکتب بکنار کشید، از آثار معروف این دوره اوتاریخ طبیعی و فرضیه آسمان، اندیشهائی در باره ارزیابی طبیعت واقعی نیروی شتابها، مطالعه برای ورود در فلسفه قبول و استدراک مقدار منفی و بسیاری دیگر است.

از سال ۱۷۷۰ به بعد کانت در سیر اصلی فلسفه انتقادی افتاد. مدتی در حدود ۱۰ سال بتفکر و مطالعه و توسعه فلسفه خود پرداخت بدون اینکه به چاپ و انتشار آثار مزبور مبادرت کند، ولی از سال ۱۷۸۱ شاهکارهای او یکی پس از دیگری انتشار یافت که مهمترین آنها عبارتست از:

— Gedanken von Wahren Schatzung der lebendigen Krafte.

(اندیشه ها روی طبیعت واقعی شتابها)

— Allgemeine Naturgeschichte und theorie der Himmels)

(تاریخ طبیعی و نظریه عمومی مربوط به آسمان)

— Die Religion innerhalb der Gsezen der blonen Vernunft

(مذهب در محدوده های برهان ساده)

و کتاب های دیگری از قبیل انتقاد بر برهان عملی، شاووده های متافیزیک اخلاق و رسوم .

(۸) کارل ریتر جغرافی دان آلمانی ، استاد جغرافی در دانشکده افسری برلن به- ترتیب رئیس هیئت آموزش ، عضو آکادمی علوم با ادامه کارهای AdeHumobat نشان داد که چه روابط نزدیکی بین عوامل فیزیکی و انسان وجود دارد و در جغرافیای عمومی تطبیقی خود روابط متغیر طبیعت از گائیک و غیر از گائیک و تاریخ ملت ها را نشان داده است. اثر اصلی او بنام :

— Die Erdkunde in Verhältnis. zur Natur und Ceschichte der Menschhen

که در میان سالهای ۱۸۱۷ و ۱۸۵۹ در ۱۹ جلد منتشر گردیده است

۹- ژرژ ویلهلم فریدریک هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱) فیلسوف مشهور آلمانی ابتدا استاد دانشگاه هایدلبرک و در سال ۱۸۱۸ برای اشغال کرسی استادی فیخته (ficht) یوهان فیخته فیلسوف آلمانی) به برلن احضار گردید و تاهنگام مرگ که (به بیماری و بادر گذشت) در آنجا بود.

در ابتدای جوانی بمطالعه مسائل مذهبی و تاریخی پرداخت تحت تأثیر انقلاب فرانسه دست به تالیفاتی مانند زندگی مسیح، و زندگی ابراهام، زد که در آثار مذکور منظور از زندگی رازندگی بیولوژیکی نمیدانند بلکه آنرا عبارت از وجدان انسانی در برابر مردم و تاریخ میدانند که هگل نام آنرا زندگی روح مینامد . فلسفه را وسیله ای برای بیان معنی زندگی بشر در تاریخ شناخته است.

هگل در مکتب فلسفی خود عقاید فلسفی ارسطو و کانت را با هم تلفیق کرده است. در اصول فلسفی خود ارزش عملی مصداق میدانند. فلسفه او یک فلسفه عملی را و حکمت علمی است. آثار مهم او عبارتست از:

— اختلاف سیستم های فلسفی فیخت (fichte) و شلینگ (۱۷۷۵-۱۸۵۴)

(Predrich Wilhelm Joseph von shelling)

— Differnez der Fichteschen und Schelling systems der Philosophie (۱۸۰۱)

— Phânomenologie der geistes (۱۸۰۶) پدیده شناسی روح

— Wissenschaft der logik (۱۸۱۶-۱۸۱۲) منطق بزرگ

فلسفه هگل بر حسب تعبیرات مختلفی که از آن شد مکاتب مختلفی از فلسفه او بوجود آمده :

— Hegelinisme arthodexe

— Néohégélianisme

— Héglianisme de gauche

— Le marxisme.

مکتب مارکسیسم متد دیالکتیک را از فلسفه هگل گرفته است و با افزودن یک ظرفیت ماتریالیستی که کمتر جنبه ایده آلیستی دارد از آن نتایج عملی گرفته است.

فلسفه هگل مکتب های مختلفی را نیز مانند :

— Phénsménologie

— Phénoménologie

بصورت غیر مستقیم تحت تأثیر قرار داده است.

۱۰- کارل کلوزویتز (Karl van Clause Witz) ژنرال و تئوریتی پروسی بسیار یکی از افسران فریدریک دوم بود در سال ۱۷۹۶ بدرجه افسری نائل گردید. در ۱۸۰۱ بدانشگاه جنگ برلن فراخوانده شد در آنجا روابط دوستی نزدیکی با ژنرال شارن هورست که اثر بزرگی روی تربیت نظامی او باقی گذاشت برقرار نمود. این ژنرال از ژنرال های مشهور پروسی (۱۷۵۵-۱۸۱۳) است که در جنگ Liitzen علیه ناپلئون در حالیکه ریاست ستاد بلوشر را عهده دار بود کشته شد کلوزویتز در جنگ ینازندانی شد و در فرانسه بحال تحت نظر بود و بعد از آزاد شدن بوسیله شارن هورست مأمور تجدید سازمان ارتش پروس با همکاری ژنرال بایین Bayan و فیلدمارشال مشهور پروسی گنز نو گردید (افسر مشهور پروسی ۱۷۶۰-۱۸۳۱) دارای انرژی و هوش فوق العاده بود و در سال ۱۸۱۳-۱۸۱۴ ریاست ستاد بلوخر را عهده دار بود و عمل نظامی او در واترلو (واقع در بلژیک Waterloo) یک عمل قطعی بود.

برای اینکه بهتر بتوانند با ارتش فرانسه بجنگند، در سال ۱۸۰۹ از ارتش اتریش بازدید کرد. بعد از اتحاد اتریش با ناپلئون در سال ۱۸۱۱ نماینده مختار پروس در ارتش روسیه که بفرماندهی علیه ناپلئون میجنگید گردید. که مساعی او منجر به معاهده مشهور Taugoggen در ۱۸۱۲ بین روسیه و فرانسه شد.

در سال ۱۸۱۴ با درجه سرهنگی وارد ارتش پروس شد و در جنگ WAVRE حرکت نمود و در سال ۱۸۱۵ بعنوان رئیس ستاد سپاه سوم و در ۱۸۱۸ بدرجه ژنرالی ارتقاء یافته و بفرماندهی دانشگاه عمومی جنگ برلن منصوب گردید و تا آخر مرگ در شغل مزبور بود.

کلوزویتز یک متفکر نظامی و سیاسی ممتاز و دارای اطلاعات و آموزش عمیق درباره بررسی جنگهای فریدریک و ناپلئون بود. ابتدا مسائل پر عمقی که بعلت استراتژی پیش میآید و بعد روش و روح خود جنگ را مورد مطالعه

و توسعه قرارداد. انکار او در نامه های متعدد او و همچنین در اثر او بنام جنگ (Van Kriege) که بعد از مرگش بوسیله همسرش منتشر گردید، دیده میشود. این اثر ناتمام خود را مانند يك الهام بزرگ و ژرف فلسفی در باره انواع و فرمهای مختلف جنگ و نبرد می نمایاند که کلوزویتز با آن ها تلاش به هوشیار نمودن و باز کردن فکر هموطنان و شاگردانش در باره ذوق انعطاف پذیر و معنی قضاوتیکه رؤسا دارا هستند مینماید.

اگر چه در این کتاب مطالب مربوط به تاکتیک بیشتر جنبه تاریخ نویسی دارد و در آن ادراك (Conception) جنگ بچشم نمیخورد ولی در ضمن آن صفت تجاوزی جنگ که بطور ذاتی «هدف جنگ عبارت از انهدام خصم است و نمیتوان حدودی برای بکار بردن تجاوز قائل شد» و اشکال متغیر آنرا که چیزی جز انعکاس تابعیت تام و تمام اش از سیاست نمیباشد نشان میدهد و مشخص مینماید که جنگ يك وسیله عمل ویژه برای سیاست محسوب میشود. «جنگ عبارت از ادامه سیاست با بکار بردن وسائل دیگر است» کلوزویتز با قطع رابطه با متخصصین فن قرن هیجدهم بشکل يك خالق حقیقی يك ادراك (Conception) کلی و منحصر بفرد جنگ درمیآید. «جنگ عبارت از يك مجموعه واحدا رنگانیک است که عناصر مختلف از آن جدا نشدنی بوده و تمام اعمال منفرد بایستی بایک هدف و يك فکر هدایت و رهبری شود... که این کار نمیتواند جز سیاست چیز دیگری باشد»

دیگر يك رهبری نظامی نباید در جنگ عمل نماید بلکه این کار بایستی بوسیله يك رهبری سیاسی اجرا گردد که با این رهبری سیاسی فرماندهی تابعیت و پیوستگی خیلی نزدیکی دارد.

این جهش بطرف يك جنگ انهدامی و هم بستگی رهبری سیاسی و فرماندهی نظامی تا امروز فکر آلمانها را تشکیل داده است که حتی در فرمهای متوالی و نازیها (Schlieffen, Ludendorff, Keitel و غیره) و همچنین جنبه و سیمای محتاطانه و حساب شده مولتکه Moltke و سکت (Seeckt) دیده میشود.

افکار کلوزویتز در فرانسه بطور بطئی انتشار یافت مع هذا مانند افکار کلیه

فلاسفه هم عصر خود نفوذی شاخص در روی ادراك جنگی تروریستی های مارکسیسم گذاشت.

انگلس (Engels) و مارکس (Marx) مغلوب اصالت عمل نیرومند (Pragmatisme dynamique) فکر او گردیدند و بعلت فقدان کامل مورالیسم بورژوا و بعلت اینکه گفتار او شکل گفتار هگل را (Moralisme bourgeois) در ادراك های کلوژوتیز دارد، لنین او را بعنوان شاخص ترین فیلسوف جنگی تلقی مینماید.

لنین در اثر کلوژوتیز یک تجزیه و تحلیل سیستماتیک بعمل آورد و در حوالی سال های ۱۹۲۰ - ۱۹۳۰ که لنین با شاپوشنیکوف Boris Chapochnikof مارشال روسی رئیس ستاد ارتش سرخ (۱۸۸۲-۱۹۴۵) مشغول مطالعه و جستجوی دکتترین نوین روسی بود برای اثبات نظریات خود کراراً از کلوژوتیز برای استوار کردن شالوده های استراتژی جنگ انقلابی شاهد و مثال می آورد (همین کار را بعد مائوتسه تونگ Mao Tsö-tong کرد) همین فکر کلوژوتیز و بررسی های مهم و متعددیست که پس از پایان جنگ دوم صرف آن گردیده است.

۱۱- Niccola Machiavelli مشهور به ماکیاوی (Machivel) متولد فلورانس (۱۴۶۹-۱۵۲۷) در خانواده نوبل ولی بدون ثروتی متولد شد. در ۳۰ سالگی بدبیردومی شهرداری فلورانس رسید. از این تاریخ تا ۱۵۱۲ مأموریت های متعدد سیاسی در دربار پاپ در زمان سزار بورژیا (Cesar Borgia) و در دربار فرانسه (لوئی ۱۲) و امپراطوری آلمان (ماکسمیلیان اول Maxmilien 1 er) و سایر شاهزاده نشین های کوچک انجام داد. این مأموریت ها برای تکوین فکر او فرصت های گرانجهائی بود که مظاهر آن در نامه هائی که بفلورانس میفرستاد پدیدار گردید.

آثار او تا سال ۱۵۱۲ عبارتند از :

- طرز رفتار با ملت های شورشی و آل دوچیانو

— Del modo di Trattare i popoli della val di Chiano ribelati (۱۵۰۴)

- تصاویر چیز های آلمان

— Ritratto delle cose della Magna

(در سال ۱۵۰۸ نوشته شده و در سال ۱۵۳۲ منتشر شده است)

— Le Vitoire de Prato

(در سال ۱۵۱۲ که راه‌های فلورانس برای اسپانیایی‌ها باز می‌نماید) در فلورانس بعثت سوءظنی که با و در باره بقدرت رسانیدن مجدد مدیسی‌ها (خانواده مشهوری که مدت‌ها در فلورانس حکومت کرده‌اند) پیدا کردند ابتدا بزندان افتاد و با و زجر داده شد و بالاخره آزاد گردید و از کار کناره‌گیری نمود. این بازنشستگی اجباری کمک زیادی بروشن نمودن و توسعه افکارش نمود. و بمحض خاتمه سال ۱۵۱۲ اقدام بنوشتن کتاب «بحث در باره اولین دوره دهساله تیتولیو» نمود

— Discori sopra la prima deca di Tito-Livo (۱۵۱۹-۱۵۱۳)

یک دوره نتایج فکری که سبب شد موقعیت خود را به نفع یک حکومت جمهوری دموکراتیک حفظ نماید.

در سال ۱۵۱۳ ادامه این اثر در کترینال را برای نوشتن کتاب اصول (Il Principe) قطع کرد، که پس از مرگ وی احتمالاً اثر اخیر بیش از کلیه آثار برایش افتخار کسب نمود.

روشی راپیروی نمود که سزار بورژیا در این روش برای او سرمشق قرار گرفته بود که یک متد عملی و متناسب با مواقع مختلف بود. در ابتدای قرن ۱۶ کتاب ایتالی دوپرنس (Italie de princes) را نوشت. ولی ما کیاوول بزودی شروع به بررسی تئوریهای جنگی نمود و کتاب هنر جنگ (Dell arte della guerra) را بین سال‌های ۱۵۱۶ و ۱۵۲۰ برشته تخریر در آورد. در همان موقع برای نزدیک شدن به مدیسی‌ها تلاش کرد. در سال ۱۵۲۰ ژول-دومدیسی (Jules de Medicis) که بعداً پاپ شد (بنام Clement VII) به ما کیاوول نوشتن تاریخ فلورانس را محول کرد.

در این آخرین اثر (Istorie Florentine) تاریخ فلورانس (۱۵۲۵-۱۵۲۱) شرح قسمت تاریخی آن غالباً تحت تأثیر و نفوذ تفکر سیاسی او واقع می‌شود. ما کیاوول غیر از آثار نامبرده بالا آثار ادبی دیگری مانند دوره دهساله (Decennali ۱۵۰۹-۱۵۰۶) و سال‌طلائی (Asino d'oro ۱۵۱۷) و غیره منتشر نموده است.

سیستم سیاست ود کترین ماکیا اول مبانی کلیه اصول اخلاقی وقوانین تلقی شده است باینجهت هرچه مغایر با اصول باشد بدنبال آن کلمه ماکیا اول را میآورند همانند: سیاست ولی ماکیا (Politique machiavelique) یا طرح ماکیا ولی (projet Machiavelique)

۱۲- فریدریک راتزل جغرافی دان آلمانی است. مطالعه علوم طبیعی اورا بطرف جغرافی کشانید. در سال ۱۸۶۸ شروع بیک سری مسافرت نمود. در سال ۱۸۷۶ بعنوان استاد آزاد (Privat - docent) جغرافی در دانشگاه تدریس نمود وبعدها عنوان پروفیسور جغرافی در دانشگاه مونیخ ولیزیگ (Leipzig) مشغول تدریس گردید (۱۸۸۶). راتزل بنیان گذار آنتروژوگرافی (Anthropogéographie) که عبارتست از بررسی توزیع جغرافیائی انسان و رابطه انسان با محیط فیزیکی خود میباشد.

او همواره روابط بین حکومت و محیط جغرافیائی را نشان داده و تکیه به لزوم جستجوی قلمرو توسعه پدیده های انسان ها نموده و میگوید نباید انسان ها را بطور مصنوعی از آنچه که ارگانسیم زمین را تشکیل میدهد جدا نمود و همچنین در تعریف مفهوم فضا (sens de l'espace) میگوید که عده ای از مردم برای توسعه و تسلط بر اثر مفهوم فضا پیش خواهند گرفت. آثار مهم او عبارتند از:

- Anthopo Géographie (۱۸۸۲ - ۱۸۹۱)
- Völkerkunde (۱۸۸۵ - ۱۸۸۸)
- Politiche Géographie (۱۸۹۷)
- Die Erde und das Leben (۱۹۰۱ - ۱۹۰۲)

مقالات اورا پس از مرگش Helmut جمع آوری و تحت عنوان - Kbene Schriften در سال ۱۹۰۶ در دو جلد منتشر کرده است.

۱۳- فریدریک نیچه Frédéric Nietzsche فیلسوف آلمانی در روکن Rocken متولد شد (۱۸۴۴ - ۱۹۰۰) نیچه مودال را بر اساس تربیت انرژی حیاتی و قدرت اراده که مرتبه انسان را تا فوق بشر بالا میبرد پایه گذاری نموده بود.

۱۴- فریدریک نومان (۱۸۶۰ - ۱۹۱۹) سیاستمدار آلمانی که در سال ۱۸۹۴ وارد خدمات سیاسی شد و در سال ۱۸۹۶ با اتفاق عده ای حزب ناسیونال سوسیالیست را تأسیس نمود و اولین رئیس آن گردید. بعد از انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ یکی از مؤسسين حزب دموکرات آلمان شد.

۱۵- پل روهرباخ روزنامه نگار و نویسنده آلمانی متولد در ۱۸۶۹- نوشته های او در باره سیاست جهانی و جغرافیاست.

۱۶- خلیج ریگا واقع در شمال روسیه.

۱۷- فیخته فیلسوف مشهور آلمانی (۱۷۶۲-۱۸۱۴) استاد فلسفه در دانشگاه برلن

بود. تلاش فیخته در فلسفه خود همیشه عبارت از رئالیزه کردن وحدت تئوری و عملی است .
آثار عمده او عبارتست از :

- Uber den Begriff der Wissenschaftslehre

(۱۷۹۴)

- تئوری علم

- شالوده‌های قانون طبیعی بر حسب اصول تئوری علم .

- Grundlage des Naturrechts Eiuud

- Prinzipien des Wissenschaftslehre

(۱۷۹۶)

- دکتورین آداب و رسوم

- Sytem der Sittenlehre noch den

- Prinzipien der Winenschaftslehre

(۱۷۹۸)

۱۸ - ژنرال هوشرفو (۱۸۶۹ - ۱۹۴۶) در سال ۱۹۳۸ مورد بی‌مهری نازی قرار گرفت و تبعید شد . بعد از جنگ بدادگاه نورمبرگ (Nuremberg) احضار و پس از آزادی خودکشی کرد . آثار زیادی در باره ژاپون و اقیانوس آرام از خود بجای گذاشته است .

۱۹ - رودلف هس یکی از سران مهم نازی میباشد که در جنگ دوم بانگلستان فرار کرد و پس از خاتمه جنگ در دادگاه نورنبرگ محاکمه و بزندان ابد محکوم شد و هم اکنون در زندان بسر میبرد .

۲۰ - مکینندرو نویسنده دانشمند انگلیسی (۱۸۶۱ - ۱۹۴۷) در کلیسای مسیحی در اکسفورد تحت تعلیم قرار گرفت . در سال ۱۸۸۳ رئیس اکسفوردیونیون (Oxford Union) گردید بعد رئیس مدرسه علوم اقتصادی و سیاسی لندن شد و پس از مشاغل دیگری در ۱۹۲۶ قائم مقام مؤسسه جغرافیائی پادشاهی شد . کتاب راین (Rhine) را در ۱۹۰۸ و کتاب مطالعات مقدماتی در جغرافی (Elementary Studies in Geography) او در ۱۹۳۰ منتشر شد و آید آل‌های دموکراتیک و واقعیت (Democratic Ideals and reality) را در ۱۹۱۹ تألیف نمود .

۲۱ - آدمیرال ماهان پس از طی دافشکنده وست پونت در سال ۱۸۵۶ وارد نیروی دریائی شد . پس از شرکت در جنگ‌های داخلی بدرجه سرهنگ دوم دریائی در سال ۱۸۶۵ نائل گردید . در سال ۱۸۸۵ سرهنگ و در سال‌های بعدی فرمانده دانشگاه جنگ دریائی شد . بعد از خدمات متعددی ، در سال ۱۸۹۶ بازنشسته شد . بعد در جریان جنگ‌های آمریکا و اسپانیا مجدداً وارد خدمت نیروی دریائی استراتژیکی شد و بدوجه دریابانی رسید .

از کتابهای مهم یکی او «نفوذ قدرت دریائی در تاریخ» است که در بالا نامبرده شد و همچنین آثار دیگر عبارتند از

- Influence of Sea Power Upon the French

-- نفوذ قدرت دریائی در فرانسه

- Influence of Sea Power Revolution and Empire.

- نفوذ قدرت دریائی در انقلاب فرانسه و امپراطوری .

۲۲- واسیلی اوسینویچ کلایوچوفسکی (۱۸۴۱-۱۹۱۱) مورخ روسی، عضو آکادمی در ۱۹۰۰- در سال ۱۸۶۵ دانشکده تاریخ و فقه اللغه مسکو را به پایان رسانید و در سال ۱۸۸۲ درجه دکترا گرفت و از همان سال استاد دانشگاه مسکو گردید.

۲۳- ایسا بومن (Isaiah Bowman)

جغرافی دان آمریکائی (۱۸۷۸-۱۹۵۰) استاد دانشگاه یال (Yale) (۱۹۰۵ تا ۱۹۱۵) از ۱۹۱۵ تا ۱۹۳۵ رئیس موسسه آمریکائی جغرافی در نیویورک. بعد از ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۸ رئیس دانشگاه جون هایکین (Johns Hopkins) - آثار مهمی درباره Les Andes (سلسله جبال بزرگ مسلط به ساحل غربی آمریکای جنوبی بطول ۷۵۰۰ کیلومتر) که نتیجه عملیات او در آمریکای جنوبی بود نوشته است. آثار مهم او عبارتند از:

— Les Andes of Southern Peru (۱۹۱۶)

— Desert Trails of Atacama (۱۹۳۱)

— New World Problems in Political Geography (۱۹۲۱)

که بوسیله Jean Brunhes بنام le Monde nouveau بفرانسه

ترجمه شده است (۱۹۲۹)

— The Mohammedan World (۱۹۲۴)

— International Relations (۱۹۳۰)

۲۴- الن چرچیل سیمیل (۱۸۶۳-۱۹۳۲) جغرافی دان آمریکائی استاد انسان شناسی در دانشگاه شیکاگو (۱۹۰۶ تا ۱۹۲۳). استاد جغرافیا در دانشگاههای کلارک و رستر Worchester و ایالت ماساچوست (۱۹۲۱ تا ۱۹۳۲).

۲۵- ژنرال مازشال در هنگام جنگ دوم (۱۹۴۴) رئیس ستاد ارتش آمریکا بود و طرح اقتصادی بعد از جنگ معروف میباشد.

درباره Inner Crescent حاشیه هلالی و Outer crescent حاشیه هلالی خارجی افزایشنده به قسمت مربوط به مکیندر مراجعه شود.

۲۶- در اوت و اکتبر سال ۱۹۴۴ پیروزیهای متفقین غیر قابل تردید شده بود. و باینجهت دولت های مربوطه شروع به بررسی مسائل صلح آینده نمودند. برای ایجاد سازمانی جهت حفظ امنیت بعد از جنگ و تلاش بمشظور اجتناب از تجاوز آینده نماینده چهار دولت (آمریکا، انگلستان، روسیه، چین) در مبارتون اوک واقع در نزدیکی واشنگتون از ۲۱ اوت تا ۱۷ اکتبر ۱۹۴۴ جمع شدند که محصول این طرح سازمان ملل متحد بود.

۲۷-- در ۴ فوریه ۱۹۴۵ در یالتا Yalta واقع در کره کنفرانسی با حضور استالین، چرچیل، روزولت بنام کنفرانس یالتا تشکیل شد و تصمیمات نهایی برای تهیه شکست آلمان و تهیه مقدمات صلح بعد از آن گرفته شد و در همین کنفرانس تشکیل کنفرانس سانفرانسیسکو در ۲۵ آوریل ۱۹۴۵ پیش بینی شد که اولین محصول کنفرانس اخیر ایجاد سازمان ملل متحد بود.